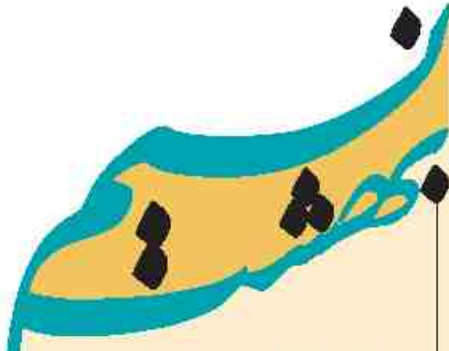


سماهانه الاحقر الو حرم



ویژه نامه هفتمه بسیج / آذر ۱۳۹۲

می وزد از چمن نسیم بهشت
 هان یتو شهید دم به دم می نایب

www.roshmag.ir

مدیر مسئول: حمیدرضا کفایش

سر دبیر: ناصر نادری

بانشکر از: ابراهیم زاهدی، مطلق

ویراستار: جعفر روایتی

طراح گرافیک: نوید اندرودی

حروفچینی: فرزانه بااراده

نشانی: تهران، خیابان شهید سید قزق، نرسیده به پل کریم

خان زند، روبروی بیمه البرز، پلاک ۱۸۱، سازمان پژوهش

و برنامه ریزی آموزشی

کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۳۵۱۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۲۱



- ۱ یادداشت سردبیر / اولین پرسش بزرگ / ناصر نادری / ۲
- دهدگاه / سبک زندگی بسیجی در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی / ۴
- دهدگاه / درس هایی که جبهه به ما آموخت / دکتر حسین روحانی / ۸
- معرفی کتاب / به سوی سرنوشت (خاطرات آیت الله هاشمی رفسنجانی) / جعفر روایتی / ۱۰
- مقاله / داوطلب هایی که جنگ را به سرانجام می رسانند / الناز خماسی زاده / ۱۳
- خاطره / آرزوی خدمت در سرزمین اسرار آمیز / دکتر علی اصغر فانی / ۲۰
- گفت و گو / معنای بسیج یک تبار اسلامی دارد (چستی تفکر بسیجی و راههای تکثیر آن در گفت و گو با حجت الاسلام دکتر محمدیان) / حمید نورشمسی / ۲۲
- داستان کوتاه / راحت شدی پسر م شهید شدی؟ / علی اصغر جعفریان / ۲۶
- به روایت کتاب / هفت بهشت از فر دوس بسیجیان / محمدصادق دهنادی / ۲۸
- مقاله / بسیج و جنگ نرم / دکتر حمیدرضا کفایش / ۳۲
- مقاله / بسیج در آینه پژوهش / غلامرضا حمیدزاده / ۳۷
- گفت و گو / مولف، برنده اصلی انقلاب بود (پای صحبت دکتر روح الله عالمی) / ۴۰
- خاطره / خبری که هیچ وقت دوست نداشتم بشنوم / علی اصغر جعفریان / ۴۶
- یادداشت / چگونه این کشتی را از طوفان ها و گرداب ها بگذرانیم؟ / دکتر محمد رضا سنگری / ۴۸
- گفت و گو / تاریخ آینه ای است برای آینده (دیروز و امروز بسیج در گفت و گو با سردار گلعلی باهایی) / سید حسین امامی / ۵۰
- مقاله / بسیج در ونگاه ها / پرویز قره گوزلو / ۵۴
- یادداشت / پس انداز تاریخی / مرتضی سرهنگی / ۵۸
- شوخ طبعی های جبهه / به خودت رحم نمی کنی، به فرشته ها رحم کن / ۶۰
- گفت و گو / بسیجی از خودش می گذرد تا نیاز جمع بر آورده شود (پای صحبت نصرت الله محمودزاده) / حمید نورشمسی / ۶۲
- خاطره / شب زنده داری برای طهارت / محمد رضا حشمتی / ۶۶
- گفت و گو / اصل هر کت های جهادی، مردم بودند / پای صحبت رضا زهدی / حمیدرضا نورشمسی / ۶۸
- یادداشت / جهاد دیروز، چراغ راه جهاد امروز / حمید طاهری / ۷۰
- بسیج در آینه شعر جنگ / در کوچه دل، صدای پامی شتوم / حسین احمدی / ۷۲
- معرفی کتاب / امتی ملی و دیپلماسی هسته ای / اصغر ندیری / ۷۶
- گزیده یک کتاب / چه کسی قشقرق ها را می کشد؟ (خاطرات سورن هاگو بیان) / حجت شاه محمدی / ۷۸

امروزه در ادبیات سیاسی جهان، شعار «صلح‌طلبی و اصرار بر عدم خشونت» در بین اغلب دولت‌ها، همه‌گیر شده و به ادبیات غالب تبدیل گشته است. البته هستند رژیم‌هایی چون رژیم اشغالگر فلسطین که بهره‌ای از عقلانیت و انسانیت و معنویت نبرده‌اند و همچنان بر طبل خشونت و جنگ می‌کوبند. اما واقعیت تلخ این است که تاریخ بشر، همواره شاهد نبردها و جنگ‌های

خاتمان‌سوز متعددی بوده است؛ حوادث تلخی که بسیاری را به خاک و خون کشیده، مظاهر فرهنگ و تمدن‌ها را ویران ساخته و جوامع بسیاری را به شیب تند اضمحلال و نابودی کشانده است. این جریان منقور، ناشی از سرشت حیوانی و پلید و زیادخواهی است که ریشه در بیماری‌های روانی و کژاندیشی‌های برخی چهره‌های گرگ‌صفت در تاریخ داشته است.

در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، صدام حسین، دیکتاتور و چهره زشت تاریخ معاصر جهان، با پشتیبانی امریکا و سایر قدرت‌های جهانی، به منظور نابودی انقلاب شکوهمند اسلامی و جلوگیری از نفوذ معنوی آن در جهان، با ارتش تاندندان مسلخس یه ایران حمله‌ور گشت. این تهاجم ددمنشانه، با مقابله و دفاع حماسی و هشت‌ساله مردم بزرگ ایران روبه‌رو شد. در این رویارویی، علاوه بر

ولین پرسش بزرگ!

آموزش و پرورش و میراث فرهنگ‌های دفاع مقدس

ناصر نادری



جان‌فشانی نیروهای مسلح ارتش و سپاه، تایلویی پرشکوه و جاودانه از رشادت‌ها و سلحشوری‌های بسیجیان نیز خلق شد. بسیجیان همان مردمی بودند که مجذوب اندیشه‌ها، احساسات، آزاداندیشی، روحیه خلوص و منش ساده و مهربانانه رهبر خود، امام خمینی، شده و انقلاب اسلامی را در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسانده بودند. اینک همان‌ها به دور از هر تعلق دنیوی و تنها به عشق اسلام و اهل بیت (علیهم‌السلام) و برای حفظ ناموس و سرزمین پاک خود، لباس خاکی بسیجی به تن کرده بودند و سلحشورانه و عارفانه و آگاهانه می‌جنگیدند.

آنان که فضای مقدس سال‌های آفتابی دفاع مقدس را از نزدیک درک کرده‌اند، معتقدند: «انسان کامل» که

گم‌شده عرقا و اندیشمندان مسلمان در طول قرن‌ها بود، در آن سال‌ها و در پشت خاکریزها و در لابه‌لای نیزارها، در دامنه پیرف کوه‌های بلند غرب و در دشت‌های سوزان و تفتیده جنوب، در زیر ستاره‌باران شب‌های مهتابی جبهه‌ها، بروز و ظهور کرد: مردان مردی که تجلی ناب معرفت، عشق، تعبد، سلحشوری، اخلاق و... بودند.

آن حادثه بزرگ تاریخی به پایان رسید و برخی از اهالی هنر و اندیشه و فرهنگ کوشیدند «میراث فرهنگی دفاع مقدس» را به نحوی در قالب‌های متن و تصویر و کلام ارائه دهند، اما پرسش بزرگ این است: آیا به‌راستی فرهنگ و هویت بسیجیان - آن گونه که بودند - تبیین شده است؟ انتقال این میراث گران‌بها - که جلوه‌های شناختی

و عاطفی و رفتاری داشت - برای نسل تشنه امروز کودک و نوجوان و جوان، چه الزاماتی دارد؟ و در این میان، آموزش و پرورش - به‌عنوان بزرگ‌ترین و مؤثرترین نهاد فرهنگی - در اجزای برنامه درسی، یا چه شگردهای علمی و حرفه‌ای و یا چه زاویه‌ای و میتنی بر چه اصول زیباشناسانه، جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه‌ای، یابستی به این واقعه مهم بپردازد؟

ویژه‌نامه هفته بسیج می‌کوشد: در یاور و نگاه مدیران و کارشناسان آموزش و پرورش، این پرسش را مطرح کند تا علاوه بر آماده‌ساختن چارچوب ذهنی برای اهمیت درک و انتقال ارزش‌های واقعی بسیجیان، نظام تعلیم و تربیت را از هر گونه رفتارهای افراطی و تقریظی یاز دارد.





سبک زندگی در رشته مطالعات فرهنگی به مجموعه رفتارها، مدل‌ها و الگوهای کنش‌های هر فرد اطلاق می‌شود که معطوف به ابعاد هنجاری، رفتاری و معنایی زندگی اجتماعی او باشد و نشان‌دهنده کم و کیف نظام باورها و کنش‌ها و واکنش‌های فرد و جامعه است. به عبارتی سبک زندگی دلالت بر ماهیت و محتوای روابط، تعاملات و کنش‌های اشخاص و آحاد مردم در هر جامعه دارد.

در موضوع سبک زندگی، سؤال از چگونه زیستن است. و برای ارائه‌ی الگویی از مدل زیستن، البته باید مبانی معرفتی و هستی‌شناسانه هر مکاتبی مشخص گردد. به واقع اگر مبداءشناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی را ریشه‌های درخت زندگی بدانیم، و فرهنگ و تمدن را شاخه‌های آن، سبک زندگی به مثابه میوه و ثمر آن خواهد بود.

نوجه به نگرش پسیجی به عنوان «سبکی برای زندگی» می‌تواند یکی از راهکارهای عبور از انفعال و فراموشی تفکر پسیجی باشد. این نگرش از آنجانب غنایی برخوردار است که برای همیشه تاریخ و در همه عصرها و دوره‌ها، می‌تواند راهگشا باشد، اما آنچه مهم است بازخوانی مؤلفه‌ها و به‌روزردن و قالب‌بندی و صورت‌دهی‌هایی است که می‌تواند به مفاهیم و مؤلفه‌ها و شاخه‌ها طراوتی جدید ببخشد.

مزد دادن، تحقیر انسا است که از درون می‌جوشد

سبک زندگی پسیجی

در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلام





• ارتباط با خدا

آن نیرویی که انسان را در مقابل همه قدرتها یا قوت کامل نگه می‌دارد، توکل به خداست. اگر توکل و اعتماد به خدا و ارتباط با خدا بود، حرکت مردمی و بسیجی، حرکت پایدار و ماندگار خواهد بود. آن چیزی که تا امروز، این حرکت را در ایران اسلامی این‌طور مستقیم به سمت هدف هدایت کرده است، همین ایمان شما، ارتباطتان با خدا و روحیه دعا و تضرعی است که در نیروهای بسیجی ما وجود دارد.

۷۱/۸۲۷

• اخلاص در عمل

من به شما عزیزانم عرض کنم که یکی از برجسته‌ترین خصوصیات ما برای فرد بسیجی قائل هستیم، عبارت است از صفا و خلوص اخلاص و معنویت بسیجی و ارتباط با خدا در بسیجی، یک خصوصیت عمده است.

۷۶/۹۱۵

• کار برای رضای خدا

مزد، مربوط به جایی است که کسی از بیرون به ما انگیزه می‌دهد - این کار را یکن، این پول را بگیر - وقتی ما از درون و عمق جان و از عشقمان انگیزه می‌گیریم، از چه کسی می‌خواهیم مزد بگیریم؟ مزد دادن، تحقیر ماست. تحقیر انسانی است که از درون دارد می‌جوشد. این‌ها خصوصیات یک انسان بسیجی است. فرهنگ بسیج یعنی این.

۸۴/۳۱۵

• گمنامی و بی‌نشانی

حتی در میدان‌های علمی در عرصه‌های علمی، جوانان مؤمن که خصوصیتشان همین است که مؤمن‌اند، دنیال‌نام و نشان نیستند. از همه ظرفیت استفاده می‌کنند. هدف هم آرمان‌های نظام اسلامی است. معنای بسیجی این است.

۸۸/۹۱۴

• حفظ روح در صحنه

بسیج باید در وسط میدان باشد تا فضیلت‌های اصلی انقلاب زنده بماند.

(۷۱/۴/۲۲)

بسیج، یعنی حضور در میدان‌هایی که نظام اسلامی، وظیفه انسانی و الهی و نیازهای کشور، حضور او را در آن میدان‌ها لازم می‌داند و او را به آن‌ها فرا می‌خوانند.

• عمل مجاهدانه

از نظر اسلام، ایمان مجرد از علم، یک حداقل است. ایمان کامل و ایمان حقیقی آن ایمانی است که با جهاد در میدان عمل همراه باشد. مؤمن حقیقی آن کسی است که ایمان را با جهاد و هجرت و نصرت همراه می‌کند. تشخیص بسیجی به این است.

۸۹/۸۱۲

• زندگی شهیدانه

بالاخر از هر فضیلتی، ارزشی و معنویتی، ارزش دیگری وجود دارد، تا وقتی که فرد به شهادت می‌رسد که بالاترین ارزش‌هاست. آن معنای جهاد است و این معنای شهادت است. جهاد و شهادت، دو فصل بزرگ حرکت بسیجی است.

۸۴/۶۱۲





● **تفکر بسیجی و اراده و همت بلند**

همه آماده نیستند از راحتی و حضور پای یخاری گرم در زمستان یا کولر خنک در تابستان صرف نظر کنند. همه حاضر نیستند برای خودشان دشمن یتراشند. همه حاضر نیستند در یک راه دشوار عرق بریزند و سنگلاخ‌ها را بپورندند. انسانی یا همت و یا اراده می‌خواهد. پس عزم و اراده کار کردن و گذشت از راحتی و آسایش هم یک شرط است.

۸۴/۳/۵

● **پیشرو بودن و خط کشی کنی**

بعد از دوران جنگ هم در همه حوادث، بسیج جلوه‌دار بوده است، پیشرو بوده است، خط‌شکن بوده است. اگر بحث اقتدار سیاسی و ایستادگی سیاسی مطرح بوده، این جریان عظیم بسیج مردم در سرتاسر کشور این شعار را تثبیت کردند، به رخ دنیا کشیدند: اگر بحث فرهنگی بوده است، اگر بحث سازندگی بوده است، چقدر در سرتاسر این کشور کارهای عظیم به وسیله نیروهای بسیجی انجام گرفت.

۸۸/۶/۴

● **دغدغه مندی و مسئولیت پذیری**

یک سیاستمدار بسیجی، یک دانشجوی بسیجی، یک کشاورز بسیجی، یک کارگر بسیجی، یک استاد بسیجی، از همه قشرها یک بسیجی، آن کسی است که مقدرات و امکان خود را در راه هدف‌های عظیم این ملت به میدان می‌آورد؛ خود را مسئول می‌داند و مایل نیست کنار بنشیند تا دیگران تلاش کنند، او هم نگاه کند؛ یا آنجایی که سودمند است، سودش را ببرد؛ و یا تا یک گوشه‌اش ساییده شد، پنا کند به ایراد گرفتن و اعتراض کردن.

۸۴/۹/۷

● **آرمان‌خواهی تمام با عمل‌گرایی**

بسیج یعنی حرکت عظیم ملت ایران، همراه یا آگاهی؛ احساس آمیخته با عقلانیت؛ حرکت و عمل آمیخته با مبنای فکری؛ عمل‌گرایی همراه با آرمان‌گرایی و دیدن افق‌های دور دست؛ این‌ها مجموعه‌ای است که ذهنیت و هویت بسیج را تشکیل می‌دهد.

۸۴/۶/۲



● **تلاش عاشقانه و مؤمنانه**

تفکر بسیجی ترکیبی است از ایمان عمیق، تلاش مخلصانه، هوشیاری در شناخت دشمن، گذشت و ایثار در برابر دوست، و ایستادگی و مقاومت شجاعانه و خستگی ناپذیری - و این است آن حقیقت‌والایی که امام بزرگوار ما به خاطر آن، بسیجی بودن را افتخار خود می‌داند.

۷۷/۷/۱۴

● **فعالیت و نشاط**

اگر بتوانید بسیج را هر چه فراگیرتر کنید و دل‌های بیشتر و نشاط متراکم‌تری را وارد این صحنه عمل بکنید، آینده این کشور تضمین شده‌تر است. روحیه بسیجی یک روحیه‌ای است که اگر در هر نقطه‌ای و در هر قشری به‌وجود بیاید، در آنجا فعالیت و نشاط و حرکت و حیات را مضاعف و چندبرابر می‌کند، این معنای بسیج است.

۸۴/۹/۷



● بصیرت مندی

بسیج نه به پول وایسته است، نه به عنوان و جاه و جلال وایسته است، نه به دستور از بالا وایسته است. معیار بسیج، بصیرت است و ایمان، ایمان از دل او می جوشد، او را به کار وادار می کند؛ بصیرت هم به او تفهیم می کند که چگونه حرکت کند، معیارها را چگونه تشخیص دهد، راه را چگونه طی کند. این معنای بسیجی است.

۸۸/۹۴

● دشمن شناسی

دانشجوی بسیجی کسی است که دشمن کمین گرفته را از یاد نمی برد و غافلانه، خود و دانشگاه و کشورش را به دست تطاول دشمن نمی سپرد.

۷۷/۷۱۴

● نظم و انضباط

این فکر غلط باید از ذهن های دیگران بیرون رود که بسیجی کسی است که مقررات را رعایت نمی کند؛ برعکس، آن کسی بسیجی تر است که مقررات را بیشتر رعایت می کند؛ به خاطر آنکه این فرد بیشتر از همه برای نظام دل می سوزاند و مقررات، لوازم قطعی اداره درست نظام است.

۶۸/۴۱۶

● اعتدال گداری

افراط نباید باشد، تقریب هم نباید باشد. توجه کنید که افراط هم همان اندازه ضرر می زند که تقریب. عمل نکردن یقیناً مضر است، عمل افراط آمیز هم به همان اندازه مضر است؛ مراقب باشید.

۸۹/۸۲

عکس: علی سلیمان محمدی





درس‌هایی از تجربه بر ما آموخت

گزیده‌ای از سخنان دکتر حسن روحانی،
رئیس جمهوری اسلامی ایران

روی آب درست کنیم؟ در عملیات پدر چقدر ابتکار بود؟ لودرها، بولدوزرها، چه‌جوری ما سیل بندها را پیشکافیم، طرح‌هایی که بود، چقدر فکر شد، چقدر طراحی شد؟ چه کارهای عملیات چطور طراحی شد؟ چه کارهای عظیمی انجام گرفت؟ بعد از قزو آن پلی که ساخته شد، پل بعثت، ساعت‌ها و روزها فکر شد توسط مهندسين مختلف، مگر ابتکار نبود این‌ها؟ در عملیات والفجر شب‌هایی تا صبح بیدار ماندند عزیزان ما تا فکر کنند چه‌جوری می‌توانیم از سیستم هاگ استفاده کنیم

هشت سال برای همه ماست، خلوص، فی سبیل‌الله، برای خدا کار کردن، اولین درسی بود که جبهه به ما آموخت.

دومین درسی که جبهه به ما آموخت ابتکار بود: هر جا ما فکر کردیم، اندیشیدیم و ابتکار به خرج دادیم خیلی کارها شد: کارهایی که فکرش هم نمی‌شد. پل خیبری که اصلاً معروف شد به پل خیبری در عملیات خیبر بود که شروع شد مگر ابتکار نبود؟ کی فکر می‌کرد، ۱۰ کیلومتر، ۱۲ کیلومتر، ۱۴ کیلومتر بتوانیم پل شناور

به من گفته شد من پیش کسوتم نه: من یک سرباز کوچک بودم، اگر خدمتی کرده باشم در آن هشت سال، شماها پیش کسوت بودید. شهدای ما پیش کسوت بودند. بسیجی‌ها پیش کسوت بودند. رزمنده‌ها پیش کسوت بودند، امثال بنده یک کمک کوچکی بودیم، کناری، گوشه‌ای، شما بهتر از من می‌دانید آنجا که خلوص بود، خلوص همیشه بود انشاءالله، آنجا که خلوص بیشتر بود ما راحت‌تر پیروز می‌شدیم، یک جاهایی یک چیزهایی مشکل برای ما درست می‌کرد این درس

چون در پدر ما نمی‌توانستیم استفاده کنیم، در خیبر نتوانستیم استفاده کنیم چون موشک‌های ضدتشیع می‌زد تا ما رادیو را روشن می‌کردیم می‌خواستید، نمی‌توانستیم استفاده کنیم. در عملیات پدر ما فقط یک فروند هواپیمای عراقی را زدیم به دلیل اینکه نمی‌توانستیم از بعضی از سیستم‌ها به‌خوبی استفاده کنیم. اما در والفجر ۸ چرا نتوانستیم ۷۳ هواپیمای عراقی را سرنگون کنیم؟ لایزال ۶۳ تا را خود عراقی‌ها اعتراف کردند!

آقای حاج محسن (محسن رضایی) آمده بود قرارگاه: همه پندش خاکی بود. گفتیم چرا خاکی هستی؟ شاید حالا آقا محسن یادش باشد، می‌گفت از سی در خاک‌ها غلطیدم، گفتیم برای چه غلطیدی؟ گفت هی دیدم یک موشک را هاگ رفت یک هواپیمای عراقی را انداخت من پیاده شدم از خوشحالی در خاک‌ها غلطیدم.

چرا ما نتوانستیم؟ چه‌جوری توانستیم؟ در والفجر ۸ در پدافند هوایی یک کار معجزه‌ای به‌وجود آمد، چرا؟ البته همه عنایات حق بود، یکی از مسئولین پدافند به من گفت در این عملیات باید همه سیستم پدافندی ما به نام فاطمه‌زهر(س) باشد و الا ما پیروز نمی‌شویم. من همه وجودم را امید فرا گرفت. گفتیم حالا معلومه که خدا ما را پیروز می‌کند. این همه فکر کردیم، برنامه‌ریزی کردیم، می‌گوید این برنامه‌ها هیچ‌چی، باید تمام سایت‌های ما به نام فاطمه‌زهر(س) باشد و الا ما پیروز نمی‌شویم و می‌دانید تمام سایت‌های هاگ ما در والفجر به نام کوثر بود، کوثر یک، کوثر دو، کوثر سه، آن وقتی که وصل شدیم به اهل بیت، نزدیک شدیم به اهل بیت، هر وقت دامن فاطمه‌زهر(س) را گرفتیم ما را ناامید نکرد. هر وقت به سمت اهل بیت

خدا چه کرد با این دل‌ها، رهبری چه کرد با آن تدبیرش، از آغاز کار از آن سخنرانی فروردینش، قدم‌به‌قدم هدایت کرد جامعه را، چه فضای خوبی درست شد، چه حضوری درست شد، این انتخابات بی‌تردید بلوغ مسئولین و بلوغ ملت بود

رفتیم اهل بیت ما را مایوس نکردند، این درس ما از جبهه است. امروز هم نزدیک شدن به آن خاندان است که ما را پیروز می‌کند.

امروز هم توجه به حق ما را پیروز می‌کند. آن تجارتی که همیشه پرسود است آن تجارت با خداست. رزمندگان ما با خدا تجارت کردند، اشتراکشان با خدا بود، بیعتشان با خدا بود و لذا پیروز شدیم.

ما در جبهه پیروز شدیم. در برابر جهان پیروز شدیم. هر وقت خلوص بیشتر بود، هر وقت ابتکار بیشتر بود، هر وقت هماهنگی بیشتر بود، هر وقت برادری شدیدتر بود، هر وقت همه دست‌به‌دست هم دادیم و در کنار هم قرار گرفتیم؛ امروز همان راه پیش پای ما است، در این انتخابات کی این عظمت را آفرید؟ دشمن چی فکر می‌کرد، روزهای اولیه که فضای انتخابات شروع شد، چقدر تردید بود؟ چقدر سوءظن بود، خیلی از آدمی‌های پاک، خیلی از آدم‌های خالص ناامید و مایوس بودند، بعضی‌ها سوءظن‌ها داشتند؛ پدگماتی‌ها بود، تردیدها بود، شک‌ها بود، چه‌چور خدا این فضا را پرگرداند، هر چه ما جلو رفتیم زمینه هموارتر شد. آسمان

با ما یار شد، خدا خواست. مگر می‌شد، دشمن فکر می‌کرد یک شکاف دائمی بین حاکمیت و مردم به‌وجود آورده و این شکاف روز‌به‌روز بیشتر می‌شود و هیچ‌وقت این شکاف پر نمی‌شود، مگر این نبود فکر دشمن؟ مگر خیال دشمن این نبود؟ خیلی‌ها فکر می‌کردند یک انتخابات بی‌روح، یک انتخابات سرد، انتخاباتی بی‌رمق، یک انتخابات حداقلی، بعضی از دوستان گاهی می‌گفتند انتخابات که حداقلی خواهد بود حتماً، شاید هم باشد حداقلی باشد، فکرهای دیگر می‌شد، دشمن یک‌چور فکر می‌کرد، دوست یک‌چور ناامید بود، خدا چه کرد با این دل‌ها، رهبری چه کرد با آن تدبیرش، از آغاز کار از آن سخنرانی فروردینش، قدم‌به‌قدم هدایت کرد جامعه را، چه فضای خوبی درست شد، چه نشاطی درست شد، چه حضوری درست شد، این انتخابات بی‌تردید بلوغ مسئولین و بلوغ ملت بود.

این انتخابات رشد فکر بود. این انتخابات خرد جمعی بود. این انتخابات حضور همه در صحنه بود. این انتخابات بیعت مجدد با امام بود، بیعت مجدد با آرمان‌های بلند بود، بیعت مجدد با اهداف ملی بود، بیعت مجدد با منافع ملی بود. کی فکر می‌کرد این همه حضور ۷۳ درصد را؟ ۷۳ درصد جمعیت واجدین پای صندوق‌های آرا آمدند. چه انتخابات زیبایی! چه انتخابات شکوهمندی! نه گله‌ای بود نه شکایتی بود، هیچ‌کس نگفت از این انتخابات من ناراضی هستم، چه شادی‌ها به‌وجود آمد، همه شادی کردند!

پی‌نوشت:
۱. رئیس‌جمهور محترم، این سخنان را در دیدار با پیش‌کسوتان جهاد و شهادت، در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۹۲ ایراد کردند.



فرماندهی جنگ، یازسازی کشور پس از آن و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام (در حال حاضر) را در کارنامه خود دارد. آیت‌الله رفسنجانی هم‌اکنون نیز با وجود ورود به دهه هشتم زندگی خود همچنان از نشاط و فعالیت‌های سیاسی برخوردار و پر رونق امور تأثیرگذار است.

یکی از هوشیاری‌های منحصربه‌فرد هاشمی‌رفسنجانی که از او ان جوانی او در کارهایش مشهود بوده توجه وی به جریان‌های فکری زنده معاصر در تاریخ ایران و جهان است که تیلور آن را می‌توان در دو کتاب «امیر کبیر، قهرمان مبارزه با استعمار» و ترجمه «فلسطین، کارنامه سیاه استعمار» دید. دو کتابی که هر دو در میان آثار منتشره از سوی شخصیت‌های روحانی و جوزوی، به لحاظ رویکردی، ممتاز است.

مجموعه کتاب‌های «کارنامه» و خاطرات هاشمی‌رفسنجانی که تاکنون مجلدات پی‌درپی آن تا سال ۱۳۶۸ منتشر شده است نیز، نه تنها به لحاظ جامعیت و فراگیر بودن وقایع نهضت از آغاز تا امروز - و دقیق‌تر بگوییم تا آنچه که تاکنون منتشر شده است - بلکه به لحاظ اولاً شیوه نگارش و ثانیاً نگاه انتقادی از امتیاز خاصی برخوردار است. شیوه نگارش ساده و صریح و گزارش گونه است. از این رو شاید بهتر باشد به جای خاطرات آن‌ها را گزارش، آن هم گزارش طرح‌گونه

خاطره‌نویسی، به‌ویژه خاطره‌نویسی شخصیت‌های بزرگ، شعبه‌ای از تاریخ‌نویسی است و اهمیت آن چه بسا از تاریخ‌هایی که مورخان می‌نویسند بیشتر است. این اهمیت آنگاه بیشتر می‌شود که خاطرات در زمان حیات «نویسنده» اش منتشر شود تا همه بخوانند و اگر ادعایی علیه او دارند مطرح کنند تا بدان پاسخ دهد. در میان شخصیت‌های طراز اول انقلاب و جمهوری اسلامی، خاطرات روزانه آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی از این حیث جایگاه ممتازی دارد و حتی می‌توان گفت که در نوع خود بی‌نظیر یا کم‌نظیر است.

می‌دانیم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی از معدود یاران امام خمینی (ره) است که از زمان تکوین نهضت اسلامی به رهبری امام در آغازین سال‌های دهه ۴۰ (پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و احراز مرجعیت امام) تا امروز همواره در کانون این نهضت قرار داشته و تجربه‌ای گران‌قدر

از تحصیل، تدریس، تألیف، تحقیق، تبلیغ، فعالیت‌های خیریه اجتماعی، آموزشی، فعالیت سیاسی، زندان، شکنجه، مدیریت حضور در جریان‌های مختلف، ریاست مجلس، ریاست جمهوری،

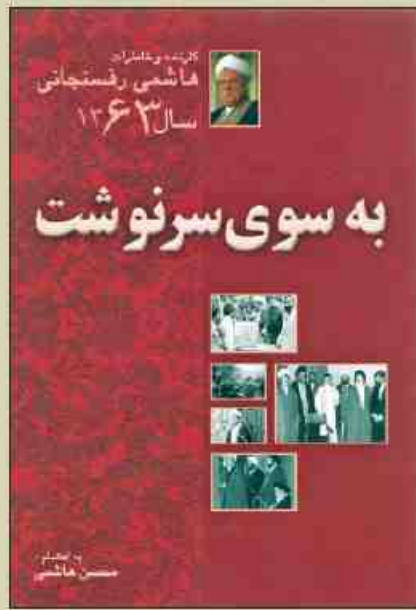


جمهوری سرنوشت

نگاهی به کارنامه و خاطرات
آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی،
سال ۱۳۶۳

جعفر ربانی
نویسنده و پژوهشگر

در اینجا کتاب «به سوی سرنوشت» را ورق می‌زنیم و درنگی می‌کنیم بر پاره‌ای از خاطرات آن سال (۱۳۶۳) سالی که جنگ همچنان با شدت جریان داشت و رزمندگان بسیج، ارتش و سپاه همچون «بنیان مرصوص» در برابر دشمنی که به نمایندگی از جبهه کفر و استکبار جهانی قصد نابودی ایران و انقلاب اسلامی را داشت نستوه و استوار ایستاده بودند



وقایع، که خالی از اطناب و تفصیل است بخوانیم. دیگر اینکه علاوه بر گزارش بودن خاطرات، اغلب جنبه انتقادی هم در آن‌ها مشاهده می‌شود، به این معنا که در بسیاری موارد مطلب یا نظر شخص نویسنده و اعلام موضع او همراه می‌شود به عبارت دیگر گزارشگر تنها یک راوی بی‌طرف نیست، بلکه خود را نسبت به آن‌ها مسئول نیز احساس می‌کند، نکته قابل توجه در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی این است که با وجود اینکه در آن‌ها مسائل بحث‌انگیز بسیاری، آن‌هم عمدتاً، در حوزه مسائل و مشکلات کشوری و ناظر به انقلاب و جنگ، مطرح شده و از افراد بسیار زیادی نیز نام برده شده است، اما تا امروز بسیار به‌تدرت دیده شده که کسی در صحت و درستی آن‌ها تشکیک کند.

چنان‌که اشاره شد تاکنون مجلدات این مجموعه تا سال ۱۳۶۸، یک سال پس از جنگ، انتشار یافته و معلوم است که باید منتظر چاپ و انتشار مجلدات دیگر در آینده نیز باشیم. ضمناً باید اشاره کنیم که کارنامه هر سال از این مجموعه، یعنی هر کتاب، با عکس‌ها، توضیحات، نمایه‌ها و اسناد تکمیلی متعددی همراه است، به طوری که این بخش‌ها خود به اندازه خاطرات اهمیت یافته و حجم کتاب را به دو برابر افزایش داده‌اند.

در اینجا کتاب «به سوی سرنوشت» را ورق می‌زنیم و درنگی می‌کنیم بر پاره‌ای از خاطرات سال ۱۳۶۳ هاشمی رفسنجانی: سالی که جنگ همچنان با شدت جریان داشت و رزمندگان بسیج، ارتش و سپاه همچون «بنیان مرصوص» در برابر دشمنی که به نمایندگی از جبهه کفر و استکبار جهانی قصد نابودی ایران و انقلاب اسلامی را داشت، نستوه و استوار ایستاده بودند. این خاطرات از روز اول فروردین تا ۲۹ اسفند ۱۳۶۳ را شامل می‌شود. اکنون گزیده‌ها، موارد افزوده در [] از ناشر است.

پنج‌شنبه ۲ فروردین - برای عیادت از مجروحان شیمیایی به بیمارستان شهید لیاقی‌نژاد رقتم. حدود هفتاد نفر آنجا بستری بودند... تاکنون دو هزار و هفتصد نفر مصدوم

و چهل نفر شهید شده‌اند.

شنبه ۱۱ فروردین - شب آقای دکتر [حسن] روحانی آمد و راجع به پیشرفت کار در مورد استفاده از امکانات وزارت نفت در جبهه‌های جنگ گزارش داد. خوب است. یا مهندس [محمد] غرضی [وزیر نفت] هم تلفنی صحبت کردم. قرار شد شروع کنند.

پنج‌شنبه ۱۶ فروردین - آقای [بیژن نامدار] زنگنه وزیر جهادسازندگی آمد و از لزوم تأسیس صنایع مناسب در روستاها برای جلوگیری از مهاجرت روستاییان به شهرها مطالبی گفت.

دوشنبه ۲۰ فروردین - گزارش‌ها را آوردند، خواندم. آقای شیخ‌علی تهرانی که در مشهد تحت نظر بوده قرار کرده و به عراق پناهنده شده است. وی از طریق رادیو و تلویزیون عراق علیه انقلاب اسلامی صحبت می‌کند و دشمنان نیز قضیه را بزرگ می‌کنند.

سه‌شنبه ۲۱ فروردین - به دفتر تلفن کردم که [پسر] مهدی را به چاپخانه مجلس برای گذراندن طرح کاد معرفی کنند. به خاطر مسائل امنیتی به جاهای دیگر نمی‌تواند برود. بعد از ظهر وقتم به خواندن خاطرات هامیلتون جردن آمریکایی درباره مسائل گروگان‌گیری جاسوسان آمریکایی در ایران گذشت. کتابی خواندنی است و حاکی از ضعف گول آمریکاست.

دوشنبه ۳ اردیبهشت - سرهنگ [مصطفی] ترابی [از] دفتر مشاورت امام در ارتش آمد و گزارش آزمایش نیمه‌موفق ساخت موشکی با برد حدود پنجاه کیلومتر را داد. مصاحبه‌ای



سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت: جلسه خصوصی طولانی با [آیت‌الله] آقای خامنه‌ای داشتیم. درباره کیفیت برخورد با دو خط تندرو و محافظه‌کار بحث کردیم. مفید بود. باید ادامه بدهیم

جمعه ۱ تیرماه: تمام روز را در منزل ماندم. روزه از قدرت کارم کاسته است. حتی مطالعه‌ها هم پیشرفت معمولی را ندارد. کتابی درباره «علل عقب‌ماندگی آفریقا و مسئولیت اروپا در این باره» خواندم که در خطبه‌های نماز جمعه در بحث «تبعیضات نژادی» استفاده شود... نماز جمعه این هفته [تهران] را [آیت‌الله] آقای خامنه‌ای اقامه کردند.

جمعه ۲۹ تیرماه: ساعت سه بعدازظهر به فرودگاه رفتم و بلافاصله به خوزستان پرواز کردم. در پایگاه وحدتی دزفول آقایان صیاد [شیرازی] و [محسن] رضایی پای هواپیما بودند. با سه هلی‌کوپتر به پشت سد دز برای دیدن مانور نیروهای ویژه قرارگاه ظفر رفتیم. مانور عبور از آب یا تیراندازی تانک و توپ و... انجام شد. دیدنی بود و بی‌اشکال انجام گرفت... بعد از مانور برای افراد سخنرانی کردم. خیلی باحال و یارو حیه‌اند. از میان هزار نفر ۲۵۰ نفر قبول شده‌اند. از آمادگی آن‌ها برای شهادت تحت تأثیر قرار گرفتم.

دوشنبه ۱۵ مرداد: بعد از نماز صبح تا ساعت ده در دفتر کار کردم. بیشتر وقتم صرف مطالعه تاریخ امام‌رضاع) برای سخنرانی در کنگره امام‌رضاع) شد. با نمایندگان تهران برای رسیدگی به امور تهران جلسه داشتیم. دو ساعت طول کشید. مقداری درباره شکل و آیین‌نامه جلسه بحث شد و مقداری در محتوای کار بحث شد. پیشنهاد کردم دست به اقدامات اساسی برای تهران بزنیم. از قبیل مترو، قاضلاب، مسکن و... ابتدا مخالفت‌هایی می‌شد، براساس اینکه اگر این مشکلات تهران حل شود جاذبه تهران زیاد می‌شود و مهاجرت به تهران سرعت می‌گیرد. در دوره گذشته مجلس هم با همین استدلال این پیشنهاد رد شد. این بار مقاومت کردم. پذیرفته شد.

شنبه ۱۴ مهر: امروز [عاشورا] در منزل بودم. آقایان [عباس] کوثری و سعیدعباس حسینی از وعاظ قم آمدند. به هر یک هزار تومان دادم و یک قواره پارچه به آقای کوثری که بهتر [روضه] می‌خواند. اشک خوبی گرفت.

پنج‌شنبه ۱۰ آبان: در سخنان پیش از دستور مجلس از ترور خانم [آیندیرا] گاندی اظهار تأسف کردم و پیام تسلیت برای رئیس مجلس هند فرستادم. طرح تبدیل وزیر مشاور سازمان برنامه و بودجه به معاون نخست‌وزیر تصویب شد. من هم دفاع کردم. آقای [سید کاظم] اکرمی وزیر آموزش و پرورش آمد. حمایت ما را برای تغییر نظام آموزشی و تحصیل بودجه می‌خواست.

[تلویزیونی] به مناسبت روز کارگر انجام دادم. شب را در مجلس ماندم... سریال سرداران را از تلویزیون تماشا کردم.

جمعه ۷ اردیبهشت: اول وقت آقای [جلال] ساداتیان [رئیس دفتر] اطلاع داد که آقای مهدی شاه‌آبادی نماینده مجلس در جزیره مجنون یا ترکش انفجار گلوله‌های توپ عراقی شهید شده است... آقای مهدوی کنی هم تلفن کردند و در همین مورد مذاکره کردیم.

یک‌شنبه ۹ اردیبهشت: به دفتر امام رفتم. دسته‌جمعی یا گروهی از سران و مسئولان [به مناسبت] سالروز بعثت پیامبر اسلام(ص) [امام] را زیارت کردیم. امام فرمودند درس «فصوص‌الحکم» را پیش پدر آقای شاه‌آبادی خوانده‌اند.

چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت: خانم شهید رجایی آمد و درباره نقاط ضعف وزارت آموزش و پرورش و شخص آقای پرورش گفت. ولی حرف‌هایی زیادی تداخت و تکراری بود... عصر آقای [اکبر] پرورش [وزیر آموزش و پرورش] و جمعیتی از معلمان آمدند. درباره ارزش تعلیم و شخصیت آقای مطهری برایشان صحبت کردم.

سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت: جلسه خصوصی طولانی با [آیت‌الله] آقای خامنه‌ای داشتیم. درباره کیفیت برخورد با دو خط تندرو و محافظه‌کار بحث کردیم. مفید بود. باید ادامه بدهیم.

پنج‌شنبه ۳ خرداد: ظهر سرهنگ [عباس] یابایی از نیروی هوایی [ارتش] آمد و از عدم کارایی فرمانده نیروی دریایی و از لزوم حرکت بیشتر نیروی دریایی و هوایی گفت و از سیاست عدم توجه به حزب‌اللهی‌ها در نیروی هوایی گله داشت.

چهارشنبه ۱۶ خرداد: آقای عبدالکریم مهاجر امام جمعه سیاه‌پوست لس‌آنجلس آمریکا آمد. آدم ساده‌ای است. دست‌فروش است و می‌گفت حقوق خوانده است. درباره تهافت سیاهان آمریکا علیه دولت سفیدها تکاتی گفت و [تشکیل] دفتری [را برای حمایت از تهافت سیاهان آمریکا] در تهران خواست.





مروری بر تجربه بسیج مردمی در چین، روسیه و عراق

الناز خمایی زاده

مقدمه

اهداف نظامی‌شان مدنظر داشته‌اند. از دوران جنگ جهانی اول گرفته تا جنگ جهانی دوم، جنگ‌های داخلی فرانسه و ایالات متحده آمریکا بسیج مردمی در کنار سایر انواع بسیج اعم از بسیج اقتصادی توانسته است چهره و سرنوشت بسیاری از جنگ‌ها را تغییر دهد. کشورهای بسیاری در طول دوران جنگ در کنار ارتش نظامی خود از ستون کمکی به نام بسیج مردمی کمک گرفتند. آنچه که در پی می‌آید نیز تعریف مختصری از بسیج مردمی و نیز مروری است بر نیروهای بسیج مردمی ایران و بسیج‌های مردمی کشورهای مختلف در طول جنگ جهانی اول و دوم و نیز نگاهی نزدیک به بسیج مردمی کشورهای چین، عراق و روسیه.

کلیدواژه‌ها: بسیج مردمی، چین، روسیه، عراق

بسیج مردمی یکی از شاخص‌های مقاومت در جوامع بشری است؛ انگیزشی که سال‌ها در کشورمان به حال خود رها شده بود پس از انقلاب و در دوران هشت سال جنگ تحمیلی بیدار و حماسه‌ساز شد؛ دو نیروی مردمی بسیج مستضعفین و جهادسازندگی از جمله نیروهای داوطلبانه مردمی بودند که در دوران پس از انقلاب اسلامی بنا به ضرورت به‌کارگیری نیروهای مردمی و بنا به اقتضای شرایط آن دوران در ایران تشکیل و بانی حفظ کشور از طغیان جنگ و بحران‌های داخلی و سازندگی در دوران پس از جنگ شدند. اما برخلاف تصور بسیاری از مردم، بسیج مردمی در خارج از مرزهای ایران هم از معنا و مفهوم و بیشینه در خور توجهی برخوردار است. کشورهای درگیر جنگ‌های داخلی و خارجی از گذشته دور ناکتون تشکیل بسیج مردمی را برای پیشبرد

تعریف بسیج

بسیج در کلامی ساده، نیرویی مردمی است که در شرایط اضطراری، به‌ویژه در دوران جنگ، شکلی منسجم به خود گرفته و در قامت یک ارتش مردمی به یاری ارتش منظم و رسمی کشور در جبهه‌ها می‌شتابد. در واقع بسیج نیروها چیزی جز متحد و یکپارچه کردن نیروهای ارتش دولتی و نیز نیروهای مردمی و تجهیزات برای مشارکت در جنگ و دفاع از خاک کشور نیست. بسیج مردمی که معمولاً در دوران جنگ از سوی دولت‌ها سازماندهی می‌شود شامل نیروهای خودجوشی است که داوطلبانه از خاک کشورشان دفاع می‌کنند و یا در جهت اهداف نظامی کشورشان قدم برمی‌دارند. کمتر پیش می‌آید که آن‌ها در ازای این خدمت داوطلبانه حقوق و مزایایی دریافت کنند؛ آن‌ها داوطلب انجام هر کاری در جبهه جنگ می‌شوند. از این‌رو نیروهای بسیج مردمی معمولاً مسئولیت انجام کارهای سخت و دشواری را که ممکن است نیروی رسمی از انجام آن شانه خالی کنند بر عهده می‌گیرند. از این حیث اکثر دولت‌ها همواره در دوران جنگ علاوه بر ارتش رسمی و دولتی خود، ارتش مردمی یا بسیج توده‌ها را نیز به کار می‌گیرند، چرا که می‌دانند جنگ‌ها بدون کمک و حضور مردم به سرانجامی نمی‌رسد. از سوی دیگر بسیج مردمی نه تنها در دوران جنگ بلکه در زمان صلح، در رویدادهایی چون برگزاری انتخابات، وقوع زلزله و سیل و سایر بلاهای طبیعی کمک و حامی مردم و دولت است و گاه در آبادانی و سازندگی کشورهای جنگ‌زده در دوران پس از جنگ نقش مؤثری ایفا می‌کند.

در سال‌های اخیر، محققان دریافته‌اند که جنگ می‌تواند اثرات قوی و پایداری بر میزان مشارکت مدنی در جامعه بگذارد. محققان دانشگاه هاروارد آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که جنگ‌های داخلی ایالات متحده آمریکا، جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم منجر به شکل‌گیری جهش‌های بزرگ و ناپیوسته‌ای در سطح فعالیت‌های داوطلبانه مردمی در دوران پس از جنگ شده‌اند. چرا این اتفاق می‌افتد؟ اکثر نظریه‌های موجود میل به پیروزی در جنگ را عامل افزایش شدید و ناپیوسته فعالیت‌های داوطلبانه مردمی در دوران جنگ و پس از آن می‌دانند. بسیج دوران جنگ صرف‌نظر از اینکه نتیجه جنگ شکست یا پیروزی باشد یا افزایش مشارکت مدنی می‌انجامد. کشورهای صنعتی پس از پایان جنگ جهانی دوم کمتر جنگ‌هایی در مقیاس بزرگ را تجربه کرده‌اند یا این حال بسیج مردمی در دوران جنگ هنوز به پدیده منسوخ تبدیل نشده است. برای مثال جنگ ایران و عراق که هشت سال به طول انجامید و میلیون‌ها سرباز را در جنگی بزرگ درگیر خود کرد با مشارکت مردمی انجام شد؛ اما بسیج مردمی در ایران چه سابقه‌ای دارد؟

بسیج در ایران

وقتی بحران جنگ بر فضای اجتماعی و روحی و روانی جامعه‌ای مستولی می‌شود، ندای درونی قلب هر شهروند متعهدی او را به دفاع از ذره‌ذره خاک وطنش و نیز کمک به آبادانی و سازندگی کشورش در دوران پس از جنگ فرا می‌خواند؛ در بحران‌های مختلف به‌ویژه بحران جنگ و بحران‌های پس از آن، انگیزه برای تشکیل بسیج مردمی در وجود هر شهروند متعهدی به شکلی بالقوه وجود دارد. این انگیزه هنگامی بالفعل می‌شود که دولت و یا رهبر ملت رسماً نیروهای داوطلب مردمی را به اتحاد و انسجام فرا بخواند. در ایران دو نیروی بسیج مردمی و جهادسازندگی به‌عنوان قوای مردمی بسیج تشکیل شد. در دوران جنگ بسیج به معنای واقعی کلمه در قامت یک ارتش مردمی ظاهر شد. امام خمینی (ره) در ۱۵ آذر ۱۳۵۸ این جمله تاریخی را اعلام کردند: «مملکتی که ۲۰ میلیون جوان دارد، باید بیست میلیون تفتنگدار داشته باشد». یک سال بعد و پس از حمله همه‌جانبه رژیم پت به ایران، مردم ایران به اشاره امام و به‌صورت داوطلبانه و خودجوش راهی جبهه‌های جنگ شدند و در طول هشت سال جنگ تحمیلی، رشادت‌های بی‌سابقه‌ای آفریدند. تحمیل جنگ از سوی رژیم بعثی عراق به ایران، رسوخ پیام امام در دل مردم، منجر به تشکیل نیروی مردمی شده بود که قلبشان آن‌ها را به سوی جبهه نبرد هدایت می‌کرد و همین منجر به آن شد که ایران در نهایت پیروز جنگی هشت ساله در برابر رژیمی باشد که برای پیشبرد اهدافش از مردم بیچاره عراق کمک جسته بود. همچنین برای رسیدگی به نقاط محروم و دورافتاده کشور در دوران پیش از جنگ و نیز عمران و آبادانی مناطق جنگ‌زده ایران در دوران پس از جنگ، جهادسازندگی یک نیروی بسیج مردمی تمام عیار بود. جهادسازندگی در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ و به فرمان امام خمینی (ره) تأسیس شد و نخستین فعالیت‌هایش بر کمک‌رسانی به مردم محروم شهرها و روستاهای دورافتاده کشور و رفع نابسامانی‌ها و نارسایی‌ها در بخش کشاورزی کشور متمرکز بود. اما پس از جنگ هشت ساله ایران و عراق، این نیروی مردمی کمک‌رسانی در امر آبادانی نقاط جنگ‌زده ایران را آغاز کرد و در ساخت‌وساز مجدد خانه‌ها و تأسیسات ویران شده جنگ کمک حال مردم ایران شد. نیروی مردمی بسیج کماکان در کشورمان فعال است و بسیجیان که مردمی مؤمن و باغیرتند همواره جزء نیروهای آماده به خدمت محسوب می‌شوند. بسیج تنها در ایران خلاصه نمی‌شود. زرمه‌های بسیج و تشکیل نیروی مردمی در تاریخ بیش از دو قرن پیش هم محلی از اعراب دارد.

بسیج مردمی که معمولاً در دوران جنگ از سوی دولت‌ها سازماندهی می‌شود شامل نیروهای خودجوشی است که داوطلبانه از خاک کشورشان دفاع می‌کنند و یا در جهت اهداف نظامی کشورشان قدم برمی‌دارند



بسیج در جنگ جهانی اول

کلمه بسیج اولین بار در قالب نیروهای نظامی مورد استفاده قرار گرفت. این واژه در ابتدا تنها برای توصیف مراحل آماده‌سازی ارتش روسیه در طول دوران جنگ دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی کاربرد داشت. پس از آن تنوری‌ها و تکنیک‌های بسیج به‌طور مداوم در معرض تغییر بوده است. بسیج مردمی که در طول انقلاب فرانسه تشکیل شد توانست چهره جنگ را تغییر دهد. بسیج همچنین در طول جنگ جهانی اول و دوم، ستون کمکی مردمی ارتش‌های کشورهای درگیر جنگ بود.

نقشه کنت فون اشلیفن، رئیس ستاد ارتش آلمان در خلال سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۵ و نیز طرح فرانسه برای تشکیل نیروهای بسیج مردمی تا حد زیادی در آغاز جنگ جهانی اول اثرگذار بود. به این ترتیب که برخی کشورها که بعدها درگیر جنگ جهانی اول شدند بسیج نیروهای مردمی دشمنان خود را به منزله اقدامی در جهت کسب آمادگی برای جنگیدن می‌پنداشتند.

در سال ۱۹۱۴ میلادی، انگلیس تنها قدرت بزرگ اروپایی بود که اقدام به سربازگیری و تشکیل نیروهای بسیج مردمی نکرده بود. دیگر قدرت‌های بزرگ آن دوران شامل کشورهای اتریش، مجارستان، ایتالیا، فرانسه، آلمان و روسیه برای جنگیدن اقدام به تشکیل نیروهای بسیج مردمی کرده بودند. اگرچه این کشورها عمدتاً بر نیروی ارتش اجباری تکیه داشتند اما نیروی مردمی متشکل از میلیون‌ها نفر، ارتش رسمی این کشورها را حمایت و پشتیبانی می‌کردند.

فرانسه در سال ۱۹۱۳ میلادی، «قانون سه سال» را تصویب کرد تا به این ترتیب دوران خدمت سربازی اجباری را افزایش داده و تعداد نیروهای ارتش آلمان نزدیک‌تر کند. در آن دوران جمعیت آلمان ۶۰ میلیون نفر و جمعیت فرانسه ۴۰ میلیون نفر بود.

فرماندهان ارتش آلمان در جنگ با روسیه اقدام به تشکیل نیروهای بسیج مردمی نکردند آن هم به این تصور که فرانسه به کمک متحد خود نمی‌شاید، اما بعدها، فون اشلیفن، اقدام به تشکیل بسیج مردمی علیه فرانسه و روسیه کرد و سپس برای عبور از مرز مستحکم فرانسه - آلمان نیروهایش را به بلژیک فرستاد. در ۲۸ جولای سال ۱۹۱۴ میلادی نیز، نزار نیکلاس

دوم روسیه دستور تشکیل بسیج نسبی مردمی این کشور در مقابل ارتش اتریش و مجارستان را صادر کرد.

آلمان در جنگ جهانی اول زیر نظر فون مولنکه که نسخه اصلاح شده و جانشین فون اشلیفن بود برای جنگ در دو جبهه روسیه و فرانسه بار دیگر بسیج مردمی تشکیل داد. آلمان یک روز پس از صدور اولتیماتوم به بلژیک که طی آن خواستار عبور نیروهای ارتش خود از خاک این کشور شده بود علیه فرانسه اعلام جنگ کرد و در نهایت انگلیس نیز به پیمان نقض بی‌طرفی بلژیک از سوی آلمان درگیر جنگ علیه آلمان شد.

بسیج در جنگ جهانی دوم

طرح بسیج نیروهای مردمی و امکانات در جنگ جهانی دوم نیز کماکان دنبال شد. به دنبال افزایش تنش‌ها میان آلمان و لهستان که از مارس سال ۱۹۳۹ میلادی شدت گرفت، دولت لهستان نیروهای مردمی مورد نیاز خود را برای حضور در ارتش این کشور در تاریخ ۳۰ آگوست ۱۹۳۹ میلادی بسیج کرد.

کانادا نیز در جریان جنگ جهانی دوم و با پیش‌بینی احتمال افزایش بحران دیپلماتیک، بسیج مختصر نیروهای مردمی تشکیل داد. این بسیج مردمی، «نیروی خدمت فعال کانادا» نام داشت که متشکل از دو بخش

بود که در دسامبر سال ۱۹۳۹ تنها یک بخش از آن به خارج از کشور اعزام شد. وقتی در می

۱۹۴۰ فرانسه مورد تاخت و تاز

قرار گرفت، دولت کانادا سه بخش

نیروی مردمی دیگر را به بسیج «خدمت

فعال» خود افزود. کانادا

همچنین در سال

۱۹۴۰ میلادی، قانون

بسیج نیروهای ملی را تصویب

کرد (National Resources

Mobilization Act in ۱۹۴۰)

که این بار براساس این قانون مردها نه

به صورت داوطلبانه بلکه مجبور به حضور در

به دنبال افزایش تنش‌ها میان آلمان و لهستان که از مارس سال ۱۹۳۹ میلادی شدت گرفت، دولت لهستان نیروهای مردمی مورد نیاز خود را برای حضور در ارتش این کشور در تاریخ ۳۰ آگوست ۱۹۳۹ میلادی بسیج کرد



حضور داوطلبانه مردم در ارتش چین، انگیزه‌های انسانی را برای شکست دشمن در جنگ کره بیشتر می‌کرد تا آنجا که ارتش آزادی‌بخش چین در چندین مرحله موفق شد نیروهای سازمان ملل را از کره شمالی بیرون کند

خدمت ارتش این کشور می‌شدند اگرچه سربازانی که به این شیوه جذب ارتش کانادا شده بودند تا سال ۱۹۴۴ برای خدمت به خارج از این کشور اعزام نشدند. در ادامه، بسیج نیروهای مردمی سه کشور چین، روسیه و عراق را در سه مقطع زمانی مختلف از نزدیک بررسی خواهیم کرد.

چین

FLA و PVA بسیج آزادی‌بخش و نیروی ارتش داوطلب مردمی چین

برای چینی‌ها جنگ با کره همچنان بزرگ‌ترین جنگ خارجی این کشور تاکنون محسوب می‌شود. چین در طول دوران جنگ با کره ارتش داوطلب مردمی را بسیج کرد. تا پیش از آنکه نیروهای سازمان ملل متحد در اکتبر سال ۱۹۵۰ میلادی از مدار ۳۸ درجه شمالی بگذرند، رهبری چین هیچ تصمیم مشخص و از پیش تعیین شده‌ای برای وارد شدن به جنگ با کره نداشت اما از آنجا که ایالات متحده آمریکا در ژوئن سال ۱۹۵۰ میلادی در جنگ کره مداخله کرده بود چین هم یا محتمل دانستن وقوع درگیری و جنگ، خود را از پیش آماده کرده بود.

سراپتام در تاریخ ۱۳ ژوئیه سال ۱۹۵۰ میلادی و پس از آنکه نیروهای سازمان ملل متحد وارد جنگ کره شدند، رهبر چین مائو تسه تونگ نیز دستور داد که ارتش مردمی آزادی‌بخش چین (PLA) به‌عنوان سیزدهمین ذخیره استراتژیک ارتش این کشور در جنوب چین مستقر شود تا نیروی مرزی شمال شرقی «NEFF» را در منچوری تشکیل دهند. NEFF یا نیروی مرزی شمال شرقی چین که همان بسیج یا ارتش داوطلب مردمی چین (PVA) بود از ۴۲ سپاه پیاده نظام، سه بخش توپخانه، یک هنگ ضد هوایی و سه هنگ حمل‌ونقل تشکیل شده بود. این ارتش مردمی در مجموع متشکل از ۲۵۰ هزار سرباز داوطلب بود.

جمهوری خلق چین در تاریخ اکتبر سال ۱۹۵۰ میلادی وارد جنگ با کره شد؛ چین که نیروی انسانی «ارتش آزادی‌بخش مردمی (PLA)» را در نوار مرزی شمال شرق خود مستقر کرده بود نیروی انسانی «ارتش داوطلب مردمی (PVA)» را به جنگ اعزام کرد: «ارتش داوطلب مردمی چین (PVA)» را می‌توان دومین بسیج انسانی ارتش این کشور نام گذاشت. اگر چه تمام واحدهای این ارتش مردمی به ارتش سرخ و یا ارتش آزادی‌بخش چین متعلق بود اما چین دومین ارتش مردمی خود را به‌صورت جداگانه و مستقل از ارتش سرخ و برای مقابله با جنگ احتمالی علیه ایالات متحده آمریکا تشکیل داده بود. این ارتش در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۰ وارد کره شد و در اکتبر ۱۹۵۸ از خاک کره عقب‌نشینی کرد. ارتش داوطلب مردمی چین در ابتدا

متشکل از ۲۵۰ هزار نفر بود و به واحدهای ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۰ و ۶۶ تقسیم می‌شد اما در جولای ۱۹۵۳، جمعیت این ارتش به حدود ۳ میلیون پرسنل نظامی و غیرنظامی رسید.

ارتش داوطلب مردمی چین ۲ سال و ۹ ماه را در عملیات جنگی گذراند و نیز مدت ۵ سال و ۳ ماه را به انجام وظیفه در پادگان نظامی سپری کرد. آخرین عناصر این ارتش تا اواخر سال ۱۹۵۸ کره را ترک نکردند، براساس آرشيو اطلاعات چین، حدود ۷۳ درصد از نیروهای پیاده‌نظام چین در کنار ۶۷ درصد نیروهای توپخانه، ۱۰۰ درصد نیروهای زرهی و ۵۲ درصد نیروهای هوایی چینی به جنگ با کره اعزام شدند؛ در این بین می‌توان کارگران غیرنظامی را دیگر نیروی مردمی ۶۰۰ هزار نفری چین نامید که به یاری سربازان چینی به این جنگ شتافتند. در نهایت می‌توان گفت که چین در جنگ با کره بیش از ۳ میلیون نیروی نظامی و غیرنظامی در اختیار داشت. چین به‌خاطر جنگ با کره هزینه‌های زیادی را پرداخت کرد: شمار زیادی از نیروهای بسیج مردمی این کشور در طول این جنگ کشته شدند؛ جدا از آمار مربوط به نیروهای ارتش دولتی این کشور در این جنگ ۱۵۲ هزار نفر کشته ۳۸۳ هزار نفر زخمی و ۴ هزار نفر مقوقدا لایر شدند و ۲۱ هزار و ۳۰۰ نفر به اسارت گرفته شدند.

حضور داوطلبانه مردم در ارتش چین، انگیزه‌های انسانی را برای شکست دشمن در جنگ کره بیشتر می‌کرد تا آنجا که ارتش آزادی‌بخش چین در چندین مرحله موفق شد نیروهای سازمان ملل را از کره شمالی بیرون کند. البته تشکیل نیروهای بسیج مردمی در چین منحصر به ماه‌های پیش از آغاز جنگ نبود.

ارتش آزادی‌بخش چین (PLA) که پیش از آن به ارتش سرخ کارگران و دهقانان ملقب بود در اول آگوست ۱۹۲۷ میلادی و قریب ۲۰ سال پیش از آغاز جنگ کره تشکیل شد؛ این روز که برای چینی‌ها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است به «روز ارتش آزادی‌بخش چین» معروف است. نشان این ارتش یک هلال و ستاره سرخ توأم با حروف چینی (—) به‌معنای «هشت یک» بود که این دو عدد به اول آگوست، تاریخ قیام ناتچانگ در سال ۱۹۲۷ اشاره داشت. در جهان ارتش آزادی‌بخش چین یا همان ارتش سرخ چین را بزرگ‌ترین نیروی ارتشی جهان می‌شناسند؛ نیرویی که در مجموع سال‌های جنگ کره متشکل از ۲ میلیون و ۲۵۰ هزار پرسنل بود.

ارتش مردمی چین یا قدمتی ۸۶ ساله کماکان روز به روز پرقدردتر از قبل می‌شود. در طول ده سال گذشته این ارتش به کمک روسیه مجهز به سیستم‌های پیشرفته تسلیحاتی شده است. امروزه ارتش مردمی چین دارای شاخه‌های هنگ زمینی، هوایی، دریایی، سپاه دوم توپخانه و نیروی پلیس مردمی است. چین به کمک ارتش مردمی خود سهم عمده‌ای در خارج



کردن ارتش آمریکا و سازمان ملل متحد از کره، علی‌الخصوص کره شمالی ایفا کرد. در سال ۲۰۱۱ تنی چند از اعضای سابق ارتش سرخ و ارتش داوطلب مردمی چین که در کره شمالی جنگیده بودند یار دیگر از کره شمالی بازدید کردند. آن‌ها بعد از این سفر اذعان داشتند که از آنچه می‌بینند راضی نیستند چرا که آن‌ها برای آزادی جنگیدند در حالی که مردم کره شمالی هنوز در تقلاي رسیدن به آزادی هستند.

جنگ کره برای تاریخ چین یک افتخار بزرگ محسوب می‌شود. ارتش داوطلب چین اولین ارتش چینی در یک قرن بود که توانست در برابر آمریکا و هم‌پیمانان آن بایستد. این ارتش نزد مردم چین لقب «دوست داشتنی‌ترین‌ها» را از آن خود کرده است و مردم چین کماکان داستان‌های قهرمانانه سربازان ارتش مردمی PVA و PLA را زبان به زبان نقل می‌کنند. همچنین دولت چین تا به امروز در بزرگداشت قهرمانان ارتش داوطلب مردمی چین اقدام به برگزاری مناسبت‌های مختلف کرده است و کتاب‌های درسی مدارس چین نیز داستان قهرمانی این ارتش را به کودکان چینی می‌آموزند.

روسیه

ارتش سرخ

در سپتامبر سال ۱۹۱۷ میلادی، لنین طی بیاتیه‌ای مردم روسیه را به ایجاد یک بسیج و نیروی شبه نظامی مردمی دعوت کرد: نیرویی که پشتیبان و حامی ارتش این کشور باشد. در آن زمان، ارتش تزاری روسیه در مرز فروپاشی قرار داشت. همین بیاتیه برای بسیج شدن ۲۳ درصد از مردان امپراتوری روسیه کافی بود: ارتش مردمی روسیه با جمعیتی بالغ بر ۱۹ میلیون نفر تشکیل شد. البته روسیه تمام این جمعیت را مجهز به سلاح نکرد بلکه بخش عمده‌ای از بسیج مردمی روسیه برای ارتش این کشور نقش پشتیبان را در حفاظت از خطوط ارتباطی و پایگاه‌ها ایفا می‌کردند.

با وجود این ارتش مردمی، شورای کمیساریای مردمی روسیه در ۲۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ میلادی تصمیم گرفت ارتش سرخ روسیه را تشکیل دهد. ارتش سرخ و یا RKKK نیروی مجهز مردمی بود که طی جنگ داخلی روسیه در ۱۹۱۸ به‌وجود آمده و سازماندهی شد. تصور آن‌ها این بود که ارتش مردمی باید از عناصر آگاه و نیز بهترین‌های طبقه کارگر تشکیل شود، برای شکل‌گیری این ارتش مردمی، تمام شهروندان روسی بالای ۱۸ سال واجد شرایط بودند. نیروی مردمی ارتش سرخ روسیه بیش از هر چیز با نیت دفاع از دستاوردهای «انقلاب اکتبر» در این کشور و نیز حمایت از قدرت شوروی سابق و سوسیالیسم ایجاد شد.

شورای کمیساریای مردمی روسیه، خود را به‌سمت رئیس

عالی ارتش مردمی سرخ روسیه منصوب کرد اما در ژانویه سال ۱۹۱۸ یار دیگر تصمیم بر این شد که ارتش سرخ کارگران و دهقانان این کشور متشکل از داوطلبان مردمی و از عناصر آگاه و سازمان یافته توده‌های زحمتکش جامعه روسیه باشد. این ادغام آغازی برای پیدایش ارتش سرخ به‌معنای واقعی کلمه بود. ارتش سرخ عمدتاً از جمعیت دهقانان تشکیل شده بود: آن‌ها به ازای خدمت داوطلبانه‌شان در ارتش سرخ روسیه هیچ مبلغی را دریافت نمی‌کردند: تنها به خانواده‌های سربازان ارتش سرخ، امتیازهایی از قبیل کمک در امور مزرعه‌داری و اهدای چیزه غذایی وعده داده می‌شد.

آن دسته از دهقانانی که در خانه مانده بودند همیشه در حسرت پیوستن به ارتش سرخ روسیه بودند. سبیل مردان روسی در کنار شماری از زنان برای پیوستن به ارتش مردمی سرخ، به پایگاه‌های بسیج مردمی این ارتش رجوع می‌کردند و اگر از پیوستن به این ارتش باز می‌ماندند یا جمع‌آوری تکه‌های آهن قراضه و نیز آماده‌سازی بسته‌های مراقبت پزشکی یا این ارتش مردمی به‌صورت غیرمستقیم همکاری می‌کردند آن‌ها از این محل اندک درآمدی را نیز کسب می‌کردند که آن را جمع‌آوری و برای کمک به ارتش این کشور اهدا می‌کردند.

بسیج مردمی روسیه در قالب ارتش سرخ در رویدادهای بسیاری حافظ خاک روسیه و پیشرو در جهت اهداف سیاسی این کشور شد. در جریان جنگ داخلی روسیه، در جریان جنگ لهستان و اتحادیه جماهیر شوروی، در جریان توسعه اقتصادی دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی، در جریان جنگ چین و شوروی، جنگ زمستانی یا فنلاند و در نهایت جنگ جهانی دوم آن‌ها نقش بسزایی برای کشور خود ایفا کردند. بسیج مردمی روسیه در جریان جنگ جهانی دوم بازچه دست ابردیکتاتورهای آن دوران شد به‌نحوی که رهبران روس و نازی از این ارتش مردمی برای نیل به اهداف خود بهره بردند.

طبق پیمان همکاری ریسن تروپ، مولوتف که در ۲۳ آگوست ۱۹۳۹ میلادی میان شوروی سابق و نازی‌ها امضا شد، ارتش مردمی سرخ در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۳۹ میلادی به فنلاند یورش بود آن هم پس از آنکه نازی‌ها نیز در اول سپتامبر همان سال به خاک فنلاند تجاوز کردند. ماحصل این نبرد، کسب پیروزی برای نازی‌ها و افزایش مرزهای شوروی سابق بود. بعدها آلمان نازی به دشمن درجه یک روس‌ها و ارتش سرخ روسیه تبدیل شد.

عراق

جیش‌الشعبی

بعثی‌های عراقی‌ها نیز برای مقابله با بحران تجاوز خارجی، ارتشی مردمی تحت عنوان جیش‌الشعبی تشکیل دادند.

در سپتامبر سال ۱۹۱۷ میلادی، لنین طی بیاتیه‌ای مردم روسیه را به ایجاد یک بسیج و نیروی شبه‌نظامی مردمی دعوت کرد؛ نیرویی که پشتیبان و حامی ارتش این کشور باشد



**رژیم بعث
همزمان با شدت
گرفتن خشونت
میان اسرائیل
و فلسطین در
اوایل سال
۲۰۰۱ میلادی
ارتش داوطلب
مردمی قدس را
تشکیل داد تا
به ظاهر قدس
و بیت المقدس
را آزاد کند و
صهیونیست‌ها را
شکست دهد**

جیش‌الشعبی به معنای بسیج مردمی، ارتش خلق و یا شبه نظامیان مردمی است. جیش‌الشعبی سازمانی شبه نظامی بود که از نیروهای داوطلب مردمی و غیرنظامیان و در جهت مخالفت از رژیم بعث در مقابل مخالفان داخلی تشکیل شده بود و در عین حال نقش خنثی‌کننده کودتاهای احتمالی ارتش منظم عراق را بر عهده داشت. این نیروی مردمی در سال ۱۹۸۷ میلادی یا قریب ۶۵۰ هزار نیروی مردمی، قدرت خود را به قدرت نیروهای مسلح عراق نزدیک کرد.

به‌طور رسمی از جیش‌الشعبی به‌عنوان شبه نظامیان حزب بعث عراق یاد می‌شد. این ارتش مردمی که عموماً از جوانان داوطلب تشکیل شده بود در سال ۱۹۷۰ میلادی تشکیل شد و به سرعت رشد کرد. این نیرو و بسیج مردمی در سال ۱۹۷۷ میلادی بالغ بر ۵۰ هزار نیروی فعال داشت. پس از آن وظایف امنیتی گسترده مربوط به داخل عراق به آن محول شد؛ در نتیجه جیش‌الشعبی خیلی زود رشد کرد و اهمیت فوق‌العاده‌ای را تجربه نمود. در حالی که هدف اصلی جیش‌الشعبی تا آن زمان ارتقای نقش حزب بعث در شهرها و روستاهای عراق بود، این نیروی مردمی در سال ۱۹۸۱ میلادی یلنده‌روزانه‌ترین اقدام خود را تا آن زمان انجام داد و به حمایت از نیروهای مسلح عراق پیوست. از آن پس پشتیبانی از نیروهای مسلح عراق در دوران جنگ، حفاظت از دستاوردهای انقلابی عراق، ارتقای آگاهی عمومی، تحکیم وحدت ملی عراق و تقویت ارتباط میان مردم و ارتش در دوران صلح به وظیفه رسمی بسیج مردمی جیش‌الشعبی تبدیل شد.

ارتش مردمی عراق پیش از سال ۱۹۸۰ میلادی به کردستان عراق اعزام شده بود و نیز برای مبارزه با شبه نظامیان فلسطینی در طول جنگ داخلی سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶ به لبنان اعزام شد. این در حقیقت وظیفه محوری ارتش مردمی عراق پیش از هر چیز طبیعی سیاسی داشت؛ چه، این ارتش نخست برای جلب حمایت مردمی از رژیم دیکتاتوری بعث و سپس با هدف خنثی‌سازی هرگونه تلاش کودتای نیروهای مسلح عراق تشکیل شده بود.

در سال ۱۹۷۴ میلادی، طه یاسین رمضان که یکی از همراهان نزدیک صدام حسین بود، فرماندهی بسیج مردمی جیش‌الشعبی عراق را که مسئول حفظ امنیت داخلی این کشور بود بر عهده گرفت. فرماندهی چنین نیروی عظیمی که از مردم و نیروی انسانی غیرنظامی تشکیل شده بود رمضان را بسیار قدرتمند کرد تا آنجا که بسیاری بر این باور بودند که هدف دوم رمضان سوء استفاده از ارتش مردمی عراق و تبدیل آن به پایگاه قدرت شخصی خودش بود.

یا ارتش و بسیج مردمی جیش‌الشعبی عراق که از زنان و

مردان داوطلب تشکیل شده بود، از سال ۱۹۸۱ میلادی به بعد قدرت عددی ارتش مردمی عراق به حد اعلائی خود رسید. در این ارتش به‌طور مشخص تلقین فکری نیروها به اندازه تمرین نظامی آن‌ها اهمیت داشت. اعضای بسیج مردمی عراق هر سال تحت دوره‌های آموزشی دو ماهه قرار می‌گرفتند؛ در اوایل سال ۱۹۸۸ میلادی، تمام اعضای بسیج مردمی عراق تحت آموزش تیراندازی و استفاده از سلاح قرار گرفتند. فارغ‌التحصیلان این دوره آموزشی عهده‌دار مسئولیت حفاظت از ساختمان‌ها و تأسیسات دولتی شده و معمولاً در مراکز حساس شهرهای بزرگ عراق متمرکز می‌شدند. اعضای بسیج مردمی جیش‌الشعبی عراق مجهز به سلاح‌های پیچیده‌ای بودند و همیشه این احتمال وجود داشت که افسران ناراضی که در چالش با صدام حسین بودند حمایت چنین نیروی شبه‌نظامی پر قدرتی را با خود همراه کنند.

در اواخر دهه ۷۰ میلادی و اوایل دهه ۸۰ واحدهای جدیدی به ارتش مردمی عراق افزوده شد. جمعیت ارتش مردمی عراق در کمتر از یک سال پس از تسلط کامل صدام بر قدرت و در سال ۱۹۷۵ میلادی از ۱۰ هزار نفر به ۲۵۰ هزار نفر رسید.

سراتجام مرزبندی‌ها در جداسازی ارتش مردمی عراق از ارتش منظم این کشور در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در هم شکسته شد و دو نیرو به هم پیوستند. به‌رغم آنچه که به نظر می‌رسید نیروی ۲۵۰ هزار نفری مردمی جیش‌الشعبی عراق در جنگ تحمیلی ناکارآمد بود. حفاظت از ساختمان‌ها در نبود ارتش منظم عراق مهم‌ترین نقشی بود که ارتش مردمی عراق توانست در دوران جنگ ایفا کند.

در اواخر جنگ، یعنی در سال ۱۹۸۶ میلادی، نیروهای صدام شهر مهران ایران را اشغال کردند. صدام به ایران گفت که این شهر را با شبه جزیره فو معاوضه خواهد کرد. اما نیروهای چان بز کف ایران به جای تسلیم شدن در برابر این خواسته صدام، شهر مهران را باز پس گرفتند و عراقی‌ها را از خاک کشورمان به بیرون راندند. صدام تحقیر شد و توانایی او در زمینه اداره جنگ زیر سؤال رفت. چند روز پس از شکست عراق در مهران، رهبران حزب بعث جلسه فوق‌العاده‌ای را در بغداد برگزار کردند و در آن تصمیم گرفتند که هر چه زودتر نیروهای مردمی عراق را در قالب جدیدی بسیج کنند. پس از آن رژیم بعثی اقدام به جذب نیروهای داوطلب مردمی در ارتش شبه‌نظامی مردمی این کشور کرد. این رژیم در سال ۱۹۸۶ رسماً اطلاعیه جذب نیروهای داوطلب مردمی خود را اعلام و منتشر کرد.

نبرد فو نیز در ۱۱ قوریه سال ۱۹۸۶ میلادی آغاز شد. نیروهای کشورمان در دفاع از شبه جزیره فو طی عملیات والفجر ۸ حمله غافلگیرکننده‌ای را در برابر نیروهای عراق انجام دادند؛ نیروهای عراقی در مقابل نیروهای ایران عمدتاً از سربازان ارتش





کم‌تجربه و آموزش ندیده ارتش مردمی این کشور تشکیل شده بود که در مقابل سپاه پاسداران ایران خیلی زود از هم پاشید. در نتیجه این نبرد ۲۱۰۵ نفر از سربازان ارتش عراق اسیر و ۵۰۰۰۰ نفر کشته و زخمی شدند که در میان آن‌ها نیروهای ارتش مردمی نیز به چشم می‌خوردند.

در سال ۱۹۸۶ میلادی، شمار کلی نیروی ارتش عراق به بیش از یک میلیون نفر رسید. در عین حال رژیم بعث عراق حدود ۶۵۰ هزار نفر نیروی مردمی در بسیج جیش‌الشعبی خود داشت. رژیم بعثی قصد داشت شمار زیادی از نیروهای ارتش خود را وارد جنگ با ایران کند اما تمام نیروهای ارتش عراق به‌ویژه ارتش مردمی از کیفیت و قدرت لازم برخوردار نبودند. برای مثال مدت‌ها پس از آنکه بر همه آشکار شده بود که ارتش مردمی عراق قابل اعتماد نیست این رژیم کماکان اصرار داشت تا از شیوه‌نظامیان مردمی یعنی یا همان ارتش مردمی در جنگ با ایران استفاده کند. ارتش مردمی عراق سرانجام در سال ۱۹۹۱ میلادی و زمانی که طه یاسین رمضان به‌سمت معاونت رئیس‌جمهوری عراق منصوب گشت منحل شد. ارتش مردمی عراق با هدف حفاظت از رژیم بعث، حفظ امنیت داخلی و جلوگیری از کودتای ارتش تشکیل شده بود؛ چرا این ارتش مردمی در جنگ با ایران ناکارآمد بود؟ شکل‌گیری این بسیج عاملی شد برای تلقین افکار بعثی در اذهان مردم عراق و جذب آن‌ها به ارتش داوطلب این کشور. با آغاز جنگ با ایران آن‌ها هم به جبهه رفتند اما قلبشان آن‌ها را در جنگی که بر مردم مظلوم ایران تحمیل کرده بودند یاری نکرد.

ارتش جدید داوطلب عراق باری دیگر در سال ۱۹۹۸ میلادی به‌وجود آمد. صدام حسین در ۱۶ ژانویه سال ۱۹۹۸ میلادی، برای رهبری حزب بعث نامه‌ای نوشت. این نامه در ۱۷ ژانویه همان سال از طریق تلویزیون برای مردم خوانده شد. در همان روز صدام به مناسبت سالگرد آغاز جنگ خلیج فارس سخنرانی و برای نیروگیری ارتش از میان داوطلبان مردمی اعلام جهاد کرد. پس از آن کمپین‌های برای جذب نیروهای مردمی تشکیل شد. کمیته مشترکی از مقامات و افسران سرویس‌های امنیتی رژیم بعث عراق وظیفه متقاعد کردن مردم جهت پیوستن به ارتش داوطلب مردمی عراق را بر عهده گرفتند. تمام دانش‌آموزان و معلمان در مدارس دوره

متوسطه عراق و نیز دانشجویها و دانشگاهیان برای پیوستن به این ارتش مردمی تحت فشار بودند. اعضای ارتش مردمی عراق روزی چهار ساعت تحت آموزش‌های نظامی قرار می‌گرفتند. رژیم بعث این انتظار را از عراقی‌ها داشت که از هر خانواده حداقل یک داوطلب در ارتش مردمی این کشور حضور داشته باشد و آن دسته از مردم و خانواده‌های عراقی را که به ارتش مردمی نپیوسته بودند به کاهش جیره غذایی تهدید می‌کرد. ارتش مردمی عراق بعدها بار دیگر منحل شد. رژیم بعث هم‌زمان با شدت گرفتن خشونت میان اسرائیل و فلسطین در اوایل سال ۲۰۰۱ میلادی ارتش داوطلب مردمی قدس را تشکیل داد تا به ظاهر قدس و بیت‌المقدس را آزاد کند و صهیونیست‌ها را شکست دهد. عراق در گزارش‌های خود جمعیت این ارتش مردمی را ۷ میلیون نفر اعلام می‌کرد هر چند ناظران خارجی بر این عقیده بودند که ارتش مردمی قدس بسیار کم‌جمعیت‌تر از آن بود که عراقی‌ها اعلام می‌کردند و نیز این ارتش مردمی تنها برای نمایش تبلیغاتی مخالفت صوری عراق با صهیونیسم و حمایتش از فلسطینی‌ها بود.

چکیده

تاریخ شاهد روشن شدن آتش جنگ‌های بسیاری در کره خاکی بوده است: حضور داوطلبانه مردم در جبهه‌ها آن هم به بهانه دفاع از آرمان‌های حماسی، سیاسی و وطن‌پرستی گاه رویه یک جنگ چندین و چند ساله را عوض کرده است. آنجا که مردم به ندای قلبی خود گوش داده‌اند و برای حمایت و دفاع از کشورشان نقش آفرینی کرده‌اند ورق به کام آن کشور برگشته است. اما هر جا که این تدا از درون آن‌ها برنیامده حضورشان در بحران‌ها نیز چندان کارآمد نبوده و نخواهد بود. کشورها و دول مختلف در طول تاریخ از ابزار و نیرو محرکه‌های مختلفی برای برانگیزش مردم به حضور داوطلبانه در بحران و جنگ کمک گرفته‌اند: رژیم بعث بر اذهان مردم عراق تلقین فکری می‌کرد؛ پوستر معروف عمو سام و آمریکا بیدار شو، مردم ایالات متحده آمریکا را برای حضور داوطلبانه در جنگ داخلی این کشور ترغیب می‌کرد اما بسیج در ایران حقیقتی است که در وجود مردم کشورمان ریشه کرد و نتیجه آنکه امروز با گذر ۳۳ سال از شکل‌گیری اش کماکان زنده و شاداب است.



اشاره

دکتر علی اصغر فانی، وزیر محترم آموزش و پرورش، به تازگی سگاندار کشتی بزرگ آموزش و پرورش ایران شده است. وی از چهره‌های شناخته شده و قدیمی آموزش و پرورش به‌شمار می‌رود که یادگار و شناخت همه لایه‌های درونی و عمیق آموزش و پرورش، مسئولیت خطیر وزارت آموزش و پرورش را برعهده گرفته است.

دکتر فانی در سال‌های دفاع مقدس، چهار سال مدیر کل آموزش و پرورش استان کردستان بود. خدمات شایان توجهی به استان کرد. آنچه در ادامه می‌خوانید، گوشه‌ای از خاطرات او درباره جرابی و جگونگی پذیرش این مسئولیت مهم و خاطره‌انگیز در آن سال‌هاست.

وقتی به گذشته‌ها برمی‌گردم و روحیات دوستاتی را که برخی شهید شدند و برخی هنوز در خدمت این مردم و انقلابند، مرور می‌کنم، می‌بینم در وجود آن‌ها خلوص، رضای خدا، ترس از خدا، عشق خدمت به مردم، به انقلاب و امام خمینی (ره) مثال زدنی است. نمی‌توان میزان آن را تعیین کرد. بسیاری از آن‌ها به کردستان آمده بودند تا شهید شوند، که برخی توفیق پیدا کردند و برخی نیز مثل من توفیق نداشتند و برگشتند.

روز نوزدهم شهریور ماه سال ۶۰ در شهر سنندج، مدیر کل آموزش و پرورش کردستان، مورد سوء قصد قرار گرفت و به سختی مجروح شد. از این‌رو، اداره کل آموزش و پرورش کردستان در آن شرایط بحرانی بدون مدیر کل شد و مدتی توسط دو تن از معاونان وی اداره می‌شد.

یکی از روزهای آذرماه سال ۶۰ به من اطلاع دادند که توسط وزیر وقت آموزش و پرورش، آقای پرورش، احضار شده‌ام. وقتی خدمت ایشان رسیدم، اظهار کردند که بنا به دلایلی، چند پست مهم مدیریتی از جمله دفتر آموزش عمومی وزارتخانه و ادارات کل استان‌های بوشهر، آذربایجان غربی و کردستان فاقد متولی است و سپس از من خواستند یکی از این مسئولیت‌ها را بپذیرم.

نام کردستان، آن روزها، مترادف

با ناامنی و خشونت بود و همین مسئله باعث شده بود که پیش‌داوری‌هایی در این خصوص صورت بگیرد و ذهنیت‌هایی برای اشخاص ایجاد شود که در عمل مسئولان را با مشکلات عمده متوجه می‌کرد. بعدها که سرنوشت چنین رقم خورد و این سعادت تصمیم شد تا چهار سال از دوران خدمت‌م را در خدمت مردم شریف کردستان باشم، فهمیدم همه آنچه که در ارتباط با کردستان و فجایع نسبت داده شده به این مردم شریف شنیده بودم، برخاسته از عملکرد عناصر صدارتی مناطق دیگر بوده و مردم این دیار با روح لطیفی که دارند، هرگز نمی‌توانند خشونت‌آفرین باشند.

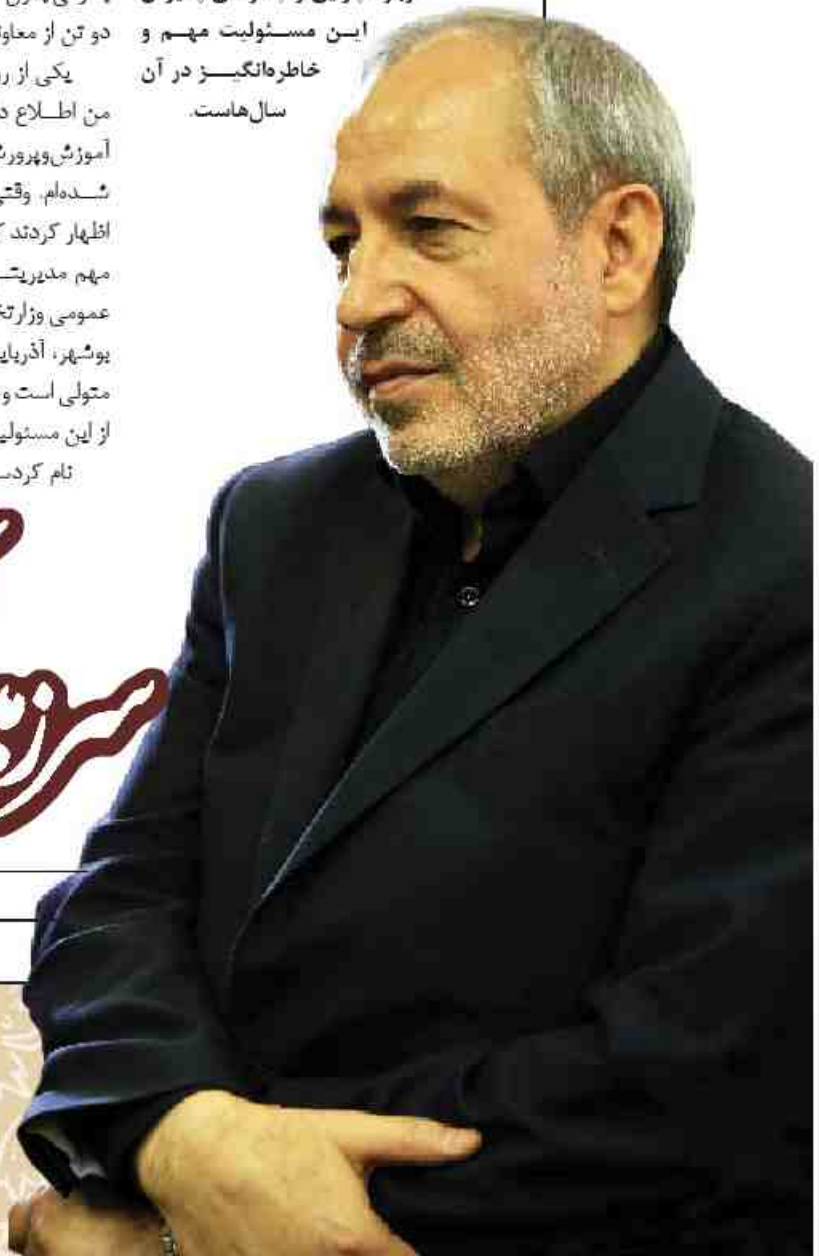
تا آن روز درباره کردستان فقط در کتاب‌های جغرافیا مطالبی خوانده بودم و اطلاعات من هم از کردستان محدود بود به اخباری که از رسانه‌ها پخش می‌شد که همه از حضور ضدانقلاب در کردستان و مشکلاتی که برای دولت انقلابی به‌وجود می‌آوردند، حکایت داشت.

از این‌رو در پاسخ ایشان گفتم: «من هیچ آشنایی با منطقه، مردم و فرهنگ آنجا ندارم و شناختم بسیار محدود است، تصور نمی‌کنید این بیگانگی با مردم و منطقه مشکل‌ساز شود؟»

آقای پرورش ضمن تأیید نظر من، در پاسخ پیشنهاد جالبی مطرح کردند:

آزوی خدمت سرزمین سراسر است

گوشه‌ای از خاطرات دکتر علی اصغر فانی، وزیر آموزش و پرورش در استان کردستان



ایده‌های که من امروز نیز، پس از گذشت بیش از بیست و پنج سال، در کلاس‌های مدیریت، از آن به‌عنوان یک نکته جالب مدیریتی یاد می‌کنم.

ایشان گفتند: «موقتاً، من ابلاغی برای شما به‌عنوان «نماینده ویژه وزیر» صادر می‌کنم تا بتوانید با این ابلاغ به یک مأموریت ده روزه در استان کردستان بروید و ضمن بازدید از این استان به ارزیابی و پرسی وجود درباره منطقه بپردازید. بدین ترتیب، شناخت بهتر و بیشتری پیدا می‌کنید که در تصمیم‌گیری شما می‌تواند مؤثر باشد، اگر به این نتیجه رسیدید که می‌توانید در آنجا مقید باشید اطلاع دهید تا برایتان حکم مدیر کلی صادر کنم.»

من از این پیشنهاد جالب استقبال کردم و نتیجه آنکه، دو روز بعد من بودم و حکم یک مأموریت ده روزه و کلی سؤال و ایهام درباره سرزمینی که حتی نمی‌دانستم چگونه و به چه طریقی و با چه وسیله‌ای باید عازم آنجا شوم. سرزمینی نامن و اسرارآمیز برای من و خانواده‌ام که یا شنیدن این خیر، نگران شده بودند اما مخالفتی هم نمی‌کردند.

به‌خاطر دارم، مرحوم پدرم که تناسنی متعهد و مسلمانی مؤمن و یکی از مقلدان حضرت امام و از انقلابیون پروپاقرص بود و به‌دلیل داشتن مهارت در کارهای فنی مدتی همراه با یکی از برادرانم که مهندس مکانیک است، مدت‌ها در جبهه و جنگ فعالیت می‌کرد و در ساختن یکی از پل‌هایی که بر روی رود کارون احداث شد، همراه با برادرم و عده‌ای دیگر مشارکت کرده بود، وقتی خیر عزیمت مرا به کردستان شنید، نگاهی به من کرد و پرسید: «کس دیگری برای رفتن به کردستان جز تو نبود؟» و من در پاسخ‌شان عرض کردم: «حتماً کسی نبوده که از من خواسته شده به آنجا بروم» و ایشان سکوت کردند و دیگر هیچ نگفتند.

تاگفته نماند، در پای پندی و تعهد

پدرم به انقلاب و امام همین پس که بعد از انقلاب که سنت حسنه نماز جمعه حاکم شد، نماز جمعه ایشان هرگز ترک نشد: حتی در مراسم عقدکنان من که روز جمعه بود و موعد ظهر جمعه تعیین شده بود، ناگزیر شدیم به‌خاطر حضور پدرم، موعدش را تغییر دهیم. خوشبختانه همسر من که خود یکی از انقلابیون بود، علی‌رغم نگرانی و دل‌ولپسی از رفتن من به این منطقه‌ای نامن مثل کردستان، مخالفتی ابراز نکرد و شش ماه بعد از عزیمت من همراه با فرزندم به سنج آمد.

روز بعد، موضوع را با یکی از دوستان همکارم در آموزش و پرورش به نام آقای علیزاده در میان گذاشتم، خوشبختانه او نیز یا شنیدن این خیر، اعلام آمادگی کرد تا مرا در این سفر همراهی کند، همان روز دست به کار شدیم و پس از پرس‌وجو و کسب اطلاعات از دوستی دیگر که در جهاد سازندگی کردستان مشغول کار بود، راه ترمینال غرب را در پیش گرفتیم و پس از تهیه بلیت اتوبوس شبانه عازم کردستان شدیم.

آن شب، سرمای دی ماه بیداد می‌کرد. جاده‌ها تیز به‌شدت نامن بود. یخبندان و یرف و سرما از یک طرف و نامنی جاده‌ها از طرف دیگر، اضطراب و نگرانی محسوسی را بر همه مسافران که به نظر می‌رسید اغلب از مردم کردستان باشند، مستولی کرده بود. در این میان، حال من و دوستم که برای اولین بار تدیده و نشناخته عازم این سرزمین نامن شده بودیم جای خود داشت. چند ساعتی در میان دلهره و ترس گذشت، تا اینکه به منطقه‌ای به نام «دهگلان» رسیدیم و اتوبوس توقف کرد. از همه‌مسافران و سرک‌کشیدن‌های پی‌درپی آن‌ها، می‌شد فهمید که از این جا به بعد، جاده به‌شدت نامن است.

گفتند: «جاده‌ی مریوان هفته‌ای دو روز باز است و فقط در این دو روز می‌توان

به مریوان رفت و آمد کرد، بقیه روزها جاده بسته است.» همان روز، پس از هماهنگی، سوار خودروی لندرو جبهاد سازندگی شدیم و به‌سمت مریوان حرکت کردیم. نکته جالب اینکه به‌دلیل نامنی جاده مریوان و خطر کمین ضدانقلاب، یک گروه نظامی با تجهیزات کامل پیشاپیش حرکت می‌کرد و به‌دنبال آن‌ها وسایل نقلیه اعم از اتوبوس و سواری و کامیون و پشت سر آن‌ها یک گروه نظامی دیگر یا ساز و برگ کامل و تیربار و دوشکا - که روی وانت‌های لندکروز سوار بود - در حرکت بود. در ضمن، دو یا سه جیب فرمادهی هم مرتب در مسیر رفت و آمد داشتند تا امنیت مسافران را فراهم آورند. به این ترتیب، با هیئت همراه به مریوان رسیدیم و مستقیم به اداره آموزش و پرورش مریوان رفتیم.

رئیس اداره آموزش و پرورش، آقای بهرامی بود که در آن زمان به‌دلیل از مریوان رفته بود و آقای احمدی، معاون وی، موقتاً سرپرستی اداره را بر عهده داشت. در مدت سه‌روزه که در مریوان بودم، جلسات مقید و ثمربخشی با ایشان و افراد و ارگان‌های مختلف داشتم و تمام نظرات را جزء به جزء یادداشت می‌کردم. روز جمعه هم در نماز جمعه مریوان شرکت کردیم و ساعتی نیز مهمان خانواده شهید «کهنه‌پیرا»، از مبارزان کرد مسلمان، بودیم - که دو یا سه فرزند خود را تقدیم انقلاب کرده بودند.

آن روز وقتی وارد منزل این خانواده غیور کرد شدم، یا شنیدن خوش آمد مادر خانواده که گفت: «حیف که پسرهای شهید شده‌اند و گرنه آن‌ها را جلو پای شما قربانی می‌کردم...» به‌شدت منقلب و شرم‌منده شدم.

تمی‌دانم، اگر شما به‌جای من بودید، یا شنیدن این اوصاف از ویژگی‌ها و خصوصیات مردم کردستان، آرزوی خدمت به آن‌ها در دلتان جوانه نمی‌زد و بی‌محایا جان بر کف نمی‌گرفتید.

تمی‌دانم، اگر شما به‌جای من بودید، یا شنیدن این اوصاف از ویژگی‌ها و خصوصیات مردم کردستان، آرزوی خدمت به آن‌ها در دلتان جوانه نمی‌زد و بی‌محایا جان بر کف نمی‌گرفتید



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محی‌الدین بهرام محمدیان بسیار شمرده و با صبر صحبت می‌کند. شنیدن کلامش کافی است تا مستمع حس کند سخنان او بار علمی و معنایی ویژه‌ای را با خود دارد. بسیج و خاستگاهش موضوع این گفت و گوست. حراست از ارزش‌های بسیجیان و کسانی که چنین وظیفه‌ای دارند، بخش دیگر از سخنان دکتر محمدیان است.

او در این گفت‌وگو وقتی صحبت از «کار بسیجی» در حوزه فعالیتش (آموزش و پرورش) به میان می‌آید، می‌گوید کار بسیجی در آموزش و پرورش یعنی اجرای سند درس ملی در بیان این حرف. شوخی نمی‌کند و حرفش را با استدلال به کرسی می‌نشاند؛ چرا که به جد اعتقاد دارد برنامه درس ملی تربیت دانش‌آموزی نیست که رتبه یک کتک‌خور شود. او آموزش و پرورش را فراتر از رقابت در یک مسابقه می‌داند. گفت‌وگوی زیر از آن جهت خواندنی است که حاوی اظهار نظرهای دقیق و موشکافانه محمدیان درباره تفکر بسیجی و راهکارهای تکثیر آن است.



معنای حج یک‌بار اسلام دارد

چپستی تفکر بسیجی و راه‌های تکثیر آن

در گفت‌وگوی با حجت‌الاسلام دکتر محمدیان

حمید نورشمسی

● شروع کنیم که آیا اساساً انتقال فرهنگ بسیجی به عنوان میراث فرهنگ انقلاب اسلامی به کودک و نوجوان و جوان امروز امکان‌پذیر است؟ فکر می‌کنم برای این کار باید نخست مفهوم بسیج را بدانیم.
○ به نظر من واژه بسیج از واژه‌های خلق شده به واسطه انقلاب اسلامی است. اگر بسیج را در لغتنامه‌ها نگاه کنیم

● جناب استاد دکتر محمدیان، بسیج و فرهنگ بسیجی را اگر بخواهیم برای مخاطب کودک و نوجوان معرفی کنیم یا این نکته مواجه می‌شویم که شرایط زیستی و زندگی اجتماعی انسان ایرانی امروز با انسان ایرانی زمان دفاع مقدس بسیار تغییر کرده و همین نکته مسئله خاص و حادی را پیش روی ما قرار می‌دهد. مایلیم بچندان را با این سؤال



تبارشناسی ایش یرمی گردد به مفاهیمی مانند گرد هم آمدن و جمع شدن، و به عبارت دیگر، استقاده از نیروهای همدیگر برای انجام یک کار خاص؛ اما به کار بردن این عبارت تحت عنوان یک اسم خاص، مولود انقلاب اسلامی است.

این مولود انقلاب، پیش از هر چیز، مفهومی اسلامی است و پشتوانه یک نگاه دینی در آن وجود دارد، لذا می‌شود گفت که جغرافیا و تاریخ تولد بسیج در دوران معاصر و همزمان با انقلاب اسلامی است، اما قدمتش به اندازه قدمت اسلام است. بسیج به این ترتیب نوعی خدمت بدون منت تعریف می‌شود، یعنی حرکتی منبعت از آرمان و اعتقاد الهی، یعنی نگاهی از سر لطف به دیگران، یعنی در خدمت دین و اسلام بودن و لذا با این مفهوم‌شناسی می‌شود آن را به کار برد.

البته در آغاز انقلاب این مفاهیم را در الفاظ دیگر هم می‌شد دید. مثلاً در جریان اشغال لانه جاسوسی که حضرت امام(ره) فرمود: مملکتی که بیست میلیون جوان دارد باید بیست میلیون تفنگدار داشته باشد، واژه بسیج مردمی متولد شد و بعد هم بسیج سپاه شکل گرفت.

قبیل از آن‌ها، مفهوم بسیج در جهاد سازندگی شکل گرفته بود و در کارهای عمرانی آن را مورد استفاده قرار می‌دادند و در کنار آن نیز مسئله نهضت سوادآموزی مطرح شد که یک حرکت و مفهوم مشترک با حرکت‌های قبلی برای پیشبرد علم و دانش داشت و بعدها بود که بسیج به معنای عرف نظامی آن به وجود آمد. یادم هست در دوره‌ای که در کردستان بودم بچه‌ها روی دیوار می‌نوشتند: «نهضت بیدار می‌کند، جهاد آید می‌کند و سپاه آزاد می‌کند». این یعنی کلمه بسیج یک تبار اسلامی دارد.

● اما به نظرم در حال حاضر بیشترین چیزی که در ذهن از بسیج تداعی می‌شود، یک نوع حرکت نظامی است و نه یک تبار اسلامی.

○ در زمان دفاع مقدس که به کشور حمله نظامی شد در کنار نیروهای نظامی رسمی در کشور، یعنی ارتش و نیروی نظامی کلاسیک، که از ما دفاع می‌کردند، مفهوم بسیج هم به معنای اینکه جدای از مدافعان کلاسیک، آحاد مردم نیز مدافعان کشور به شمار می‌روند و از آن دفاع می‌کنند، متولد شد. در روزهای اول جنگ وقتی بسیج می‌گفتیم قالب‌های نظامی مختلفی پیش روی ما بود. آن زمان بسیج در شهرهای مختلف گاهی تابع سپاه بود و گاهی تابع ستاد جنگ‌های نامنظم و گاهی تابع کمیته‌های انقلاب اسلامی و واحدهای احتیاط آنها، اما نقطه ارتباط فعالیت همه آن‌ها در مفهوم بسیج بود. به عبارت دیگر، هر حرکت خلاقانه که پشتوانه‌ای

از تقدس برای خدمت به مردم داشت، در زمره بسیج مردمی قرار می‌گرفت. البته در سال‌های بعد از جنگ این مفهوم تغییر پیدا کرد و امروز بسیج‌های زیادی اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و... داریم. اما همه آنها تقدسشان را از واژه بسیج می‌گیرند و لذا من با این تعبیر شما چندان موافق نیستم.

● جناب محمدیان، با این توضیحات به نظرم بتوانیم وارد این بحث شویم که چه طور می‌شود این اندیشه الهی مردمی را امروز به نسل نوجوانان منتقل کنیم. بحث‌های زیادی در این زمینه انجام شده است. اما تا به حال به نظرم موفقیت دلخواه‌مان را در این زمینه به دست نیاورده‌ایم. شما فکر می‌کنید چرا؟

○ بسیج با آن بار معنایی که من شرح دادم، یک امر محبوب و مطلوب است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که مطلوب نیست. پس یا ضد آن نمی‌توان یا آن مقابله کرد. لذا اگر دشمن روزی تصمیم بگیرد با بسیج مقابله کند، راهش تنها استفاده از خود بسیج علیه بسیج است.

● آن، چه بسیجی است که علیه خودش یرمی خمبزد؟
○ بسیجی تقلبی. یادمان باشد هر چه محبوب و اصیل باشد برایش تقلبی و جعلی می‌سازند. شما در بازار اسکناس سی هزار تومانی نمی‌توانی جعل کنی، اما اسکناس ۵۰ هزار تومانی را می‌شود جعل کرد. عسل سیلان و فیروز کوه را می‌شود جعل کرد ولی عسل تهران را نه؛ چون اصالت ندارد. یگذارید مثالی بزنیم. ما یک بسیج محبوب در ایران داریم و یک بسیج محبوب در لبنان به نام حزب‌الله. الان در جهان برای ساختن بدلی برای حزب‌الله، القاعده را می‌سازند یا جریان‌های تکفیری را، تا بگویند جهان اسلام و بسیج در آن یعنی این.

در مقابل انقلاب مردمی و اسلامی در ایران، انقلابی در جایی درست می‌کنند و از مردم می‌خواهند برونند به سویش. الان در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا مگر این اتفاق نیفتاده؟ مگر نه این است که وقتی انقلاب‌های منطقه مردمی شدند، سریع سرکوب شدند؟
همه این‌ها، یعنی انقلاب اسلامی و پیامش، امروز در جهان طوری طنین افکن شده است که برای بد جلوه دادنش حرکت‌های خشونت محور و بدلی را به جای حرکت مهربانانه انقلاب اسلامی جایگزین کنند تا بگویند اسلام آتی نیست که سی سال است ایران می‌گوید. در حالی که ما می‌گوییم اسلامی که ما می‌گوییم آید می‌کند و می‌سازد نه اینکه به سراغ قتل و کشتار و غارت برود.

جغرافیا و تاریخ تولد بسیج در دوران معاصر و همزمان با انقلاب اسلامی است، اما قدمتش به اندازه قدمت اسلام است





وقتی امروز صحبت از بازگشت به ریشه‌های حرکت انقلاب اسلامی می‌شود، باید به این موضوع توجه نشان دهیم که اسلام انقلاب اسلامی یعنی چه؟ تفکر بسیج و اسلام ناب را دوباره بیان کردن هم یعنی بازگشت به همین ریشه‌ها و بیان چگونگی آن.

● اما شیوه هم مهم است. فکر نمی‌کنید ما مقصد را بلدیم، اما راه رسیدن به آن را نه؟

○ در وجود انسان دو مطلب هست که از بیرون آموختنی نیست و آگاهی به آن کلاس نمی‌خواهد: یکی غریزه است و دیگری فطرت. یکی وجه ممیزه او است برای حیات انسانی و دیگری وجه ممیزه او است برای حیات جسمانی.

آنچه آدمی را در حیات انسانی‌اش از باقی موجودات متمایز می‌کند، فطرت است و آنچه شیوه زندگی او را از زندگی حیوانات متمایز می‌کند، غریزه است. مسئله این است که در دنیای امروز وقتی می‌خواهند انسان را هدایت کنند که دنبال کدام اصالت برود او را به اصالت حیوانی و غریزی او که اصالت نزول است و نه صعود راهنمایی می‌کنند.

شبکه ضد فطرت و متضاد یا مفهوم باطنی بسیج امروز به‌سراغ غریزه رفته است، به همین خاطر، من معتقدم بسیج باید برای تکثیرش به سراغ فطرت برود.

البته این دو موضوع شباهت‌هایی دارد که انسان را همراه می‌کند. مثلاً عشق و هوس شبیه‌اند و یا عقل و وهم حتی زیباخواهی و زیبا نماگرایی که اولی‌ها جزو فطرت است و بعدی‌ها جزو غریزه.

شیطان همیشه می‌خواهد یا زینت دادن کارش را به پیش ببرد تا بدل کار فطری را انجام دهد. او همیشه زشت نیست: گاهی هم زیباست تا بفریبد.

امروز برای تکثیر تفکر بسیج باید به سراغ تربیت فطریات رفت. فطرت ما کمال‌خواهی و خیرخواهی و کنج‌کاو و زیباخواهی و میل به جاودانگی است که باید مسیر درست رسیدن به آن را به نسل امروز نشان دهیم. اگر این‌ها را مبنای کارهایمان قرار دهیم آن وقت بسیجی تربیت کرده‌ایم.

این بسیجی فردی است سیکنال و ایثارگر که دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد. اما در مقابل این تفکر، به تعبیر قرآن کریم، سنگینی و تعلق خاطر به دنیا را داریم که فطری نیست.

● در نظام تعلیم و تربیت چطور می‌شود این فطریات را بارور کرد؟

○ اگر ما در نظام تربیتی‌مان یاد دهیم که انسان باید از

تعلق‌ها یاز شود، انسان‌های زیبا متولد و شکوفا می‌شوند. این شکوفایی همان تعبیری است که قرآن کریم به آن می‌گوید قساح برخی فلاح را می‌گویند رستگاری. من اما قلاح را زستن و زستن می‌دانم. در زبان عربی کشاورز را می‌گویند قساح چون کمک می‌کند تا دانه از دل خاک برآید، یعنی کمک به رویدن و زستنش می‌کند.

ما اگر بخواهیم دانش آموزمان بسیجی باشد و یا در زندگی‌مان تفکر بسیجی طنین انداز شود، معنایش این است که باید بر مبنای فطرت او را تربیت کنیم. بر مبنای فطرت تربیت کردن یعنی عقلانیتش را توسعه و آن را پشتیبان قداستش قرار دهیم. یادمان باشد هر علفی مقدس نیست: تنها علمی مقدس است که یا پشتوانه فطرت به‌دست آید. وقتی دانش‌مندی قبول دارد که زمین می‌چرخد، اما قادر نیست برای دانش‌تاش جان دهد، یعنی علم برایش قدسی نشده است. علم و فهم و دریافت وقتی پشتوانه قدسی داشت تبدیل به عمل می‌شود و عمل با اخلاق ارتباط می‌پذیرد.

بسیجی باید یاد بگیرد قبل از هر چیزی با خدا ارتباط برقرار کند و در پناه آن ارتباط با مردم را به‌دست آورد. وقتی یک بسیجی به اسیری که تا روز قبل در حال تلاش برای کشتنش بوده ولی امروز در اختیار اوست آب می‌دهد، یعنی رابطه‌اش با خدا تنظیم شده است.

چنین فردی برخوردی متعهدانه با آفرینش دارد و نه برخورد منفعت‌طلبانه. لذا با همین نگاه زیبا، بسیجی جلوی سنگرش سبزه هم می‌گذارد و حیوان اهلی هم نگاه می‌دارد، آب را آلوده نمی‌کند، از سلاح شیمیایی بهره نمی‌برد، طبیعت را تخریب نمی‌کند و در یک کلام او نسبت به خود و طبیعت نگاهی متعهدانه دارد.

در فرهنگ بسیجی خودکشی مطرح نیست، اما در مقابلش، در تفکر تروریستی، سیاتور و خودکشی وجود دارد. بسیجی شهید می‌شود اما خودش را هلاک نمی‌کند. او راحت‌طلب نیست. برای خدا شکنجه می‌شود و حاضر است پوستش کنده شود اما خودفروشی نمی‌کند.

● امروز بسیج یک اصطلاح خاص قابل اعتنا و متعلق به ما شناخته می‌شود. این اسم حتماً صاحب و یا صاحبانی دارد. شما گفتید برای اصالت‌ها جعلیات می‌سازند و این یعنی صاحبان اصالت باید جلوی جعلیات را بگیرند. حالا سؤال این است که صاحب بسیج کیست که باید آن را از جعل و انحراف متمایز کند؟

○ بسیج یک مفهوم دینی است و صاحب آن صاحب مفهوم دینی است. الان اگر بگوییم روحانیت دینی صاحبش

**بسیج نمادی است
برای انقلاب
ولذا متعلق به
همه آحاد کشور
است. تعلق به
حزب و صنف و
گروه ندارد. همه
گروه‌ها می‌توانند
بسیجی باشند**



**الان کار بسیجی
و وظیفه بسیجیان
فرهنگی در
آموزش و پرورش
محقق کردن سند
تحول است**

آموزش و پرورش محقق کردن سند تحول است. این سند، همچنین سند درس ملی، هر دو ماهیت و بن‌مایه دینی دارند و تفکر اسلامی انقلابی و ایرانی را در نسل آینده تقویت می‌کند.

دوام این تفکرات در آموزش و پرورش عمل به برنامه درس ملی است. اگر این برنامه به قصد دستیابی به مراتبی از حیات طیبه باشد و در مسیر راهش تحریف نشود تربیت بسیجی را در نظام آموزشی‌مان توسعه داده‌ایم. اصل و جوهره این برنامه نباید تحریف و تضعیف شود و به آن هم چیزی تحمیل نشود.

با تأیید رهبری نظام بر این اسناد، آموزش و پرورش دیگر موظف به انجام این برنامه است و باید نظارت کند تا این سندها درست اجرایی شوند.

البته نظارت قانونی هم بر اجرای این اسناد لازم داریم که طی آن همه دستگاه‌ها نظارت می‌کنند و بالاتر از همه نظارت نخبگان را لازم داریم که کار خود نیروهای آموزش و پرورش است تا انسان در طراز ۱۴۰۴ یا آن تربیت شود و الا تربیت آدمی که در کنکور رتبه یک بگیرد معنایش تربیت بسیجی نیست.

اسسال نال سوم
از اجرای این برنامه را

سهری می‌کنیم و
باید نشان دهیم که
لااقل یک سوم از
برنامه‌مان محقق
شده است. باید نشان
دهیم که یا محوریت این
سند چقدر بر راستای تربیت
دانش‌آموز بسیجی در حال
حرکت هستیم، چقدر حس
مذهبی در دانش‌آموز
ما تربیت شده و
چقدر او علاقه‌مند
و کنجکاو دریاقت مطلب
شده و آنچه را آموخته است
چقدر به کار می‌برد و ... باید
این‌ها را محک زد تا فهمید
دانش‌آموز در لحظه
خطر نسبت به کشورش
احساس تعلق می‌کند و
یا خیر؟

کیست؟ شما چه می‌گویید؟ بسیج یک مفهوم دینی است که دینداران درستش کرده‌اند و لذا آن‌ها باید از آن دفاع کنند. در اینجا است که مفهومی مانند خودپایی مطرح می‌شود. بسیج یک مفهوم پویاست اما باید خودپا نیز باشد. کسانی که در عرصه خدمات بسیجی پیشتانند و مردان و یادگاران میدان شهادت هستند و این حوزه را ایجاد کردند، باید از آن محافظت کنند و به اصطلاح بپایندش!

به همین خاطر، حس من می‌گوید که در این سال‌ها فردی که بسیار نگران این مفهوم چه از نظر نماد و نمود و چه مفهوم بوده، مقام معظم رهبری است. ایشان سال‌هاست نماد بسیج را برگردن انداخته که این نماد یا این قامت بماند و نه اینکه روانداز برخی در بیرون شود.

رهبری با این کار نماد بسیج را حفظ کرد و به این مفهوم توسعه معنایی و مفهومی داده‌است. این کار یعنی همه ما باید معنای بسیج را توسعه دهیم و نگذاریم دستمایه کارهای بی‌مایه شود.

جدای از آن، بسیج ساختاری رسمی در کشور دارد که باید از آن محافظت کند.

البته یادمان باشد که این سازمان و معنا برای یک گروه و دسته نیست، بسیج نمادی است برای انقلاب و لذا متعلق به همه احاد کشور است. تعلق به حزب و صنف و گروه ندارد. همه گروه‌ها می‌توانند بسیجی باشند اما هیچ کدام به تنهایی بسیجی نیستند. بسیج یک نماد و مفهوم است.

● در مورد حفاظت مفهومی از بسیج چه باید کرد؟

○ شهید زنده است، چون «عند رب» است و شهید از رب رزق می‌گیرد (عند ربهم رزقون) رزق از صفات حق تعالی است. آن رزق نظارت و لطف اوست که در جامعه تأثیر می‌گذارد. بر همین مبناست که با وجود اینکه همه جوامع مرده‌اند اما شهید کریلا باقی ماند و جامعه ما از آن بهره برده است. مگر قبر او را خراب نکردند، مگر مزارش را شخم زدند؟ مگر نگفتند او زنده است، پس دیگر قبر می‌خواهد برای چه؟ پس چه شد؟ اگر روی چشمه را سنگ هم بگیرد آب زلال می‌جوشد و بیرون می‌زند. پس مفهوم بسیج مفهوم دینی است و باید از دین‌شناسان برای توسعه و حفاظت از آن بهره گرفت.

● جناب محمدیان، اگر الان در حوزه آموزش و پرورش بخواهیم اقدام بسیجی برای اصلاح ساختارها بدهیم فکر می‌کنید لازم است به چه مسئله‌ای توجه شود؟
○ الان کار بسیجی و وظیفه بسیجیان فرهنگی در



زن سیاهپوش گریان و هراسان یا
چهره‌های برافروخته وارد راهرو هنرستان
شد. با سرعت به سمت دفتر ناظم رفت،
وارد دفتر شد و بدون سلام و احوال‌پرسی
و گرفتن اجازه، صدایش را بالا برد و با
عصبانیت گفت: «این موافق کجاست؟
مگر دستم بهش تریسه، می‌دونم چه‌چیز
خدمتش برسم، زود بهم نشونش بدید.
موافق کدوم یکی تونه؟»

زنگ تفریح مدرسه بود. صدای بلند
بچه‌ها از حیاط بزرگ هنرستان در دفتر
شنیده می‌شد. ناظم و معلمان که دور
هم مشغول صحبت بودند، یا شنیدن
حرف‌های آن زن متعجب شده بودند.

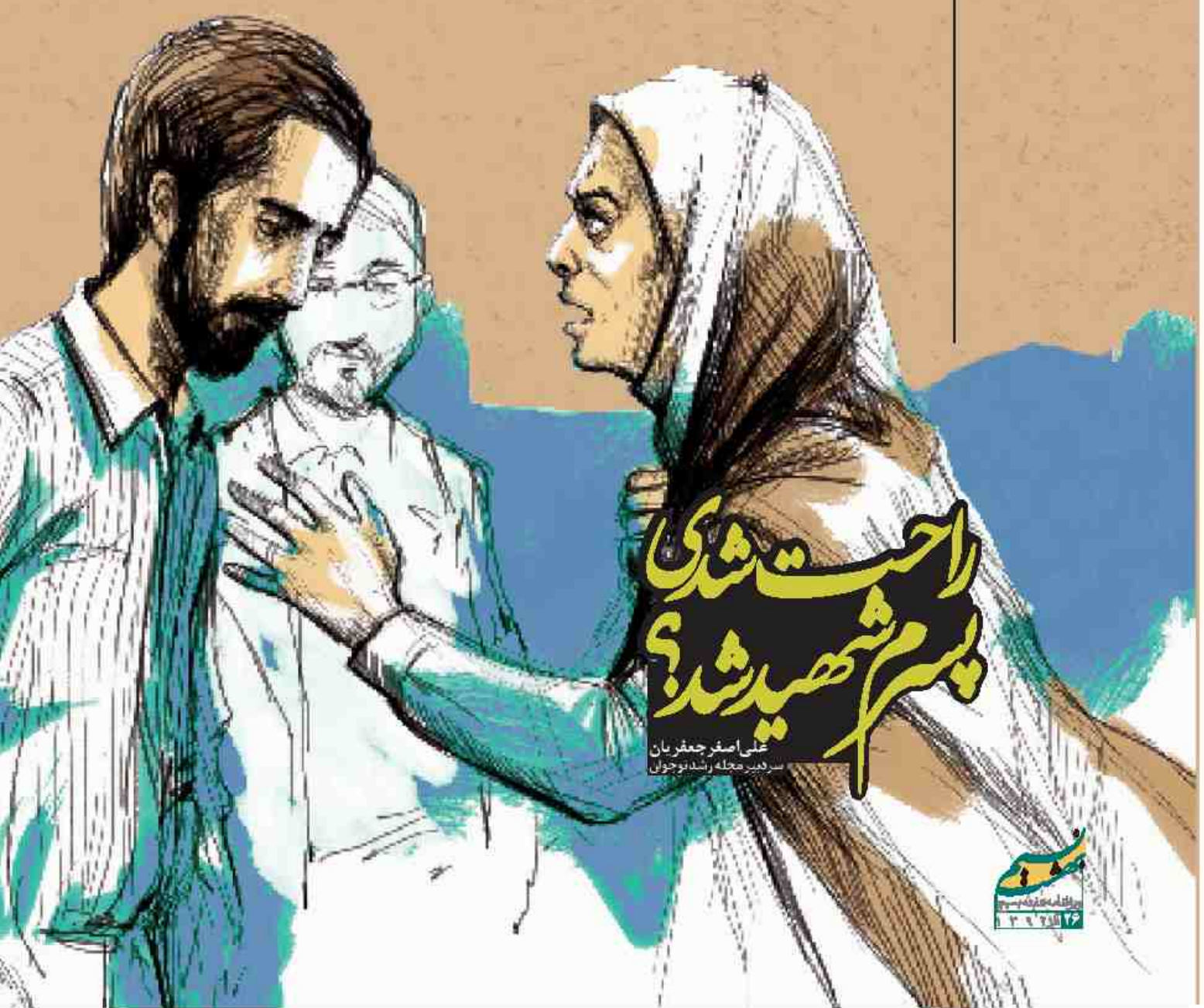
ناظم مدرسه با اولین نگاه، زن
عصبانی را شناخت. مادر یکی از
دانش‌آموزان بود. پسرش چند ماه پیش
به جبهه جنگ رفته بود، اما دو روز پیش،
خبر شهادتش را از جبهه به تهران آورده
بودند. به همراه او دو تا از همکلاسی
هایش هم به شهادت رسیده بودند. البته
هنوز پیکر شهدا به تهران نرسیده بود.
آن زن مادر دانش‌آموز شهید، حسنی،
بود که حالا آمده بود و این‌طور بی‌قراری
می‌کرد. صدای گریه‌اش تمام فضای دفتر
را پر کرده بود.

معلمان، مدیر و معاون مدرسه ناافلگیر
شده بودند و حاج و واج به آن منظره نگاه

می‌کردند. نمی‌دانستند چه بگویند و چه
عکس‌العمل مناسبی نشان بدهند. مادر
می‌خواست آقای موافق را ببیند.

موافق، مربی تربیتی هنرستان
بود. همیشه یک پایش در جبهه و پای
دیگرش در مدرسه بود. با این وصف،
معلوم بود که دست‌پرورده‌های او سر از
جبهه‌های جنگ تحمیلی درمی‌آوردند.

دشمن سایه مخوف خود را بر سراسر
کشور مخصوصاً نواحی مرزی جنوبی و
غربی کشور انداخته بود و اشغال‌کشور
را در سر می‌پروراند. در هنرستان هم
دانش‌آموزان، حاج‌محمود را مثل پدر یا
برادر خودشان دوست داشتند و عاشقانه



راحت‌شده پسر شهیدشده؟

علی اصغر جعفریان
سرمدیر مجله راشده، تیرم ۱۳۹۶

به حرف‌هایش گوش می‌دادند. آقای موافق تمام دل و فکرش در جبهه‌های جنگ بود و اگر دست خودش بود لحظه‌ای در تهران نمی‌ماند، اما چاره‌ای نداشت و باید در تهران در مدرسه می‌ماند و برای بسیج و جبهه نیروی پرورش می‌داد. معاون خوب می‌دانست که باید در آن آشوب و معرکه کاری قسوری انجام دهد. اگر دیر می‌جفتید ممکن بود اتفاق ناگواری رخ بدهد و یا آبرویی ریخته و حرف‌های نامربوط بیشتری زده شود. و این برای هنرستان خیلی گران تمام می‌شد. موافق در داخل دفتر کنار معلمان نشسته بود. زن چهره آقای موافق را نمی‌شناخت و این فرصت خوبی بود که آقای معاون نگاهی به موافق بیندازد و یاد دست اشاره کند که صدایش در نیاید. معاون به طرف مادر رفت. اول سعی کرد او را آرام کند. بعد به او گفت: «مادر جان، خدا پست را رحمت کند. او در راه دین و کشور در یک راه مقدس شهید شده است. این راه را خودش انتخاب کرد. آگاهانه انتخاب کرد. خودش خواسته بود. تو را به خدا آرام باشید. خدا به شما صبر بدهد. با این حرف‌ها اجر شهیدتان را کم نکنید خوبیت ندارد...»

در آن لحظات، از یک طرف همه تلاش داشتند تا موافق را از دید و دسترس مادر عصیانی دور نگه دارند و معاون هم تلاش می‌کرد تا مادر را بر روی صندلی بنشانند و آب خنکی به او بدهند... اما از طرف دیگر در دل موافق طوفانی برپا بود. دلش به حال مادر شاگردش می‌سوخت. دلش پر از غصه شده بود. قلبش تندتر می‌زد. گویی می‌خواست از سینه‌اش بیرون بیاید. در این حال، او از جایش بلند شد. آرام آرام در میان نایابوری همه به طرف مادر غم‌دهنده رفت و خود را معرفی کرد.

— مادر جان، من موافق هستم. اگر با من کاری دارید در خدمتم. من موافقم. مادر شهید که انتظار نداشت موافق را در یک قدمی خود ببیند، برای لحظاتی ساکت شد. خیره خیره به چشمان موافق نگاه کرد. نگاهش سنگین و پرمعنا بود. او که یگانه فرزندش را از دست داده بود و فکر می‌کرد عامل اصلی شهادت پسرش همین معلمی است که روز در رویش ایستاده است، ناگهان با کف دست بر سینه موافق کوبید. چند بار دیگر این کار را تکرار کرد. با هر ضربه موافق یک قدم به عقب می‌رفت. همراه با ضربه با صدای بغض‌انگیز می‌گفت: «حالا راحت شدی پسرم شهید شد؟! بچه‌های ما را می‌بری جبهه، آن‌ها را می‌ذاری جلوی گلوله خودت قرار می‌گنی میای تهران. حال راحت شدی...»

معلم‌ها هاج و واج با دهانی باز در جایشان خشکشان زده بودند. آن‌ها جرأت جلو آمدن نداشتند.

معاون طاق‌ت نی‌آورد. خود را مابین ملار و مربی قرار داد و سعی کرد به ملار بقیه‌مانند دارد اشتباه می‌کند. به او گفت آن کار را نکنند. گفت که کسی این وسط مقصر نیست. تازه فیض شهادت سعادت است که نصیب هر شخص و خانواده‌ای نمی‌شود...

اما موافق حال و هوای ملار داغ‌دهنده را بهتر درک می‌کرد.

مادر وقتی حال و روز معلم پسرش را دید کمی آرام شد. در واقع رفتار معصومانه و متواضعانه موافق او را تحت تأثیر قرار داده بود. معاون مدرسه سعی کرد تمام ماجرای اعزام به جبهه پسر را برای ملار شرح بدهد و به او بقیه‌مانند که کسی اینجا به‌زور به جبهه نمی‌رود، و این خود دانش‌آموزان‌اند که تصمیم گرفته‌اند. به مادر گفت از صدها دانش‌آموزی که در این هنرستان تحصیل می‌کنند عده زیادی‌شان حتی یکبار هم به جبهه

ترفته‌اند... بعد به خودش بیشتر مسلط شد و گفت: «بین مادرها در هنرستان ما عده‌ای از دانش‌آموزان که تعدادشان هم کم نیست یا احساس تکلیف و دینی که به کشورشان و شهدا و خاک وطنشان حس می‌کنند داوطلبانه و حتی با اصرار زیاد خودشان را به پایگاه‌های بسیج سپاه پاسداران معرفی می‌کنند و آموزش می‌بینند و به جبهه‌ها اعزام می‌شوند. حالا از دست ما چه ساخته است! آقای موافق چه تقصیری دارد؟!»

دو سال از آن ماجرا گذشته بود. حالا آمبولانس حامل تابوت مربی در وسط خیابان روبه‌روی در هنرستان متوقف شده بود. جمعیت انبوهی از مردم داخل پیاده‌رو و خیابان و معلمان و هنرجویان هم در محوطه هنرستان با چشمانی گریان به چشم می‌خوردند. هر کس زهر لب چیزی می‌گفت بالاخره در عقب آمبولانس باز شد. تابوتی پیچیده در پرچم سرتگ ایران از آن بیرون آمد. در این بین ملاری جمعیت را شکافت و خود را اشتیاقان به آمبولانس رساند و ناگهان خود را بر روی تابوت انداخت. آن زن کسی نبود جز ملار شهید حسنی. او زارزار گریه می‌کرد. حال و هوایش حتی طوفانی‌تر از روز شهادت پسرش بود. فریاد می‌زد: «موافق عزیز می‌دانم تو ملار نداری. من می‌خواهم برایت مادری کنم. آخر من ملار شهیدم. باید همان‌طور که برای پسرم عزاداری کردم برایت عزاداری کنم...»

بعد ادامه داد: «موافق! شهید ما! تو را به خدا مرا حلال کن. من آن روز نفهمیدم به تو چه می‌گفتم. خیلی به تو بد کردم. من تو را نمی‌شناختم.»

پی‌نوشت

۱. شهید محمود موافق، «مربی تربیتی هنرستان شهید ۲ در منطقه ۵ه تهران بود»





زندگی بسیجی‌ها
به روایت کتاب‌ها و
خاطره‌نویشته‌ها
محمدصادق دهنادی

هشت بهشت از فردوس یسجیان

اشاره

قول می‌دهم این آخرین

باری باشد که قبول می‌کنم ده تا کتاب بخوانم
ده سطر را گلچین کنم. شاید اگر این
کتاب را خودم نوشته بودم، زجرش کمتر از
آن بود که آن‌ها را سرسری بخوانم و یا در ایام
گنگور دکترا ملنزم درست خواندن ده تا بازده
کتاب یانم که گاهی عشق‌بازی‌ام یا یکی از آن‌ها
ساعت‌ها وقت می‌برد.

روایت بسیجی‌ها، روایت رزمنده‌ها، روایت
مردمی است که بی‌ادعا به عشق‌بازی رفته‌اند. روایت
سرداری نیست. روایت سرسپردگی است. سرسپردگی
آن‌هایی که به جز «من او» در آن روزها چیزی نداشتند.

البته یا کسب اجازه از نویسندگانی که کارهای درخشان آن‌ها در نوشته‌های از جمع‌شدن
جلوه‌گر شده، برای بک دستی روایت، برخی برداشت‌ها با کمی تصرف و تلخیص بیشک خاطر
بسیجی‌ها می‌شود.

هشت بهشت از فردوس یسجیان، هشت قطعه گوناگون از زندگی بسیجی‌ها به روایت کتاب‌ها و
خاطره‌نویشته‌هایی است که از قول سینه‌سوخته‌های جنگ، ما را به فضایی دیگر از ملکوت می‌برد.



هشت اول: عشق بر امام

رزم بی‌امان، شهادت‌هایی بی‌دری و جراحتهای عمیق، همه و همه در چهره رزمندگان هویدا بود. ناگهان شکری در دهنم تازه گردید. برای بشرویی یاد امام تنها مساعد و باور بود. اگر توفیق زیارت نصیب نسج‌ها می‌گردید، بی‌شک توفی مصاعف برایشان ابراهام می‌شد.

تقاضای من خیلی زود توسط سردار رضایی به مرکز متقل و پاسخ مثبت نیز همان دم دریافت شد و در یک آن، حجر زیارت امام در صحن مصالای حبهه پیچید. جو مطفله دگرگون شده بود. برق آسانی حرکت رزمندگان قابل وصف بود. حسی مصاعف در دل لشکریان موج می‌زد.

خالا با رزمندگها به جملران رسیده بودیم. ولی همنصد نعر بیشتر کارت نداشتیم. چاره‌های نوده به رحمت هزار نعر راه داخل حسینیه بردیم. شخصاً دستخوس امام شدم. انصاف نبود که تنها به خود بیاندیشم. باید به حال آن همه منتقلی که در سرما به انتظار ایستاده بودند نیز فکری کرد. دست در دست امام گذاشتم، بغض نرکید. اماما بجه‌های لشکر پشت نرده‌ها منتظرند. که شما را زیارت کنند. اما

نگاه امام به مسئولین حفاظت حیره ماند و با صلوات به سخن درآمد که بگذارید بجه‌های لشکر داخل شوند. هزاران جلجله به آستیان برگشودند. هنگام غروب بود و دل من گره گیر. هجرت سرخ باران!

این شرح بی‌نهایت، فزاد حمیدیه عزیز!

هشت دوم: به‌دلبر دست خدا می‌گیریم...

درست یادم است که گفته بودند مدت زمان آمادگی برای عملیات یک ماه است. ولی یکبارزه خیر آمد که خیره تنها پنج روز وقت دارید. همان شب توی چادر دسته یک خولپنده بودم که دیدم یکی دو دستی می‌کوبید تو سرم. هریدم هوا، زهر تور قاتوس علی بیگلری را دیدم که دست به کمر زده و بالای سرم ایستاده است. حاج و واج سائده بودم که گفت: «بیدبختا پاشو که کارمان در آمد. عملیات جلو افتاده. بلند شو برویم این سه چهار شب آخری تماو شب بخواتیم که فردا خدا سر پل خیر یگیری. جلویمان را بگیرد. نیلاید بهاته دستش یدهم!»

بجه‌های اسکله هشت - احمد دهقان!

هشت دوم: املاوشی

حدود هشت نفر از خواهران داوطلب آموزش و روزش، جهت راه‌اندازی مدارس کاسپاران، به این شهر آمده بودند. فعالیت آن‌ها بسیار شایسته و همچنین با سپاه هماهنگ بود. روزی این خواهران دسته‌جمعی به قصد فاتحه‌خوانی برای اهل قیور، به قبرستان شهر می‌روند که در راه، توسط یکی از عوامل کومله و دموکرات مورد حمله قرار می‌گیرند.

به خواست خدا نارتجکی که برای پرتاب به جمع خواهران، شانه‌ش کشیده شده بود، در دست خود شخص مهاجم متفجر می‌شود و او به اسم اینکه گروهک‌ها به من حمله کرده‌اند از خواهران کمک می‌خواهد.

خواهران او را به سپاه آوردند، درحالی که یک دستش هر از خون بود و چند انگشتش تیز کنده شده بود. ما اول حرف او را باور کردیم ولی وقتی بچه‌ها به محل حادثه رفتند، انگشتان دست او را چسبیده به دیوار و درختان پیدا کردند و بر ما مسلم شد او خودش می‌خواست نارتجک را پرتاب کند که در دستش ترکیده است. خودش هم در بازجویی به این مسئله اعتراف کرد.

از لندن تا قزو، اصغر کاظمی!



بهشت پنجم: حدیث شجاعت

بیرون ساد مهدی گفت: «من ۷۲ ساعت دیگر شهید می‌شوم»

حاجی می‌گفت: جو روز بعد فرار شد لشکر به خط بلند فرار شد گردان مقداد هم همان منطقه قبل یعنی ارتفاع سمت چپ ۱۹۰۴ را بگیرد، شب موعود فرار رسید بای کار بودیم که ناگهان آتش دشمن شدید شد یک چهارلول در ارتفاع قرار داشت و به هنگام تیراندازی می‌گذاشت جسد های نکال می‌خورد.

زیر آن آتش برجیم، مهدی بلند شد ایستاد و گفت: «هر که انلم زمان را دوست دارد با من بیاید» ۲۴ نفر از زمین کشته شدیم و همراهش رفتیم. ده دوازده متر مانده به چهار لول، همه کپ کردیم «جز مهدی»

او دوباره ایستاد و گفت: «حالا هر کی مهدی خندان را دوست دارد بیاید»

یک پسر کم سن و سال بلند شد و رفت به طرف مهدی و گفت «من هستم» مهدی، اسلحه نارنجک را کشید و در دستش نگاه داشت، جابوش پر از سیم خاردار حلقوی بود. کالیبر چهارلول توجه او شد و به طرفش شلیک کرد، مهدی روی سیم خاردار افتاد و با صدای بلند فریاد کشید: «ان نصرالله یحضرکم و یشهد انکم» این را گفت و شهید شد. ده ساعت نگاه کردم. ۷۲ ساعت از آن لحظه که مهدی چنین حرفی را زد، گذشته بود.

جنگ دوست داشتنی - سعد ناجیک*

بهشت چهارم: رنگ محبت

کنار روستا و داخل نخلستان، نه‌رها یا آبراه‌هایی بودند که از لرزید جدا شده و به داخل نخلستان کشیده شده بودند. داخل این نه‌رها قایق‌های زیادی گذاشته بودند. همان جا بود که یکی از بچه‌های سیچی لشکر را دیدم. کنار یک نخل در گوشه‌ای خلوت کزده بود. می‌شناختمش. نزدیک‌تر که شدیم دیدم دارد مگره می‌کند. به عکسی نگاه می‌کرد، چیزی می‌نوشت و نگاه با گریه از نوشتن می‌ایستاد کمی دور تر ایستاده و نگاهش کردم. حدس زدم وصیت‌نامه می‌نویسد اما احوالش ناراحت‌م کرد، نزدیکش شدم و در حال گمگمی به پشتش زدم که پایایی خیال نگاهم کرد و گفت: «آقا سید می‌خواهم وصیت‌نامه بنویسم»

وصیت‌نامه رو می‌خوانی چی کار کنی ان شاءالله برمی‌گردی...

به عکسی که در دست داشت نگاه کردم، عکس دختر کوچولوی خیلی

قشنگی بود.

کنا

به عکس خیره شد و گفت: «دختر ما احوالش بدجوری مرا گرفت» گفتم: «آقا»

دوست داری می‌نویسی عکسو یا خودت جلو بیاری؟

آقا سید می‌ترسم عکس تو آب خراب بشه

نه طوری نمی‌شه

گفتم: اما دلیم ارزید و...

قرار بود بعد از این عواص‌ها خط را بشکنند با قایق‌ها به دشمن حمله کنیم و اسلحه افتادن به آب وجود داشت. از طرف دیگر اسلحه داشت به‌راحتی از لرزید بگیریم و به ساحل دشمن برسیم. به او گفتم: «وصیت‌نامه بنویس و عکسو هم با خودت بیا»

دوباره پرسید: «آقا سید یعنی نارم می‌نومم اونو بنویسم؟»

متفانت شدم: «چرا که نه! حتما می‌نویسی بیسی ش. این تنها امیدت بود که

می‌نواستیم بنویسیم»

نورالدین پسر ایران - معصومه سیه‌ری - نورالدین عافی*



بهشت هشتم: آگاهی از نماز شب مهم‌تر است

ما (افسران هواپرواز ارتش) پس از چند روز به منزلی که بعدها معلوم شد متعلق به یکی از اعضای شرکت نفت بود رفتیم تا شب‌ها در آنجا استراحت کنیم. در طول روز آن قدر خسته می‌شدیم که شب‌ها مثل مرده می‌افتادیم تا استراحتی کرده، گرمای طاقت‌فرسای روز را در شب ازین به در کنیم و برای عملیات روز بعد آماده شویم.

نگهبانی ساختمان ما را به دو نفر بسیجی سپرده بودند شی برای سرکشی به طرف آن‌ها رفتیم، آن‌ها هر دو ننگ را گذاشته، مشغول نماز شب بودند. روز بعد، قبل از آنکه به منطقه استقراری کویته‌ها برویم به سراغ فرمانده و مسئول آن‌ها رفته و به ایشان گفتم که برای تربیت هر خلبان بیش از میلیون‌ها تومان هزینه شده است و این تخصص الان مورد نیاز کشور است و باید نگهبان‌های شما خیلی مراقب باشند و بدانند انجام نگهبانی توانش از نواب نماز مستحبی کمتر است.

برادران این مسئله را قبول کردند و دستور دادند که عناصر نگهبانی در ساعت‌های نگهبانی بیشتر مراقب باشند. دو شب بعد چریک‌های عراقی به محل ما نفوذ کردند و خوشبختانه بسیاری و انگلی نگهبان‌ها بافت شد این حرکت دشمن حتی نبود، بعد نیل این خاندان فرمانده بسیجی‌ها سراغ من آمد و به‌خطر تذکری که داده بودم از من تشکر کرد.

سکوت رادیویی - سرهنگ علی‌رضا برزگر (قادی)

بهشت هشتم: کشتی شهدای آینده!

روزی اعلام کردند یک نفر قایق اینترگر می‌خواهند قرار بود عملیاتی انجام شود که در آن شهادت حتمی بود بین نیروها برای رفتن به این مأموریت دعوا شد. هر کس تلاش می‌کرد خودش در این عملیات شرکت کند. مسئولان آمدند و فرموده‌اشی کردند به لطف خدا اینم من هم جزو بیست نفر درآمدم ما را جمع کردند و گفتند شما باید در مأموریت ویژه و حساسی شرکت کنید.

قرار بود قایق‌ها را بر از TNT کره، سندی را که متعلق به عراقی‌ها بود منفجر کنیم، سدی که اگر منفجر می‌شد بسیاری از مناطق تحت تصرف دشمن زیر آب می‌رفت.

خود را آماده کردیم و صحت‌نامه‌هايمان را نوشتیم و از همدیگر حلاکت طلبیدیم لطیفان داشتیم که این بار به درجه شهادت نائل می‌شویم بچه‌ها با حالت خاصی می‌گفتند: در آن دنیا شفاعت ما را هم بکنید.

چه سعادت!

به شهدا سلام ما را برسانید.

سراجام تو هم به آرزویت رسیدی. کاین من هم جای تو بودم. همه ما حال دیگری پیدا کرده بودیم و خود را در آستانه پرواز به ملکوت می‌دیدیم.

منکن نیست جسمان هم گیر نباید پس بیایید برای خدا حلقی با هم کشتی بگیریم!

در محوطه باری شروع کردیم با بچه‌ها به کشتی گرفتن! سر و رویمان حاکی شد.

شب از نیمه گذشت. هر لحظه دلهره و اضطراب ما بیشتر می‌شد. فرماندهی برای ابتلاع حرکت آمد. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد. فرمانده گفت: بچه‌ها متأسفانه مأموریت لغو شده است. رقیم داخل سنگر، دعای کعبل می‌خواندند. نستیم و حسینی عقده دلمان را خالی کردیم.

بای بیاده روی آب - منصور مزارعی، سیدقاسم باحسی

بهشت هشتم: میراث بچه‌بچی‌ها برای مردم عراق

در عصر، انبوه مرد و زنی که کنار خیلان صف کشیده بودند، نگذاشتند به موضوع دیگری فکر کنیم. عده‌ای چکمان به ما می‌فتاد، جست‌وجو و پاک‌جویی می‌کردند. بعضی هم سنگ و کلوخ می‌زدند. استقبال گرم‌تر از این نمی‌شد. بی‌اختیار یاد مردم خوهمان می‌انداختم که چطور پیشواز اسرای عراقی می‌رفتند.

کنار یکی از خیلان‌ها، نمایشگاهی از غنایم جنگی برپا بود و توقع داشتند آنجا را خوب نگاه کنیم. تالووها، نقشه‌ها و همچنین علائم و اسامی روی سلاح‌ها نشان می‌داد که بعد از پس گرفتن قوا از ایران به جنگ عراقی‌ها افتاده‌اند. جای فرماندهان خوهمان حالی بود تا بیستند، برو بچه‌های بسیج، با چه اسلکات (ساده و بیش یا افتاده‌ای) قوا را برای دو سال حفظ کرده بودند. نمی‌دانم اگر آنجا بودند، حجات می‌کشیدند یا تعجب می‌کردند.

شلمچه تا نکریت - رضا امیرسرداری

پی‌نوشت‌ها

۱. دفتر ادبیات مقاومت حوزه هنری، ۱۳۷۵
۲. دفتر ادبیات و هنر مقاومت، چاپ اول، ۱۳۷۵
۳. انتشارات کمان، چاپ اول، ۱۳۷۱
۴. انتشارات سوره مهر، چاپ بیست‌ونهم، ۱۳۹۱
۵. دفتر ادبیات و هنر مقاومت، چاپ اول، ۱۳۷۸
۶. دفتر ادبیات و هنر مقاومت، چاپ اول، ۱۳۸۰
۷. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲
۸. دفتر ادبیات و هنر مقاومت، چاپ اول، ۱۳۷۵





مقدمه

پس‌سیخ یک

حرکت اجتماعی است

که در هر جامعه‌ای یا نوجوه

به فرهنگ آن جامعه و به اسکال

مختلفی در اثر شرایط خاص به وجود

می‌آید. در صدر اسلام نیز به هنگام حمله کفار و

مناقضین علیه مسلمانان، زمانی که فرمان تشکیل

نیروی مبارز علیه آن‌ها داده می‌شد مسلمانان

داوطلبانه در مساجد گرد هم می‌آمدند تا توان

خود را از نظر نیروی انسانی و تجهیزات نظامی

برای مقابله با دشمنان اسلام بسیج کنند.

امام خمینی (ره) در این رابطه چنین

می‌فرماید:

«قبیه بسیج، همان مسئله‌ای است که

در صدر اسلام بوده است. این مسئله جدید

نیست؛ در اسلام سایقه داشته است

و چون مقصد ما اسلام است، باید

هر جوانی یک نیرو باشد برای دفاع

از اسلام و همه مردم و هر کسی در هر شغلی که هست مهیا

باشد برای جلوگیری از کفر و هجوم بیگانگان.»

در طول تاریخ اسلام و ایران همواره دشمنان سعی

کرده‌اند به اسکال مختلف از بیسرفتم و ترقی مسلمانان

جلوگیری کنند.

انقلاب اسلامی ایران که الهام گرفته از اسلام ناب

محمدی (ص) است از نخستین روزهای بیروزی یا نوطنه‌های

گسترده و

سازمان یافته دشمنان

اسلام رویه‌رو گردید.

عظمت اهداف انقلاب و

گسترده‌گی نوطنه‌های دشمنان،

ایجاب می‌کرد که مردم برای حفظ

و صیانت از انقلاب اسلامی و ارزش‌ها

و اهداف آن در برابر شبیخون ایروذرت‌ها

دفاع کنند. بنابراین بعد از بیروزی انقلاب اسلامی

اقتسار میلیونی مردم به‌طور خودجوش، حرکتی

در جهت حفظ و حراست دستاوردهای

انقلاب و بیروزی بزرگی که نصیب امت

اسلامی شده بود، به وجود آوردند. امام

بیدار و هوشیار مانند همیشه در ۵ آذرماه ۱۳۵۸

برای استفاده پهنه از این نیروی عظیم مردمی

در مقابله با شیطان بزرگ و سایر دشمنان

ملت ایران تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی را

صادر فرمودند. در این فرمان حرکت‌هایی

را که به نام بسیج در جامعه مطرح بود

تسریع نموده و انسجام بخشیدند و از آن تاریخ

بود که مسئولان به این فکر افتادند که سازمانی به نیروهای

موجود در جامعه بدهند و در بی فرمان امام امت، زن و مرد،

بیر و جوان از نوجوان ۱۲ ساله تا بزر ۷۰ ساله عاشقانه فرمان

رهبرشان را لبیک گفتند.

کلیدواژه‌ها: بسیج، جنگ نرم، تبیین مفهومی، کارگردها

تعریف بسیج

بسیج به لحاظ لغوی به معنای سامان و اسباب ساز و سازمان جنگ، عزم و اراده، آماده شدن و آماده ساختن نیروهای نظامی یک کشور برای جنگ می باشد. (دهخدا، ۱۳۷۲)

به نظر ما بسیج یک حرکت منظم و سازمان یافته اجتماعی است که با توجه به فرهنگ هر جامعه و به اشکال مختلفی در اثر شرایط خاصی مانند جنگ، حوادث غیرمترقبه و حتی در زمان صلح و آرامش به صورت آماده باش در همه صحنهها از جمله صحنه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود می آید.

در جامعه ما نیز بسیج یک نهاد اجتماعی است. همانند خانواده که به صورت عضوی از ساخت و نظام اجتماعی جامعه است به شمار می آید، نهادی که با هدف پاسداری از ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی به وجود آمده است و انحلال آن جز در صورت انحلال جامعه اسلامی قابل تصور نیست.

در اساسنامه بسیج مستضعفین، بسیج را به این صورت تعریف کرده اند:

«بسیج نهادی است تحت فرماندهی مقام معظم رهبری که هدف آن نگهداری از انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن و جهاد در راه خدا و گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان طبق قوانین جمهوری اسلامی ایران و تقویت کامل بنیة دفاعی از طریق همکاری با سایر نیروهای مسلح و همچنین کمک به مردم هنگام بروز بلا و حوادث غیرمترقبه می باشد.» (سپاه از دید قانون، ۱۳۶۲)

جامعه اسلامی ما یا سیستمی ارزشی برگرفته از ارزش های متعالی الهی و به تعبیر دیگر با نظامی از ارزش های اسلامی رویه روست که در آن، ارزش ها در عرض همدیگر نیستند و بعضی ارزش ها در سلسله مراتب ارزشی جامعه در جایگاهی بالاتر قرار دارند و بعضی ارزش ها نسبت به آن ها ارزش های پایین تری به حساب می آیند که مردم ایران با انقلاب اسلامی با تغییر در ارزش های نظام طاغوت و جایگزین کردن ارزش های انقلابی و اسلامی در جامعه هستند. بسیج علاوه بر اینکه خود یکی از این ارزش ها است برای تحقق و دفاع از این ارزش ها در مواجهه با تهاجمات مختلف دشمن در یره های مختلف انقلاب تلاش می کند. دشمن تاکنون برای مقابله با انقلاب اسلامی از راه های نظامی و سخت افزاری موفق نبوده است

جنگ نرم به دنبال ایجاد تغییرات در درون جامعه هدف است و مهم ترین اتفاق در این راستا به عنوان پایه این تغییر تحولات ارزشی در یک جامعه می باشد

لذا در تلاش برای مقابله یا اینزار جنگ نرم و تغییر در ارزش های نظام مقدس جمهوری اسلامی است. بنابراین اگر در جامعه ای تحولات ارزشی صورت نپذیرد، می بایست سلسله مراتب و نظام ارزشی آن جامعه تغییر کند و ارزش مادر در آن جامعه جایله جا شود. دقیقاً در چنین وضعیتی است که تحولات ارزشی حاصل خواهد شد. حال اگر براندازی و یا تغییر ساختارهایی که نخواهد صورت بگیرد و انجام شود، از جنس براندازی های نرم یا بدون خشونت یا استفاده از ساختار باشد، قطع

یقین در کنار بروز تحولات ارزشی، متغیرها و عناصر دیگری نیز می بایست برای ایجاد چنین تغییراتی حاصل گردد.

جنگ نرم به دنبال ایجاد تغییرات در درون جامعه هدف است و مهم ترین اتفاق در این راستا به عنوان پایه این تغییر، تحولات ارزشی در یک جامعه می باشد. و بسیج، هم به عنوان یک سازمان و یک تشکل و هم به عنوان نهادی وابسته به نهضت اسلامی و انقلابی، وظیفه مقابله با این جنگ نرم را دارد. اما قبل از تحلیل به شناسایی و تعریف این جنگ می پردازیم.

جنگ نرم چیست؟

جنگ نرم مترادف اصطلاحات بسیاری در علوم سیاسی و نظامی است. در علوم نظامی از واژه هایی مانند جنگ روانی یا عملیات روانی استفاده می شود و در علوم سیاسی می توان به واژه هایی چون براندازی نرم، تهدید نرم، انقلاب مخملین و اخیراً به واژه انقلاب رنگین اشاره کرد.

واژه جنگ نرم (Soft War) در برابر جنگ سخت (Hard War) کاربرد دارد. البته گاهی به جای جنگ از واژه های تهدید یا قدرت نیز استفاده می شود، ولی در نهایت همه این ها معمولاً به یک مفهوم ختم می شود. نظریه جنگ نرم طی دهه های اخیر وارد ادبیات سیاسی شده است. در این باره منسجم ترین کتابی که با عنوان Soft Power - قدرت نرم - انتشار یافته به جوزف نای تعلق دارد. وی معتقد است مبنای قدرت سخت یا جنگ سخت بر «اجبار» و مبنای قدرت نرم بر «اقناع» است. او برخلاف بعضی از صاحب نظران، «اقتصاد و دیپلماسی» را در زیرمجموعه قدرت سخت قرار داده و تنها از «رسانه» به عنوان قدرت نرم نام برده است. البته اگر مبنای قدرت سخت بر



روایتی، براندازی نرم، انقلاب نرم، انقلاب مخملی، انقلاب رنگی و... از اشکال مختلف جنگ نرم است.

پیشینه تارخی

به نظر می‌رسد جنگ نرم و مفاهیم همسان از قبیل عملیات روانی، جنگ روانی، قدرت نرم، جنگ سفید و... قدمتی به اندازه حیات بشری دارد. نوع نگاه، زاویه دید، ارتباطات چهارپه‌چهره و غیر کلامی ساده‌ترین و البته قدیمی‌ترین روش‌های عملیات روانی و جنگ نرم است.

برخی، قدیمی‌ترین روایت پسران جنگ نرم را به تیرد کیدئون یا ماد نسبت می‌دهند که در این جنگ، سپاهیان کیدئون یا افزایش چندین برابری مشعل‌های لشکریان، باعث فریب و ترس مآدها شدند و در نتیجه بدون هیچ درگیری به پیروزی دست یافتند. یا این وجود «جنگ نرم» با مختصات تنوریک و پراتیک جدید خود بعد از شروع جنگ سرد و در اوج آن یعنی در دهه ۱۹۷۰ یا مشارکت اساتید برجسته علوم سیاسی و علوم ارتباطات از جمله جوزف نای، هارولد لاسول، جان کالینز، اعضای برجسته آوانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و فرماندهان ارشد پنتاگون با تأسیس مرکزی تحت عنوان «کمیته خطر جاری» طراحی، تدوین و

عملیاتی شد که مهم‌ترین هدف آن به‌کاران

تبلیغاتی علیه یلوک شرق و به‌ویژه

شوروی بود. ظاهراً بعد از فروپاشی

اتحاد جماهیر شوروی نام این

کمیته به «کمیته صلح

جاری» تغییر کرده و

همچنان فعال است

و کانون تهاجمات

روایتی آن جهان

اسلام و به‌ویژه

جمهوری اسلامی

ایران و هواداران

منطقه‌های آن از

جمله حزب‌الله،

حماس و

کشورهای دوست

ایران می‌باشد.

کشور ما به‌دلیل

برخوردار از فرهنگ

و تمدن کهن ایرانی -

اجبار و مینای قدرت نرم بر اقتناع باشد می‌توان به این تفکیک جوزف نای خورده گرفت چرا که رسانه، اقتصاد و دیپلماسی می‌توانند در ذیل هر دو عنوان سخت یا نرم قرار گیرند. نرم یا سخت بودن آن بستگی به این دارد که در نهایت برای وادار کردن طرف مقابل به انجام کاری یا بازداشتن او از کاری استفاده می‌شود یا از این‌ها به‌عنوان یک اقدام تشویقی و اقناعی استفاده می‌گردد.

جنگ نرم، تبیین مفهومی، پیشینه تارخی و تاکتیک‌ها

مفهوم جنگ نرم که در مقابل جنگ سخت مورد استفاده واقع می‌شود دارای تعریفی واحد که مورد پذیرش همگان باشد نیست و تاحدی تلقی و برداشت اقرارد، جریان‌ها و دولت‌های گوناگون از جنگ نرم متفاوت است.

تبیین مفهومی

جان کالینز، تنوریسین دانشگاه ملی جنگ آمریکا، جنگ نرم را عبارت از «استفاده طراحی شده از تبلیغات و ابزارهای مربوط به آن برای نفوذ در مختصات فکری دشمن یا توسل به شیوه‌هایی که موجب پیشرفت مقاصد امنیت ملی مجری می‌شود» می‌داند.

ارتش ایالات متحده در آیین رزمی خود، آن را بدین صورت تعریف نموده است: «جنگ نرم، استفاده دقیق و طراحی شده از تبلیغات و دیگر اعمالی است که منظور اصلی آن تأخیرگذاری بر عقاید، احساسات، تمایلات و رفتار دشمن، گروه بی‌طرف و یا گروه‌های دوست است به‌نحوی که برای برآوردن مقاصد و اهداف ملی پشتیبان باشد».

با عنایت به تعاریف فوق، معروف‌ترین تعریف رایج جوزف نای، پژوهشگر برجسته آمریکایی در حوزه «قدرت نرم» نسبت می‌دهند. وی در سال ۱۹۹۰ میلادی در مجله «سیاست خارجی» شماره ۸۰، قدرت نرم را «توانایی شکل‌دهی ترجیحات دیگران» تعریف کرد. تعریفی که قبل از وی پروفیسور حمید مولانا در سال ۱۹۸۶ در کتاب «اطلاعات و ارتباطات جهانی: مرزهای نو در روابط بین‌الملل» به آن اشاره کرده بود. یا این وجود مهم‌ترین کتاب در حوزه جنگ نرم را جوزف نای در سال ۲۰۰۴، تحت عنوان «قدرت نرم: ابزاری برای موفقیت سیاست جهانی» منتشر نمود.

بنابراین جنگ نرم را می‌توان هرگونه اقدام نرم، روانی و تبلیغات رسانه‌ای که جامعه هدف را نشانه گرفته و بدون درگیری و استفاده از زور و اجبار به انفعال و شکست وامی‌دارد، دانست. جنگ روانی، جنگ سفید، جنگ رسانه‌ای، عملیات



اسلامی، اصالت نژادی، وسعت سرزمین، کمیت و کیفیت جمعیت، امکانات نظامی، اقتدار سیاسی، نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی، منابع طبیعی، سرمایه اجتماعی، درایت و توانمندی رهبران فرهنگی و سیاسی، یکپارچگی، انسجام ملی و مهم‌تر از همه تمسک به فرهنگ و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و التزام به نظریه ولایت فقیه الگویی مترقی و متعالی برای کشورهای اسلامی و عامل مهمی در بیداری و خیزش ملت‌های اسلامی منطقه است. بنابراین غرب و در رأس آن ایالات متحده لبه تیز حملات نرم و براندازانه خود را متوجه ایران اسلامی کرده‌اند و در کنار تحمیل ۸ سال جنگ، کودتاهای گوناگون، حمایت از گروه‌های ضدانقلابی و ایجاد اغتشاش در کشور، از انواع متدهای جنگ نرم در حوزه‌های گوناگونی از جمله سینما، تئاتر، رمان و ادبیات داستانی، شعر، رسانه‌های دیجیتالی، گروه‌های مجازی و حقیقی، معنویت‌های ساختگی و عرفان‌های دروغین و... بهره برده‌اند.

تاکتیک‌های جنگ نرم

۱. برچسب زدن ۲. تلطیف و تئویر ۳. انتقال ۴. تصدیق ۵. شایعه ۶. کلی‌گویی ۷. دروغ بزرگ ۸. پاره حقیقت‌گویی ۹. انسانیت‌زدایی و اهریمن‌سازی ۱۰. ارائه پیشگویی‌های فاجعه‌آمیز ۱۱. قطره‌چکانی ۱۲. حذف (سانسور) ۱۳. جاذبه‌های جنسی ۱۴. ماساژ پیام ۱۵. ایجاد تفرقه و تضاد ۱۶. ترور شخصیت ۱۷. تکرار ۱۸. توسل به ترس و ایجاد رعب ۱۹. میالغه ۲۰. مغالطه

سطوح قدرت نرم

در جهت مقابله با تهدید نرم، آن چیزی که می‌تواند مؤثر و کارآمد باشد، استفادهٔ یجنا از قدرت نرم است. قدرت نرم در برگیرنده مؤلفه‌های

- اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک است.
ایدئولوژی، اعتبار ملی، خصوصیات ملی، هویت ملی و فرهنگی یک ملت و همچنین مشروعیت نظام سیاسی آن کشور از جمله موضوعاتی هستند که در چارچوب قدرت نرم مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرند.
اما قدرت نرم از سه سطح تشکیل می‌شود:
الف. سطح راهبردی
ب. سطح میانی
ج. سطح تاکتیکی

الف. سطح راهبردی

در سطح راهبردی که اولین سطح قدرت نرم است، قدرت متوجه رهبران و نخبگان یک کشور است و بالاترین سطح رویارویی قدرت نرم یا تهدید نرم را شامل می‌شود. در این سطح، هدف افزایش قدرت، هنجارسازی خود و تضعیف قدرت حریف در صحنهٔ بین‌المللی است و هدف بعدی هم از تهدید نرم در این سطح، اولاً شناسایی نخبگان و رهبران فکری جامعه و ثانیاً ارعاب و تأثیرگذاری در آن‌هاست با توجه به موقعیت تاریخی کهنی که ایران داراست و موقعیت سوق‌الجیشی و جغرافیایی که ما در آن قرار داریم، همواره دشمن در کمین بهره‌گیری از موقعیت‌هاست. پس زمینه‌سازی جهت اتحاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در جهان اسلام، تشنج‌زدایی و پیش‌برد صلح و امنیت در منطقه و جهان، تحریک دیپلماتیک و حضور موفق در عرصه‌های بین‌المللی، از جمله مواردی است که باعث ارتقاء قدرت نرم ما می‌شود.

ب. سطح میانی

این سطح از قدرت نرم منحصرأیر مردم و قدرت ملی تکیه دارد و از فرهنگ عامه متأثر می‌شود. در این سطح، افکار عامه از تصمیمات نخبگان و رهبران جامعه حمایت می‌کند و به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد. در مقابل، هدف تهدید نرم در این سطح، ایجاد شکاف میان نخبگان سیاسی و فرهنگی و احاد جامعه است. یعنی می‌خواهند مردم را از یک «جماعت» همراه تبدیل به جماعتی بی‌تفاوت، معارض و مخالف کنند و برای رسیدن به این هدف از ابزارهایی مثل تشویق به نافرمانی مدنی استفاده می‌کنند.

ج. سطح تاکتیکی

این سطح از رویارویی قدرت نرم در سطح نیروهای مسلح صورت می‌گیرد. هدف این سه سطح از قدرت نرم باید توانمان



افزایش معنویت در
پسیچ و خانواده‌های
آن‌ها با برنامه‌هایی
تظهِیر گزارشی نماز
جماعت در خیابان‌ها و
مراکز اصلی شهرها و
پریایی جلسات مذهبی
به‌ویژه با مضامین شاد
به مناسبت‌های ولادت
ائمه و اعیاد

و هم‌راه هم مورد توجه قرار گیرد و سعی شود در هر سه سطح، قدرت‌دهی و قدرت نرم جامعه افزایش پیدا کند تا بتواند در مقابل تهدیدات نرم مؤثر شود.

۶. ارتقای روحیه نشاط، تلاش و امید به آینده
۷. ساده‌زیستی و رعایت تقوای الهی
۸. داشتن انگیزه، احساس مسئولیت و عمل به وظیفه
۹. حفاظت از انقلاب اسلامی از طریق اتساع راه‌های نفوذ نااهلان به لایه‌های مدیریتی نظام

کارکردهای پسیچ در جنگ نرم

با توجه به اهداف دشمنان انقلاب اسلامی از ساماندهی جنگ نرم در هر یک از زمینه‌های فوق، مجموعه قدرتمند و موزن پسیچ می‌تواند در سطوح مختلف اقدامات و تلاش‌های گسترده‌ای را به‌عمل

ج. اقتصادی

۱. خنثی کردن ترفندهای دشمن جهت پسر زدن تعادل روانی جامعه در زمان اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها
۲. همکاری تشکیلاتی یا دولت در تأمین مایحتاج ضروری مردم
۳. ایجاد اشتغال و زدودن فقر اقتصادی
۴. پیشتازی پسیجیان در امر صرفه‌جویی اقتصادی

د. اقدامات اطلاعاتی

۱. رصد رسانه‌های سایبری و ماهواره‌ای
۲. شبکه‌سازی نیروی فرهنگی کشور در قالب پسیچ مقاومت نرم
۳. شبکه‌سازی رسانه‌های همسو در داخل و خارج
۴. رصد اطلاعاتی کامل اقدامات دشمن در یارگیری عناصر داخلی
۵. شناسایی اخلال‌گران اقتصادی
۶. هوشیاری نسبت به ورود ابزارهای رسانه‌ای جنگ نرم نظیر دستگاه‌های گیرنده و گوشی‌های همراه «آیفون و اندروید» که قابلیت اتصال آن لاین به رسانه‌های آمریکایی را دارد.
۷. رصد فعالیت گروه‌های شیطان‌پرستی و عرفان‌های کاذب

ه. اقدامات امنیتی

۱. نقش آفرینی در تولید امنیت نرم یا گسترش فرهنگ پسیجی
۲. شناخت تهدیدات نرم و تلاش در راستای دفع آن‌ها
۳. نقش آفرینی در تحکیم منابع قدرت نرم از جمله مشروعیت سیاسی و کارآمدی نظام
۴. تأثیر بخشی در تولید و افزایش قدرت نظام جمهوری اسلامی

الف. اقدامات فرهنگی

۱. بصیرت‌افزایی نسبت به ابعاد مختلف جنگ نرم برای نخبگان و توده‌های جامعه
۲. کمک به مهندسی فرهنگی کشور
۳. شناسایی تهدیدات و آسیب‌های فرهنگی
۴. سرعت‌بخشی و گسترش تولیدات فرهنگی
۵. عمق‌بخشی فرهنگی در جامعه و حکومت
۶. بهره‌گیری از امکانات و ظرفیت‌های موجود در پسیچ فرهنگی
۷. دفاع همه‌جانبه فرهنگی در مقابل ناتوی فرهنگی
۸. استفاده از ابزارهای هنری همچون بازی‌های رایانه‌ای و انیمیشن، فیلم‌سازی و ادبیات یا همکاری هنرمندان متعدد پسیجی
۹. میارزه رسانه‌ای یا جنگ نرم یا همکاری کارشناسان رسانه‌ای پسیجی
۱۰. افزایش معنویت در پسیچ و خانواده‌های آن‌ها یا برنامه‌هایی نظیر برگزاری نماز جماعت در خیابان‌ها و مراکز اصلی شهرها و پریایی جلسات مذهبی به‌ویژه با مضامین شاد به مناسبت‌های ولادت ائمه و اعیاد.

ب. فعالیت‌های اجتماعی

۱. تحکیم پیمان خانواده و ارزش‌های اجتماعی
۲. ارتباط‌گیری و تلاش در جهت ایجاد گفت‌وگو فرهنگی در جامعه
۳. گسترش امر به معروف و نهی از منکر
۴. تقویت غرب‌شناسی و جهت قدرت تحلیل‌گری مردم
۵. الگوسازی و ارائه الگوهای ارزشی

منبع:
 ۱. کفاش، سعیدرضا و حمیدزاده، آشناسی با یادافتد غیرعامل‌نویزده آموزش خانواده، انتشارات مدرسه، ۱۳۹۱
 ۲. خلایق، علامه ضلالتن پسیچ و پسیجیان در توسعه فرهنگ یادافتد غیرعامل، کمیته یادافتد غیرعامل وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۹۱
 3. <http://www.sokhane-ashena.com>



پسیج، مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است که بیروانش برگلدسته‌های رفیع آن اذان شهادت و رشادت سرداده‌اند؛ و پسیجی دانش آموخته مکتبی است که فارغ‌التحصیلان آن در جنت رضوان سکنی گزیده و ثمره رشادت‌های خود را در لقاء پروردگار خویش یافته‌اند. پسیج یک مکتب و اندیشه برگرفته از سیره پاک علوی است که برای احیای امر به معروف و نهی از منکر در مقابله با ظلم و ظالم و شیاطین و مستکبرین در وجود دلسوختگان و مستضعفان جهان شعله‌ور بوده و هست و یادرایت رهبر کبیر و فقید انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)

در ۵ آذر ۱۳۵۸ برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی شکل سازماندهی شده به خود گرفت و در ۳۴ سال گذشته در صحنه‌های مختلف به دفاع از ارزش‌های انقلاب پرداخته است و در تمامی آزمون‌ها سرفراز بیرون آمده است.

پسیج یا طیف جوان، محصل، طلبه، استاد، روحانی و... مرتبط است. حضور در تمام محلات و اقشار و حضور در همه ارکان و اجزای جامعه، همه از امتیازات پسیج است. این گستردگی و حضور در کنار برخی خصوصیات و ویژگی‌ها، مثل انگیزه درونی و منتظر مزد نبودن، ارتباط با مردم، از جنس مردم بودن، تعدد قشری و تنوع و... سبب ایجاد قابلیت‌هایی می‌شود که در کمتر جایی

یافت می‌شود. فرزاتگی و کارآمدی، علم و آگاهی به همه زوایای جامعه و دانش، تخصص، قدرت شناخت، داشتن سرعت عکس‌العمل سریع، آمادگی و قابلیت ورود به میدان‌ها و جالش‌ها، همه‌کاره بودن و جالش داشتن و... بخشی از قابلیت‌های پسیج است. (رمضانیان، شعبانعلی، ۱۳۹۱).

باین ویژگی‌ها که برای پسیج ذکر شد پژوهش‌های علمی متعددی توسط صاحب‌نظران و پژوهشگران در خصوص عملکرد و ویژگی‌های پسیجی انجام شده است که در این مقاله قصد داریم به بعضی از ابعاد آن از زاویه پژوهش‌های علمی بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: پسیج، پژوهش، امنیت ملی



پسیج در آینده پژوهش

غلامرضا حمیدزاده

بسج و بسجی از نگاه بسجیان

مبین، میرعلی اصغر، در پژوهشی که با عنوان: نظرات خواهران بسجی درباره نیروی مقاومت بسج در شهرهای رشت، کرمانشاه، اردبیل و شیراز در سال ۷۴ انجام داده بیان می‌کند هدف از اجرای این طرح دستیابی به نظرات خواهران بسجی در مورد موضوعات زیر است.

۱. انگیزه ورود به نیروی مقاومت بسج (خدمت به خلق خدا و حفظ وحدت اسلامی، علاقه به بسج، فقط ارزش‌های اسلامی، لیبیک به فرمان امام(ره) و مقام معظم رهبری و ادامه راه شهیدان دفاع مقدس از ارزش‌های اسلامی).

۲. ویژگی‌های یک فرد بسجی (در مسائل شخصی، خانوادگی و جامعه و باتقوا و پایبند به اصول دین، خوش اخلاقی، رعایت اصول اخلاقی اسلامی و نظم و انضباط و...).

۳. تصور مردم از نیروی مقاومت بسج (تهدای فعال و با عملکرد مثبت).

۴. احساس یک فرد بسجی (احساس خوشحالی، افتخار، رضایت، احساس مسئولیت).

۵. حضور آن‌ها در صحنه‌ها و فعالیت‌های نظامی بسج.

۶. نحوه فعالیت در مواقع بحران نظامی.

۷. تأثیر آموزش‌های نظامی در روحیه آنان.

۸. هدف از تأسیس نیروی مقاومت بسج.

۹. عملکرد فعلی بسج و شیوه برخورد بسج یا بدحجابی، مفاسد اجتماعی و تهاجم فرهنگی.

۱۰. انتظارات آن‌ها از نیروی مقاومت بسج.

دانش آموزان به نسبت بیشتر از سایر رده‌ها اظهار نموده‌اند، یک فرد بسجی در اولویت اول می‌بایستی «باتقوا و پایبند اصول دین» باشد. همچنین

و رابطه آن با انگیزه بسجیان» صورت گرفت. فرضیه‌های اصلی تحقیق عبارت بودند از:

۱. سبک رهبری فرماندهان بسج بیشتر مبتنی بر روابط انسانی است.

۲. یک رابطه همبستگی بین سبک رهبری فرماندهان و افزایش انگیزه بسجیان وجود دارد. فرضیه‌های فرعی عبارت بودند از:

۱-۱ سبک رهبری فرماندهان بسج بر اساس اطمینان و اعتماد به پیروان است.

۲-۱ بین سبک رهبری مبتنی بر روابط انسانی فرماندهان و افزایش میزان انگیزش در بسجیان ارتباط مستقیم وجود دارد.

۳-۱ بین سبک رهبری آمرانه فرماندهان و کاهش میزان انگیزش در بسجیان ارتباط غیرمستقیم وجود دارد.

پس از مطالعه نظری و مینا قرار دادن نظریه «لیکرت» در رهبری و نظریه سلسله مراتب نیاز «مزولو»، به وسیله دو پرسش نامه اقدام به مطالعه میدانی شد. پس از جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات، نتایج به دست آمده عبارت بودند از: سبک رهبری فرماندهان بسج بیشتر مبتنی بر روابط انسانی و بر اساس اطمینان و اعتماد به پیروان است و سبک رهبری مبتنی بر روابط انسانی فرماندهان موجب افزایش انگیزش در بسجیان و سبک رهبری آمرانه فرماندهان موجب کاهش انگیزش در بسجیان است.

بسج و مشارکت در سازندگی

خرمی، محمدرضا در پایان‌نامه دکتری خود با عنوان ویژگی‌های بسج و بررسی نقش بسجیان روستا جهت مشارکت در ترویج و توسعه روستایی در شهرستان بهشهر استان مازندران در سال ۷۴ دانشگاه تربیت مدرس

یک فرد بسجی در محیط خانواده باید خوش اخلاق و مسئولیت‌پذیر باشد. به نظر ۶۲ درصد از دانش‌آموزان بسجی، مردم نیروی مقاومت بسج را تهدای فعال یا عملکرد مثبت می‌دانند. بسجیان دانش‌آموز یا ۹۷ درصد اظهار نموده‌اند که به فعالیت‌های نظامی نیروی مقاومت بسج علاقه دارند. ۹۶ درصد از دانشجویان اظهار نموده‌اند که به شرکت در فعالیت‌های نظامی بسج تمایل دارند. به نسبت بیشترین نظرات اظهار نمودند، مردم نیروی مقاومت بسج را «تهدای فعال و با عملکرد مثبت» می‌دانند. ۹۲ درصد از بسجیان طلبه ایراز نمودند که می‌توانند در فعالیت‌های نظامی شرکت نمایند.

سبک رهبری و بسج

رحیمی، محسن، در پژوهش (پایان‌نامه دکتری) خود با عنوان: تبیین سبک رهبری در بسج و رابطه آن با انگیزه بسجیان در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه تربیت مدرس به بررسی این موضوع می‌پردازد و بیان می‌کند: با توجه به نقش بسیار ارزنده فرماندهان نظامی و شبه‌نظامی در جذب و به‌کارگیری نیروی انسانی و ضرورت شناسایی سبک رهبری در این سازمان‌ها از یک‌سو و نظر به اهمیت فراوان نیروی مقاومت بسج در جامعه اسلامی از سوی دیگر، تحقیقی با عنوان «تبیین سبک رهبری در بسج

یک فرد بسجی در محیط خانواده باید خوش اخلاق و مسئولیت‌پذیر باشد به نظر ۶۲ درصد از دانش‌آموزان بسجی، مردم نیروی مقاومت بسج را تهدای فعال یا عملکرد مثبت می‌دانند



نشان می‌دهد:

به‌منظور رفع کمبود مروج برای حدود ۶۵۰۰ روستایی ایران جهت آموزش کشاورزی و روستاییان الزاماً می‌بایست از نیروهای مستعد محلی در نقش مددکار بهره‌گرفت. لکن به‌علت حجم زیاد وظایف ترویج و توسعه در روستا یک فرد نمی‌تواند از عهده انجام آن برآید، بنابراین باید از گروه‌های متشکل محلی - مردمی روستاها کمک گرفت زیرا مشارکت مردم رمز اصلی و کلید موفقیت برنامه‌های ترویج و توسعه روستایی محسوب می‌شود. از این رو بسیج که یک شکل محلی - مردمی بوده و در اکثر روستاها دارای پایگاه مقاومت سازمان‌یافته و فراگیر بین مردان و زنان و عموم قشرهای توجوئات و جوانان و بزرگسالان است و نیز دارای نیروی زیاد و فعال و علاقمند خدمت رایگان به مردم بوده و تجارب آموزشی - خدماتی کافی در جبهه و پشت جبهه دارد، می‌تواند نقش بسیار فعالی را در نهضت ترویج و توسعه روستایی داشته باشد و همانند جبهه‌های جنگ تحول چشمگیری را در جبهه سازندگی به‌وجود آورد. تحقیق حاضر با عنوان «ویژگی‌های بسیج و بررسی نقش بسیجیان روستا جهت مشارکت در ترویج و توسعه روستا» با هدف بررسی به‌منظور گسترش فعالیت‌های آموزشی ترویج از طریق آموزش بسیجیان در نقش مددکاران محلی و بهره‌مندی از نیروی مشارکت داوطلبانه آنان جهت توسعه روستاها به‌منظور ارائه رهیافتی نو و عملی و امکان‌پذیر در مکتب آموزش ترویج می‌باشد که در شهرستان بهشهر واقع در استان مازندران انجام گرفت. در این تحقیق که از نوع تحقیقات توصیفی بوده ۵ ویژگی بسیج به‌عنوان فرضیات تحقیق در نظر گرفته شده است.

۱. بین انگیزه مذهبی مشارکت‌کنندگان (بسیجیان) و میزان پایداری برنامه‌های ترویج و توسعه رابطه مثبت وجود دارد.

یکی از حیاتی‌ترین اهداف و منافع یک کشور تأمین و حفظ امنیت ملی است و وجود امنیت ملی در بردارنده شرایطی است که دولت - ملتی به‌خصوص دارای توانایی‌هایی باشد که بتواند با هرگونه تهدید یا اقدام علیه منافع و ارزش‌های مادی و معنوی خود که آن‌ها را حیاتی قلمداد می‌نماید، مقابله کند

۲. بین فراگیر بودن تشکیلات (بسیج) و میزان فراگیر شدن برنامه‌های ترویج و توسعه رابطه منطقی وجود دارد.
۳. محلی بودن آموزشگران (بسیجیان) موجب اعتماد و پذیرش بیشتر نوآوری‌ها توسط مردم محلی می‌شود.
۴. بین تجربه آموزشی آموزش‌گران (بسیجیان) و میزان توفیق آن‌ها در برنامه‌های آموزشی رابطه مثبتی وجود دارد.
۵. بین رهبری محلی (بسیجیان) و میزان پیروی مردم رابطه مثبت وجود دارد.

جمعیت آماری تحقیق ۳۰۰ نفر از بین سه گروه یعنی مسئولان ترویج و توسعه ۶۰ نفر کشاورزان روستایی ۱۲۰ نفر از ۴۰ روستا و بسیجیان عضو پایگاه مقاومت روستا ۱۲۰ نفر از ۴۰ روستا به‌صورت تصادفی انتخاب شدند و از طریق توزیع پرسش‌نامه، اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری گردید. سپس داده‌های حاصل از تحقیق به‌وسیله کامپیوتر (برنامه SPSS) و استفاده از فرمول مجذور کای (X²) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت که نتایج حاصله و فرضیات تحقیق با ۹۹ درصد اطمینان در سطح ۱ درصد از لحاظ آماری تثابند گردید.

نقش بسیج در امنیت ملی

عرب نصرت‌آبادی در پایان‌نامه

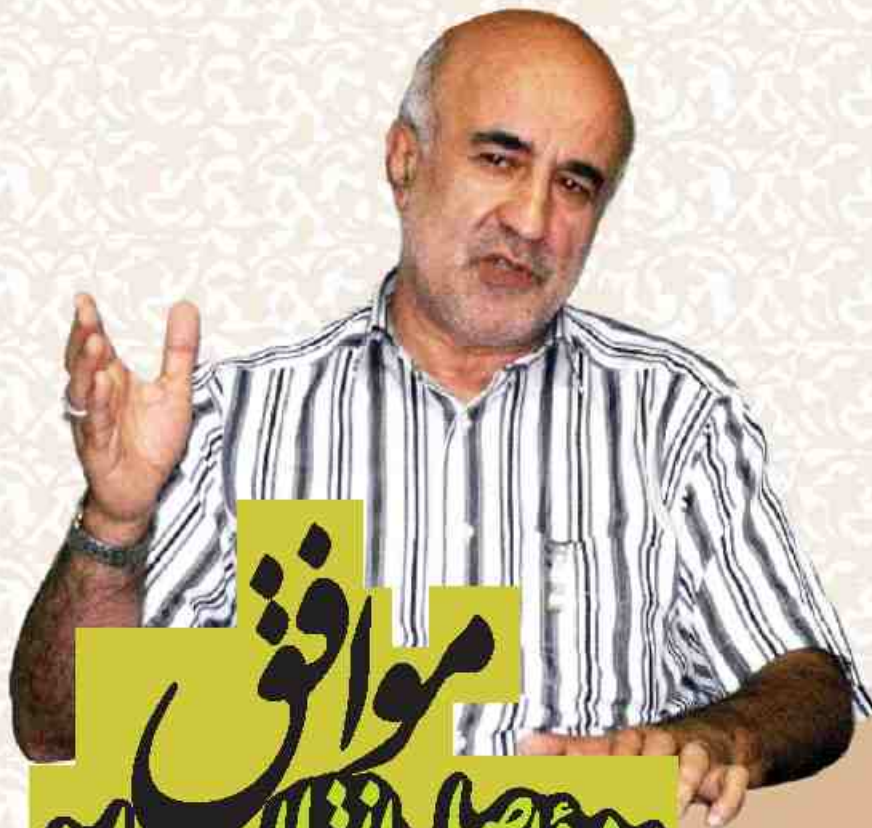
دکتری خود با عنوان نقش بسیج در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۷۶ بیان می‌کند:

یکی از حیاتی‌ترین اهداف و منافع یک کشور تأمین و حفظ امنیت ملی است. وجود امنیت ملی در بردارنده شرایطی است که دولت - ملتی به‌خصوص دارای توانایی‌هایی باشد که بتواند با هرگونه تهدید یا اقدام علیه منافع و ارزش‌های مادی و معنوی خود که آن‌ها را حیاتی قلمداد می‌نماید، مقابله کند. در جمهوری اسلامی ایران حفظ نظام سیاسی، حفظ و گسترش ارزش‌های اسلامی، حفظ تمامیت ارضی و حفظ و تأمین منافع و نیازهای حیاتی اقتصادی جزو مهم‌ترین اهداف و ارزش‌هایی قلمداد می‌شوند که تهدید علیه آن‌ها تهدید علیه امنیت ملی به‌حساب می‌آید. این تهدیدات از دو بعد داخلی و خارجی قابل بررسی می‌باشند. نتیجه بررسی تهدیدات علیه نظام سیاسی - ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران ما را به دو دسته‌بندی هدایت خواهد کرد. دسته‌بندی اول براساس چگونگی پیشگیری و دسته‌بندی دوم مبتنی بر چگونگی رویارویی با تهدیدات و اقداماتی است که امنیت ملی کشور را به مخاطره انداخته‌اند. بسیج که نیروی مبتنی بر جنبه داوطلبانه و مردمی است یا داشتن توانایی‌های فرهنگی و اجتماعی و گستردگی رده‌های تحت پوشش و به‌خصوص اعتداف‌پذیری و سرعت عمل، در عین هزینه‌بری اندک، در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران با محدودیت‌هایی برای افزایش سطح یازداری و توانایی ملی در ابزارهای متعارف قدرت ملی جهت مقابله با انواع متفاوت تهدیدات مواجه می‌باشد، نقشی حیاتی در تأمین و حفظ امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌نماید.

منابع

۱. رضاییان، شعبانعلی، فصل‌نامه مطالعات راهبردی بسیج، شماره ۵۵، پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج، ۱۳۹۱
۲. مبین، میرعلی، نظرات خولهران بسیجی درباره نیروی مقاومت بسیج در شهرهای رشت، گرمشاه، اردبیل و شیراز، صدا و سیما جمهوری اسلامی، ۷۴ برگرفته از ایران داک ۲، رحیمی، محسن، تبیین سبک رهبری در بسیج و رابطه آن با انگیزه بسیجیان، پایان‌نامه، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۵، برگرفته از ایران داک
۴. خرمی، محمدرضا، ویژگی‌های بسیج و بررسی نقش بسیجیان روستا جهت مشارکت در ترویج و توسعه روستایی در شهرستان بهشهر استان مازندران، پایان‌نامه دکتری، استاد راهنما: اسماعیل شهبازی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴، برگرفته از ایران داک
۵. عرب نصرت‌آبادی، محمدتقی، نقش بسیج در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه دکتری، استاد راهنما: محمدباقر حشمت‌زاده، دانشگاه شهید بهشتی، ۷۶، برگرفته از ایران داک





موافق برنده اصلی انقلاب بود

پای صحبت دکتر روح‌الله عالمی
مشاور وزیر و دوست شهید حاج محمود موافق،
بسیجی و مربی تربیتی هنرستان شهید آ تهران
علی اصغر جعفریان

اشاره

در سال‌های نه‌چندان دور، در اوایل دههٔ شصت، نام روح‌الله عالمی را اولین بار از زبان حاج محمود موافق شنیدم. از آنجا که حاج محمود بسیار پاجحرام و ادب از عالمی سخن به میان می‌آورد، فکر می‌کردم که ایشان باید شخصیت و بزه‌ای داشته باشد تا کسی چون حاج محمود شیفته‌اش باشد. سال‌های دفاع مقدس یکی پس از دیگری آمدند و رفتند و با خود بهترین معلمان و شاگردان کشورمان را بردند. بدون اینکه ما فرصت داشته باشیم آن عزیزان را بیشتر بشناسیم. یکی از آن عزیزان، حاج محمود موافق، مربی هنرستان شهید (۲) تهران بود که برآستی تمام وجود و هستی خود را برای شاگردانش گذاشته بود.

باورم نمی‌شد که جریخ روزگار این‌گونه بچرخد و روزی فرا برسد تا من به خدمت دکتر روح‌الله عالمی برسم و از ایشان دربارهٔ حاج محمود موافق پرس و جو کنم. اما چنین شد و من اکنون در خدمت ایشان هستم تا از خاطرات، از مباحث و درس و بحث‌هایی که دکتر عالمی با حاج محمود داشته‌اند بپرسم و آن را در هفته بسیج تقدیم شما کنم.

● جناب دکتر، نحوه آشنایی تان با شهید موافق چگونه بود؟ آن شهید، همواره از شما به نیکی و بزرگی یاد می‌کرد.

○ هر چیزی که فردی مثل من را یاد شهیدای بزرگوار بیندازد، آن هم به یاد یک دوست و همکاری مثل شهید موافق مغتنم است. من از همان اول انقلاب در خیل بچه‌های امور تربیتی یا موافق آشنا شدم. یا تعدادی از دوستان که دور هم جمع می‌شدیم بحث می‌کردیم، درس می‌خواندیم، کار می‌کردیم و... آن حال و هوای اول انقلاب را شما می‌دانید ولی شاید نسل فعلی اصلاً متوجه نشوند. حضرت امام(ره) به ایران تشریف آورده بودند. انقلاب شده بود. جامعه از بیخ و بن دگرگونی پیدا کرده بود و با یک خلوص و صفايي اکثر افراد دنبال ارزش‌ها بودند. در اینجا یک نکته‌ای هست که به شهید موافق برمی‌گردد و من همیشه به خودش هم می‌گفتم و آن اینکه من یک ویژگی را در شخص موافق بیشتر می‌دیدم تا بقیه: و آن این بود که جدای از آن شور و حالی که داشت، کما این که، این همه هم چیه رفت، همه جوانی و جانش را برای این نظام گذاشت و پاداش خود را هم از خدا گرفت که ان شاء الله روحش شاد باشد. در عین حال، فکر کردن را، بحث کردن را، استدلال کردن را شاید بیشتر از آن شور و حالش قبول داشت. ما همیشه یا هم بحث می‌کردیم، خیلی می‌آمد خانه ما. تقریباً مکرر در مکرر همدیگر را می‌دیدیم. به او می‌گفتم: «بین محمود، تو این قدر دنبال استدلال هستی آیا به نتایج آن نیز پای بند هستی؟»

می‌گفت: «آره من پای بند می‌ماتم. من اگر بدانم فلان مطلب درست است می‌روم طرف این، بدانم غلط است نمی‌روم.» این ویژگی، به نظر من متمایز از خیلی‌ها بود. ببینید خیلی از بزرگوارانی که به درجه شهادت رسیدند و امروز از افتخارات این نظام هستند و خیلی از بزرگراه‌ها و خیابان‌ها و میادین به اسمشان است که باید هم باشد: آن‌ها را اگر با شهید موافق مقایسه کنیم در این زمینه، در میانه‌شان مثل موافق کم بود. من با بعضی از این‌ها محشور و مأنوس بودم. آدم‌های بزرگی بودند، اما بیشتر سلحشور بودند. موافق هم البته سلحشور بود، ولی بیشتر اهل فکر بود، اهل بحث بود، اهل مطالعه و تحقیق و نقد بود. من دوستش داشتم، چون غیر از اینکه آدم دوست‌داشتنی بود از آن جهت هم که گفتم قایل قبول بود. ما به این ترتیب یا هم آشنا شدیم.

● کلاس‌هایی که با شما می‌گذرانند، در واقع یک نوع دوره تربیت معلم بود؟ یا کلاس‌های آزاد؟

○ هر دو تا بود هم تربیت‌معلم و هم کلاس‌های آزاد. یک

بخشی از این کلاس‌ها رسمی بود، که بچه‌های امور تربیتی دور هم جمع می‌شدند درس می‌خواندند. درس بود. درس و بحث رسمی بود. ولی بیشتر از آن یک تعداد خاصی از آن بچه‌ها که ما همیشه یا هم بودیم، روی کتاب‌های مرحوم آقای مطهری، روی تفسیرالمیزان، روی این قبیل کتاب‌ها کار می‌کردیم.

برای موافق این دومی بر اولی غلبه داشت. اولی را یعنی کلاس‌های تربیت‌معلم رسمی خیلی‌ها بودند. خوب کلاس بود و رسمی بود. اما دومی خصوصی‌تر بود. جمع و جورتر بود. تعدادی در کلاس‌ها بیشتر وقت می‌گذاشتند. موافق به کلاس‌های غیررسمی بیشتر علاقه نشان می‌داد.

● بعضی از شهیدای ما واقعاً غریب و مظلوم و ناشناخته مانده‌اند. علتش را نمی‌دانم چیست. کوتاهی از امثال ما بوده است؟ شاگردان تنبل و کم‌توفیقی بوده‌ایم؟ یا علت دیگری دارد؟ نمی‌دانم. شما فکر می‌کنید شهید موافق چه تحولی و چه اتفاقی در درونش افتاده بود که به آن صورت خودش را وقف انقلاب و جامعه کرده بود؟ در آن دوران، چه فضایی پیش آمد که چنین افرادی ظهور کردند؟

○ در اینجا یک بحث فلسفی و تکوینی وجود دارد و یک بحث عرفی. ببینید همان‌طور که جسم واقعیت دارد، نفس هم واقعیت دارد. حضرت امام(ره) نفسشان به اسم عزیز خدا رسیده بود. واقعاً عزیز بود. نفوس همدیگر را می‌گیرند. این نیست که روابط همین روابط اعتباری باشد. تأثیری که نفس حضرت امام(ره) بر عامه مردم داشت و بر بعضی‌ها به‌خصوص بیشتر، غیرقابل انکار است. از این جهت موافق و خیلی‌های دیگر واقعاً شیفته حضرت امام(ره) بودند. این یک بعدش است. اما ببینید جوی که انقلاب ایجاد کرد تردیدی در آن نیست که همه انسان‌ها به‌خصوص نسل جوان را تحت تأثیر قرار داد. شاید پدران و مادران ما آن موقع بیشتر می‌دانستند که نظام موجود آن زمان نظام طاغوت چه ویژگی‌هایی داشت. نسل جوان کمتر درگیر بود. انسان‌ها تا سر کاری نروند. تا درگیر مسئله‌ای نشوند کمتر متوجه می‌شوند که نقاط ضعف آن کجاست. جوان‌ها در بحث کردنشان بیشتر یک حالت ایده‌آلیستی دارند. ولی از طرف دیگر نفس آماده‌تر و پاک‌تری دارند. جوان‌هایی مثل موافق و خیلی‌های دیگر مثل ایشان تحت تأثیر انقلاب و این نظام قرار گرفتند. اما موافق یضاعتش برای پی‌گیری و استمرار و تعمیق این حالت که برای همه پیش آمده بود، به نظر من بیشتر از خیلی‌ها بود. بیشتر از خیلی از بزرگان و شهیدان و عزیزانی که در جامعه ما خیلی مشهورند بود.

موافق یکی از
پرنده‌گان اصلی
این انقلاب
بوده یعنی خیلی
گمنام، پاکه
سالم و لطیف
زندگی کرده
شهید شد



حقیقت شهادت این است که انسان نفس اماره خودش را برای خدا بتواند مهار کند و بکشد که یکی از میوه‌هایش این است که انسان جاننش را هم حاضر بشود بدهد

من باز هم یگویم یا خیلی‌هایشان سر و کار داشتم، ولی موافق شاید - من اهل عراق هم نیستم - موافق شاید واقعاً قدم‌هایی جلوتر از آن‌ها بود. افرادی مثل خود من، ما هم این شور و حال را داشتیم. ولی آن قدرت نفسانی در ما نبود که به‌خاطر آن نظام فداکاری‌هایی را در مراتب بسیار بالا عملی بکنیم. نبود دیگر. ولی موافق این جور بود. یعنی وجودش را برای این انقلاب گذاشت. نه یک پار ته دو پار نه سه پار: تا آخرین مرحله، تا ماجرای که در کریلای ۵ به‌وجود آمد و او به درجه شهادت رسید. این‌ها آدم‌هایی نیستند که استقامت نفسانی‌شان قابل مقایسه با افرادی مثل من باشد. در آن جوی که به‌وجود آمد، تعداد اندکی بودند که واقعاً جوانمردانه پایش ایستادند. در میان این‌هایی که اقلیت شدند و پای مسئله انقلاب ایستادند و جوانیشان را گذاشتند. باز یک اندکی بودند که به همراه یک شور و عشق و شور دلی که داشتند، تفکر صاف و روشنی داشتند. شهید موافق این را داشت.

آن موقع، یکی از بحث‌های مفصلی که ما داشتیم بحث عدل الهی بود. اصلاً عدالت یعنی چه؟ عدالت چیست؟ واقعاً عدالت چیست؟ یعنی اینکه ما پرویم جاتمان را در راه مملکت بدهیم؟ جلوی عراقی‌ها بایستیم؟ این است یا نه؟ فراتر از این یک مبنای نظری دارد؟ این توجه به مبنای نظری در بسیاری نبود. خیلی‌ها عاشقانه می‌رفتند ولی رفتنشان عالمانه نبود. به نظر من موافق یکی از پرندگان اصلی این انقلاب بود؛ یعنی خیلی گمنام، پاک، سالم و لطیف زندگی کرد و شهید شد. من همیشه به خانواده ایشان می‌گفتم که خوش به حالتان که یک همچنین پسری، واقعاً یک همچنین پسری، داشتید.

● جناب دکتر! من همیشه این دین را برگردن خود احساس می‌کنم. بگذارید عهده‌ای که با شهید موافق و دوستان شهیدمان بستیم. برایتان یگویم. ما با حاج محمود و دوستان روزی عهد بستیم که اگر شهید شدیم که هیچ ولی اگر بعد از جنگ زنده ماندیم. راه شهدا را در کسوت معلمی ادامه بدهیم. علت اینکه خودم معلم هستم. همین عهد است. این را هم اضافه کنم. شهید موافق چنان تأثیری در بچه‌های هنرستان گذاشت که تعداد قابل توجهی از شاگردانش به معلمی روی آوردند. و ما مناسبانه تاکنون نتوانسته‌ایم. حق این شهید را ادا کنیم و به‌خوبی او را به جامعه پست‌سازانیم. این دین بر دوش ما سنگینی می‌کند. از نظر شما، راز موفقیت و ماندگاری شهید موافق چه بود؟
○ من چون معلم هستم، دو نکته کلی را عرض کنم.

اول اینکه شهادت معنای وسیع دارد؛ مثل همه‌ی مفاهیم ارزشی. در دین خدا شهادت به‌معنای کشته‌شدن در راه خدا فقط نیست. حقیقت شهادت این است که انسان نفس اماره خودش را برای خدا بتواند مهار کند و بکشد که یکی از میوه‌هایش این است که انسان جاننش را هم حاضر بشود بدهد. حالا اگر کسی عالم به این ماجرا باشد و جاننش را بخواهد بدهد پس معامله شیرینی کرده است.

صریح قرآن کریم هم همین است که: خداوند متعال بشارت می‌دهد و می‌گوید آیا می‌خواهید شما را به یک تجارت نافع هدایت کنم؟ توأمون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله یا موالکم و اتقسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون. اما شهادت فقط این نیست. شهادت این است که انسان نفسش را برای خداوند متعال مهار کند و برای او زندگی کند. اگر چنین شد آن وقت درس دادنش شهادت است. کار کردنش هم شهادت است. کما اینکه کشته شدن در راه خداوند هم می‌تواند شهادت نباشد.

نکته دوم اینکه می‌گویید، معلمی شغل انبیاست. این انبیا مگر چی کار می‌کردند؟ ببینید پیامبر خدا درود خدا بر او و خاندانش باد و حتی سایر پیامبران الهی علیهم‌السلام چند نفر را با بحث و استدلال به دین خدا کشتاندند؟ خیلی کم، خیلی کم. بنابراین غالب مردم را با تعالی وجود خودشان و با عمل و کردار خودشان و با نفس پاک خودشان به طرف خدا هدایت کردند.

موفقیت شهید موافق هم همین بود. همانی بود که بود. پاک بود. دورو نبود. اصلاً من توی شهید موافق نفاق نمی‌دیدم. ما با هم که بحث می‌کردیم دعوایمان می‌شد. یا اینکه من معلمش بودم، ولی با هم دعوایمان می‌شد بحث می‌کردیم. می‌داد می‌گفتم بعداً بحث می‌کنیم. می‌گفت نه همین الان باید بحث کنیم. می‌گفت من از کجا می‌دانم که دفعه بعد بتوانم بیایم. می‌نشست بحث می‌کرد. دنبال حقیقت بود این خیلی مهم بود. اگر می‌بینید که روی دوستان خودش اثر گذاشت، اگر می‌بینید که روی افرادی مثل خود شما و آن دوستانش که شهید شدند اثر گذاشت به‌خاطر این بود که نفسش پاک بود. نفس پاک اثر می‌گذارد. مثل آب روانی که جای خودش را پیدا می‌کند. موافق راز موفقیتش این بود.

● جناب دکتر، لطفاً خاطراتی از شهید موافق برایمان تعریف می‌کنید.

○ من بیشتر خاطراتم از آن بحث‌های علمی است که داشتیم. می‌گفت. ما مسلمانیم. می‌خواهیم به دین اسلام



عمل نکنیم، آیا باید تابع محض امام باشیم. هر چی امام فرمودند بگوییم باشد یا فکر هم نکنیم؟ بعداً که فکر کردیم و با فکرمان جور در نیامد من چه کار باید بکنم؟ به من می گفت من چه کار کنم؟ من می گفتم این حرف تو یعنی چه؟ در جواب من می گفت: یعنی مثلاً امام فرمود: الف من فکر کردم دیدم مثلاً الف غلطه، ب درسته. من اینجا باید چه کار کنم؟ الف را عمل کنم؟ خوب می دانم دارم غلط را عمل می کنم. بعد به خود می گویم نکنند من مقابل امام ایستاده‌ام من خیلی دوستان را می شناسم، اصلاً این بحث‌ها را نمی کردند. می گفتند هر چی مثلاً بیه ما باید عمل کنیم. به قول معروف یک تفکر اشعری مسلک که الان هم نمونه‌هایش را فراوان داریم. می بینیم، این آن موقع هم مطرح می کرد. اما یکی دو موردش را برای شما بگویم. یکی اینکه همیشه خیلی مواقع می آمد به من می گفت: چرا من می روم جبهه شهید نمی شوم؟ در جواب می گفتم: یعنی چه؟ می گفت: خب چرا من این همه می روم و می آیم به جبهه شهید نمی شوم؟ من به ایشان می گفتم: تو اگر می روی برای شهید شدن، باخته‌ای، اگر می روی فقط برای اینکه شهید بشوی باخته‌ای. اگر می روی برای اینکه تکلیفت را انجام بدهی، خدا مقدر فرمود شهید شدی اگر هم نشدی به رضای خدا راضی هستی. آن موقع بهتر است. خیلی صریح بحث می کرد. می گفت: من نمی توانم تحمل کنم. مثلاً با یک گردانی بروم یک تعدادشان شهید بشوند، ولی من که فرمانده هستم زنده بمانم.

به ایشان می گفتم: تو به چه کسی می خواهی پاسخ بدهی. چه می خواهی بگویی؟ خدای متعال که می داند، تو هم که می دانی، خود او هم می فرماید: اگر راهتان را درست رفتید من درستش می کنم. ممکن است دیر و زود داشته باشد، سوخت و سوز ندارد. خیلی دغدغه این ماجرا را داشت. یک مورد دیگر که برای من جالب است، کمک به فقرا بود. آن موقع، همه با هم و جبهی و وسایلی برای خانواده‌های بی‌پساعت جمع می کردیم و به‌عنوان کمیته امداد و این‌ها بین مردم توزیع می کردیم. موافق همیشه یکی از افراد جدی این ماجرا بود. من می دانم موافق کل درآمدش را برای این کارها می گذاشت. جوری که بعضی وقت‌ها خودش دچار عسر و حرج و بی‌پولی می شد. ته خودش، خانواده‌اش هم مشکل داشت. همیشه به او می گفتم: ببین! خداوند می فرماید اقراط نکن. تو انسانی، بالاخره خانواده‌ات هست و نیاز دارد، این‌طور عمل نکن. ولی او می گفت: نمی توانم، نمی توانم. وقتی می بینم همسایه مشکل دارد، آب از گلویم پایین نمی‌رود.

او جزوه هم تهیه می کرد و تکثیر می کرد و به نیازمندان می داد. یک نکته دیگر هم بگویم که او داشت و باز خیلی‌ها نداشتند. شهید موافق این جور نبود که اگر یک کسی جبهه را قبول نداشت و حتی مثلاً اصلاً امام را قبول نداشت. بگوید تو مهدورالدمی! نه تا جایی که می توانست سعی می کرد جذبش کند. من یکی دو نمونه‌اش را یادم هست. می گفت: نه، ما محبت می کنیم. اثر کرد کرد. نکرد هم نکرد. مثال می زد. خودش می گفت، پیغمبر خدا یا آن عظمتش خدا به او فرمود. تو عهده‌دار این چیزها نیستی، تکلیفت را انجام بده. حالا من چی‌ام که فکر کنم باید حتماً مردم را به بهشت ببرم. نه من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم.

● آخرین ملاقات

شما چگونه بود و چه

حرف‌هایی ردوبدل شد؟

○ آخرین بار قبل از

شهادتش به خاتمه آمد. در

محلّه کواکولا آمد نشست

و گفت می‌خواهم درد دل

کنم و تشستم. به او گفتم:

یک شامی با هم بخوریم. خانمم

رفت کباب گرفت و آمد. سفره

را انداخت و گذاشت رفت.

گفتم: موافق بخور تا اگر رفتی

شهید شدی حداقل یا دل سیر

رفته باشی! گفت: حاجی واقعاً

می‌ترسم فقط همین کبابه

غذای آخرم باشد. گفتم نه،

بخور بخور، هنوز وقت داری. البته

این‌ها را با هم به شوخی می‌گفتم.

آن شب بحث‌هایی کردیم. یکی

از بحث‌هایی که مطرح شد، این

بود می‌گفت که آقای مطهری در

مورد برخورد با ضداثقلاب و کفار چه

می‌گوید؟ گفتم: آقای مطهری همانی را

می‌گوید که خودت می‌گویی که پیامبر

خدا(ص) فرموده است. نمی‌توانست غیر

از این را بگوید. بعد از آن این بحث

مطرح شد. در خصوص کتاب «انسان



و سرتوشت» شهید مطهری و تکلیف انسان در خلقت گفت و گو کردیم. خدایش رحمت کند.

● واقعاً حاج محمود این روحیه را به شاگردانش نیز منتقل کرده است. حتی در جنگ هم یادم می آید. فواید جنگیدن و رزمیدن یا دشمن را می خواست با حساب و کتاب و اصولی انجام بدهد. همیشه به دنبال راه های بهتری بود.

در اینجا می خواهم بپرسم که با چه روش هایی و با چه برنامه هایی می توانیم در آموزش و پرورش، عزیزی مثل این شهید بزرگوار را پستاسیم و پستاسانیم؟ معلمان فداکار و ایثارگری مانند شهید موافق حتی در منطقه ای که مشغول به کار بودند و یا حتی در هنرستانی که به نام ایشان است، غریب هستند.

کسی آن ها را نمی شناسد. به اندازه یک برگ کاغذ هم اطلاعات از ایشان وجود ندارد. واقعاً به نظرم ضعف بزرگی است. این عزیزان را نسل های جدید معلم آموزش و پرورش باید پستاسد، چگونه و با چه روش می توانیم به معلمین حاضر، شهیدان را پستاسانیم؟

○ من باز یک مطلب کلی دارم. من امام را خیلی دوست داشتم. عکس های امام در خانه ما زیاد بود. در کتابخانه ام

موافق در کنار
دانش آموزان



عکس های مختلف امام را گذاشته بودم. یکبار حضرت امام فرمودند اگر می خواهید مردم از من یک ذره زده بشوند همه جا عکس من را بگذارید. شهید موافق یک بار به من گفت چرا این کار را می کنی و این همه عکس امام در خانه ات داری؟ گفتم: این فرق دارد. یک امر شخصی است. من شاید دلم بخواهد عکس حضرت امام را همه جای منزلم بزنم و زده هم بشوم. اما جامعه نباید این کار را بکند. در جامعه باید حد اعتدال رعایت بشود. یعنی از نام گذاری روی اماکن مخصوص تا چاپ کتاب و عکس و بیوگرافی و این ها. شما الان ببینید بزرگراه های تهران را. شهید صیاد شیرازی، شهید یاکری، شهید زین الدین، شهید همت، شهید یاقری و ...

به طور کلی من فکر می کنم برای شهید موافق و مثل او اگر بخواهیم آن ها را پستاسانیم راهش صرفاً این نیست که بگوییم او شهید شد و از او تمجید کنیم و بگوییم راهش را ادامه بدهید. نه، باید ببینیم او به چه چیزی معتقد بود؟ شهید همت به چی معتقد بود؟ خود مرحوم یاقری به چی معتقد بود؟ شهید پروچردی به چی معتقد بود؟ خوب شما الان خودتان در این شرح حالی که از مرحوم موافق دارید تقریباً زمینه های علاقه مندی او را مطرح کردید. زندگی پاک داشت. پاک پاک. ساده بود. به فقرا احترام می گذاشت. به پدر و مادر خودش فوق العاده احترام می گذاشت. خانواده اش را دوست داشت. دشمنانش را هم دوست داشت. مخالفان را دوست داشت. دوستاش را دوست داشت. اهل فکر بود. اهل نظر بود. این ها مواردی بود که ما از موافق یاد گرفتیم. او بود که این ها را عمل می کرد. پایش می ایستاد و به ما هم آموخت. ما داریم او را می گوئیم. پس تبلیغ شخصی موافق را باید پستاریم به خداوند متعال و راهش را ادامه بدهیم. خداوند متعال خودش به گونه ای او را توسعه می دهد. تبلیغش را می کند. ما اگر قرار باشد برای هر شهیدی تبلیغ را این بداتیم که روی دیوار بزرگی عکس او را بزنیم یا بزرگراهی

نفس پاک اثر می گذارد مثل آب روانی که جای خودش را پیدا می کند موافق را از موفقیتش این بود

یک نکته‌ای را اضافه کنم در مورد آن سؤال قبلی تان. ببینید من می گویم یک گروهی باید بنشینند برای کشور فکر کنند. درباره چگونگی بیان مظلومیت این هشت سال دفاع مقدسمان به دنیا. الان یک عده انسان بی انصاف جاهل یک بحثی را مطرح می کنند که جنگ این جور تمام شد، باید آن طور تمام می شد و از این حرف‌ها. بله هر مسابقه‌ای که تمام بشود همه تحلیل گران می گویند اگر من بودم آن کار را می کردم. بله، اگر آن موقع بودید باید می کردید: بعدش که همه استاد هستند. ببینید من می گویم باید یک گروهی بنشینند و نحوه تبلیغ عالمانه و یا نقوذ دفاع مقدس و مسائلش را پرتامه‌ریزی بکنند و انجام بدهند. ببینید مثلاً شهید آوینی ابتکار به خرج می دهد و مجموعه روایت فتح را می سازد. همان زمان که این مجموعه پخش می شد، حتی بسیاری از افرادی که انقلاب را قبول نداشتند شقیقت این فیلم شدند. ما نمی توانیم یا کمیت گرایی محض ناتوانی های کیفی خودمان را پنهان کنیم و مثلاً حالا که ناتوانیم از این که درست عمل کنیم بیاییم تمام کوچک‌ها را به اسم شهید کنیم، خوب کردیم. تمام دیوارها را عکس شهید کنیم، کردیم. تمام بزرگ‌راه‌ها اسم شهید کردیم، استاد یوم‌ها، پل‌ها و... این‌ها آن اثر را ندارد که یک شعر ماندگار، یک فیلم ماندگار اثر دارد. شما ببینید همین فیلم‌هایی که در مورد دفاع مقدس ساخته شده است: از کرخه تا راین، آوانس شیشه‌ای و... اثرش خیلی زیادتر است تا اینکه ما بیاییم و می بگویم نه ما باید امسال ۱۵۰ تا فیلم بسازیم، دوستان تا کتاب چاپ کنیم و از این حرف‌ها. شما پنج تا کتاب چاپ کنید ولی مؤثر. این نیاز دارد به اینکه عده‌ای جامعه شناس، روان شناس، بچه‌های خود جبهه و... بنشینند ببینند چه کار کنند. این کتاب «دا» را ببینید. الان به چاپ چندم رسید؟ چرا خیلی از کتاب‌های دیگر چاپ اولش هم مانده؟ چرا؟ ببینید ما باید این‌ها را پیدا کنیم. ما جنگ نکردیم، جنگ به ما تحمیل شد. جنگ واقعاً دفاع مقدس بود. جنگ تحمیلی بود. در آموزش و پرورش هم متأسفانه همه مسائل را می خواهند یا کتاب درسی حل کنند. در حالی که خیلی مهم‌تر از کتاب درسی، مسئله معلم‌ها هستند. معلمی که سخن از جان و دلش در بیاید به دانش آموزان بگوید و در آن‌ها اثر می کند. ما باید معلمانی پیدا کنیم که باور به این موضوع و ماجرا داشته باشند و علمش را هم داشته باشند و آن‌ها می شوند مبلغ واقعی، و گرنه این مسئله‌ای که الان در پیش گرفته ایم صرف کمیت گرایی است و کیفیت در درجه کمتری قرار دارد.

رایه اسمش کنیم، خوب، جا کم می آوریم، ساختمان کم می آوریم بزرگ‌راه کم می آوریم و... باید نمونه‌های خاصی از این‌ها را تبلیغ کنیم و بقیه‌شان را راهشان را توسعه بدهیم. شما الان در محل زندگی موافق در همان هنرستان در همان جایی که می توانید راه موافق را مطرح کنید، خوب مطرح بکنید: این جور زنده‌تر می ماند. تا فقط نامگذاری ما خیابان آیت‌اله کاشانی داریم، اما اگر به بچه‌ها بگویم کاشانی چیست؟ می گویند نمی دانیم. اگر خیلی باسواد باشند می گویند همان آیت‌الهی که قدیم بود و فتوای مثلاً نفق را داد. بیشتر از این نمی دانند. ما باید بپذیریم که نسل جدید از امام خمینی (ره) خیلی خیلی کمتر می داند تا ما. علاقه‌ای هم به دانستنش مثل ما ندارد. اصولاً انسان‌ها آن چیزی را که حی و حاضر است بیشتر قبول می کنند تا آنی را که نیست. استثنای سیدالشهدا (ع). استثنا هستند ائمه بزرگوار ما و گرنه عمدتاً این جور است. کما اینکه خود ما از مرحوم مدرس چقدر می دانیم؟ از مرحوم آخوند خراسانی چقدر می دانیم؟ از مرحوم تائینی چقدر می دانیم؟ خیلی کم خیلی کم: ولی از امام چقدر می دانیم خیلی بیشتر از علمای بزرگوارمان. از آقای مطهری خیلی بیشتر. این طبیعی است. بنابراین باید قبول بکنیم نسلی که می گذرد نوع تبلیغ باید عوض بشود. نوع تبلیغ نسبت به مرحوم موافق صرفاً زدن عکس و این‌ها نیست که خانواده‌اش ببینند و یادش بیفتند. باید بگردیم راه‌های بهتری پیدا بکنیم. اگر بتوانیم در مناسبتهایی که می شود اسم موافق را مطرح کرد، جاهایی که می شود مطرح کرد، این حرف‌ها را صادقانه و بدون کم و زیاد و دقیق بزنیم. خوب این بهتره تا اینکه بخواهیم صرفاً یک کاری بکنیم. آن هنرستانی که به اسمش شد جا دارد که به نظر من حداقل خلاصه‌ای از مسیر زندگی این مرد بزرگ را تهیه کنند و در آنجا بزنند.

● آقای دکتر. حتماً شما سابقه حضور در عملیات‌ها را داشته‌اید. به خاطر می آورم حاج محمود چند بار اشاره داشتند. از حضور تان در جبهه بگویند.

○ این مثل این می ماند یک نفر یک اتیان پر از اسکنداس درشت دارد و یکی هم چهار تا سکه ناپیز. این دومی ادعا کند که پولدار است، دیگر خیلی وضع وخیم می شود. الان شما دارید راجع به شهید موافق بحث می کنید اصلاً قابل مقایسه نیست یا من: بله، من رفته بودم جبهه، ولی شرم‌آور است اگر بخواهیم در مقابل او بگویم بله من هم بودم. حالا



حاج محمود شهید است!

دوشنبه ۲۲/۱۰/۱۳۶۵

شب شده است، صدای مارش عملیات کربلای پنج همچنان در کوچه و خیابان شنیده می‌شود. از اینکه از عملیات جا مانده‌ام بسیار ناراحتم، آرام و قرار ندارم. امتحانات دانشگاه را با بی‌حوصلگی تمام پشت سر گذاشتم.

هنگام غروب به مسجد محل رفتم. صدای آرام‌بخش تلاوت قرآن فضای مسجد را پر کرده بود. حسین مختار، یکی از هم‌هنرستانی‌هایم ناراحت و دماغ در کنار محمود لاجینی، یکی از بچه‌های مسجد، نشسته بود. شوخ‌طبعی و چهره خندان حسین در بین بچه‌ها زیان‌زد بود. گفت حتما اتفاق مهمی افتاده که حال و هوای حسین را غمگین

کرده. بعد از سلام و احوال‌پرسی خیر را شنیدم. خیر مثل آواری بر سرم فرود آمد. خیری که هیچ‌وقت دوست نداشتم بشنوم. هیچ‌گاه به آن فکر هم نمی‌کردم. برلیم باورش سخت بود. از آنجا که از روحیه شوخ حسین، پاخیز بودم، لحظه‌ای تصور کردم حسین می‌خواهد من را سر کار بگذارد و بختند. اما هر چی باهانش سر و کله زدم و به حرقش گرفتم، نتوانستم اوضاع را تغییر دهم. خیر شهادت استاد بزرگم، محمود موافق، که همیشه حاج محمود صدایش می‌زدیم، واقعیت داشت.

آماده پرواز می‌شوید

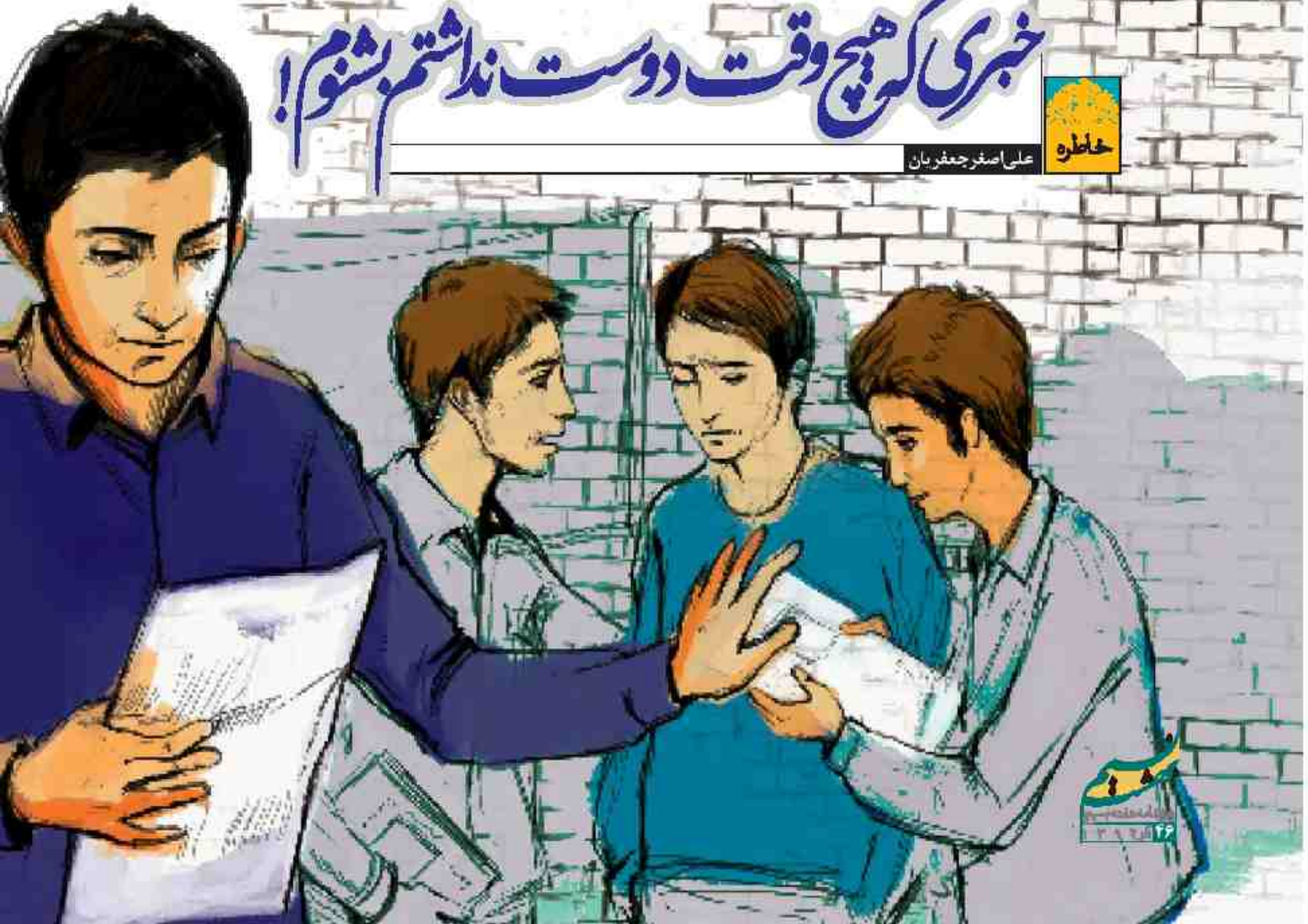
سه‌شنبه ۲۳/۱۰/۱۳۶۵

از خواب بیدار می‌شوم. عکس

حاج محمود نگاهم را یا خود می‌برد. خیر شب گذشته را به یاد می‌آورم. وای حاج محمود! نماز صبح را می‌خوانم، زود آماده می‌شوم به هنرستان شهید شماره ۲ بروم. همان هنرستانی که حاج محمود سال‌های جوانی خود را شپانروز صرف تربیت هنرجویانش کرده بود. وارد هنرستان می‌شوم. حال و هوای عجیبی دارد. همه حاج‌وواج‌اند. میبوت‌اند. هیچ‌کس باورش نمی‌شود. عده‌ای مشغول آماده‌سازی مقدمات تشییع هستند. تعدادی از بچه‌ها گوشه‌های خلوتی از هنرستان را انتخاب کرده‌اند و نشسته‌اند. بغض کرده‌اند و آرام‌آرام گریه می‌کنند. عده‌ای خاطرات او را به‌خاطر می‌آورند و برای دیگران تعریف می‌کنند. حال منقلب می‌شود. گریه‌م.

خبری که هیچ‌وقت دوست نداشتم بشنوم!

علی اصغر جعفریان



انگار دیوارهای هنرستان دور سرم می‌چرخد. هنرستان بدون حاج محمود را نمی‌توانم تحمل کنم. نمی‌توانم یک جا بند شوم. آخر مگر می‌توانم نبودن دلیم را در وجودم پاور کنم؟ همراه علیرضا انصاری کلام و حسن شجاعی* دو هم‌کلاسی و دو دوست نزدیکم به خانه حاج محمود می‌رویم. خانه‌شان در شرق تهران است. خیابان ۱۷ شهریور. دلیم می‌گیرد. همه‌جا سکوت است. مظلومیت حاج محمود در آن لحظات هم حس می‌شود. انگار در محله‌شان تیز مظلوم و غریب است؛ چون محله سوت و کور است. چند عکس و پارچه توشه و اعلامیه را به در و دیوار کوچک و خیابان می‌زنیم. جلوی در محمد آقا دست به کمر زده و با درد ایستاده است. محمد آقا برادر کوچک حاج محمود است. او چند روز قبل از پیش حاج محمود آمده است. خودش در عملیات زخمی شده و تازه از بیمارستان مرخص شده است. به زحمت راه می‌رود. معلوم است درد شدیدی دارد ولی به رویش نمی‌آورد. لبخند معنی‌داری بر روی لبانش دارد.



او برادرش را خیلی دوست داشت و او را معلم خود می‌دانست. می‌دانم در دلش چه غوغایی است. شاید برای روحیه دادن به پدر و خواهرانش لبخند می‌زند و آرام است. حاج محمود مادرش را سال‌های پیش از دست داده بود. محمد همیشه برای ما خلاصه‌ای از حاج محمود بود. پدر حاج محمود خیلی ناراحت است. گریه می‌کند. از بی‌قراری‌اش به خوبی می‌توان عمق علاقه و محبتش را به حاج محمود فهمید. قرار شد فردا پیکر پاک استاد شهیدمان ابتدا در این محله و بعد در هنرستان - در غرب تهران، یعنی محله هفت‌چنار خیابان حسام‌الدین - تشییع شود. در راه خانه به یاد دوستان و هم‌زمان حاج محمود که در جبهه و همچنان در عملیاتند می‌افتم. جنگ سختی در جبهه شلمچه در جریان است. انگار با تمام عملیات‌های گذشته متفاوت است. آتش دو طرف سنگین است و ما شهدای زیادی داده‌ایم. دلیم برای دوستانم می‌گیرد. نگران‌شان هستم. بخصوص حالا که حاج محمود پیکر کشیده است می‌ترسم آن‌ها هم آماده پرواز شوند.

هاشورایی برپاست

چهارشنبه ۲۶/۱۰/۱۳۶۵

ساعت ۸ صبح در حیاط هنرستانم. امروز برای هنرستان شهید شماره ۲ روز بسیار مهمی است. روزی تاریخی است. روز تشییع پیکر بهترین معلم هنرستان است. معلمی که بچه‌ها دیگر نظیرش را نخواهند دید. حیاط هنرستان، جلوی در ورودی در خیابان جمعیت منقلب موج می‌زند. همه به همدیگر تسلیت و تیریک می‌گویند. چشم‌ها گریانند. آمبولانس پیکر مطهر استاد را می‌آورد. تابوت پهن‌چیده در پرچم سه رنگ کشور عزیزمان بر سر نوک انگشتان شاگردانش بال می‌گشاید.

پرواز می‌کند. یعنی درون این تابوت استاد شهید حاج محمود موافق آرام خوابیده است؟ یعنی روح لطیف الهی و ملکوتیش اینک، در جوار مولایش امام حسین، علیه‌السلام، در آرامش است و در نزد پروردگار متنعم‌ست؟ این همان حاج محمودی است که هر وقت یا آن موتور یاماهاهای آبی رنگش وارد هنرستان می‌شد طولی نمی‌کشید تعداد زیادی از بچه‌ها دورش را می‌گرفتند، او با همه مهربان بود. یادش بخیر. لبخند لحظه‌ای از لبانش محو نمی‌شد. تابوت را در وسط حیاط هنرستان بر زمین می‌گذارند. شاگردان و دوستان تابوت حاج محمود را چون نگینی در بر می‌گیرند. اینجا دیگر نیاز به مداحی و خواننده ندارد. هر کس خودش مداحی می‌کند. باران اشک بی‌اختیار از چشمان همه سرازیر است. عده‌ای بر سر و روی خود می‌زنند. مادر شهیدی ناله‌کنان خود را به تابوت می‌رساند و تابوت را به آغوش می‌کشد و فریاد می‌زند تو مادر نادری من امروز برات مادری می‌کنم. من مادرت می‌شوم و یرلیت اشک می‌ریزم. خاتواده شهدای مدرسه داغشان تازه می‌شود. طوری گریه می‌کنند تو گویی یک یار دیگر عزیزشان را از دست داده‌اند. معلوم نیست حاج محمود یا دل این جماعت چه کرده است که این‌گونه برایش بی‌قراری می‌کنند و دلشان به این زودی برایش تنگ شده است. در حیاط هنرستان غاشورایی برپاست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. حسین مختار که بعد از رفتن حاج محمود بی‌قرار بود در عملیات نصر چهار به شهادت رسید و به استاد شهیدش پیوست.
۲. حسن شجاعی یکی از شاگردان حاج محمود موافق پس از یک سال در عملیات نصر چهار شهید شد.
۳. محمد موافق فرمانده گردان مسلمانین عقیل لشکر ۱۰ سیدالشهدا، برادر کوچک حاج محمود موافق بود که تصاب دوری برادر را نیاورد و در عملیات نصر چهار به شهادت رسید.





چگونه این کشتی را از طوفان‌ها و گرداب‌ها بگذرانیم؟ بسیج و بسیجیان عاشورا

دکتر محمدرضا سنگری
سرمد مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی

در رزمگاه داغ عاشورا، شاهد حضور پیران، جوانان و حتی کودکانی هستیم که دشوارترین لحظه‌ها و صحنه‌ها را تاب می‌آورند و در تشنگی، تمسخر، محاصره و هجوم تیر و شمشیر و دشنه و دشنام می‌ایستند و عاشقانه و عارفانه از «امام»، دین و آرمان الهی خود دفاع می‌کنند. برخی از این یاوران و اصحاب حسینی که آن‌ها را بسیجیان عاشورا می‌توان نامید هفت ساله‌اند: مانند سعید بن ابی عقیل، برخی یازده ساله: مانند عمرو بن عبیده و عبدالله بن حسن، و برخی سیزده تا هجده ساله‌اند: مانند قاسم بن الحسن و حسن مثنی.

این کودکان و نوجوانان عاشورا، در کنار پیران و جوانان و یاران میان‌سال، حماسه عظیم عاشورا را رقم زدند که مصباح هدایت و سقینه نجات همه عصرها و نسل‌ها بوده و هست و بسیجیان امروز اگر برای گذر از تاریکی «چراغ» می‌خواهند و برای گذر از طوفان‌ها و گرداب‌ها «کشتی»، باید به همان‌ها اقتدا کنند.



اگر قرار باشد تنها چند ویژگی شاخص عاشوراییان «دیروز» را برای بسیجیان امروز برشماریم، به این ویژگی‌ها می‌توان اشاره کرد:

● روشن بینی و بصیرت

وقتی امام حسین در شب عاشورا به یارانش فرمود: من بیعت را از شما برداشتم بروید و جان از خطر برهاتید آنان گفتند: «انا علی نیاتنا و بضائرتنا ما با انگیزه‌های بزرگ و بصیرت بزرگ به این میدان آمده‌ایم» معنای این بصیرت و روشن بینی چیزی نیست جز اینکه - تو را خوب می‌شناسیم و می‌دانیم با چه کسی هستیم و برای چه کسی جان فشانی می‌کنیم:

- راه را می‌شناسیم و خوب می‌دانیم در چه راهی قدم گذاشته‌ایم:

- دشمن را می‌شناسیم و با انگیزه‌ها و اهداف او آشنا هستیم:

- خود را می‌شناسیم و «خود» پاکیزه و رها از دلیستگی‌ها را به میدان آورده‌ایم:

- فرجام و پایان راه را می‌دانیم و به پاس رسیدن به آن فرجام شمرین و شکوهمند جان می‌بازیم.

پس بصیرت، امام‌شناسی، راه‌شناسی، دشمن‌شناسی، خودشناسی و فرجام‌شناسی است و بسیجی امروز که گام بر مسیر یاران عاشورا می‌گذارد، باید بصیر و روشن بین باشد و با همین زاد و ره توشه در مسیر انقلاب گام بردارد.

● خودسازی و تهذیب نفس

امام در روز تاسوعا، وقتی شمرین ذی‌الجوشن قصد شروع جنگ و حمله به خیمه‌های امام را داشت، برادرش ابوالفضل العباس را فرستاد که برو و از

دشمن امان بگیر و بگو: انا احب الصلوة و تلاوة القرآن و كثرة الدعاء و الاستغفار من شقیة نماز و تلاوت قرآن و قراواتی دعا و استغفار هستم.

این زمزمه‌های عاشقانه جان را می‌پرورد، روح را صیقل می‌دهد و انسان را سیکندیل و سیکبار می‌سازد تا برای پروازهای بلند آماده شود.

یاران امام از معیر ذکر و استغفار و زمزمه و ائس با قرآن به چنین کمال و عظمتی رسیدند که صیوری و شکیب در آزمون‌های سخت را می‌توانستند. بسیجیان امروز نیز باید اهل تهذیب، خودسازی، ائس با قرآن و ذکر و خلوص و مناجات باشند.

● تمرین و ممارست و پروه‌گی جسمی، فکری و روحی

در توصیف یاران امام عاشورا نوشته‌اند که وقتی در میدان رجز می‌خواندند و می‌جنگیدند دشمنان چون روبه‌کنان از روبه‌رویشان می‌گریختند و گاه با سنگ‌باران از دور و پرتاب تیر یاران رای به شهادت می‌رساندند. این ایستادگی و شکیب در مقابل تشنگی، تمسخر و خنده و قهقهه دشمنان و جنگیدن در مقابل سپاهی که نسبت آن با یاران امام حسین (ع) ۱ به ۲۸۵ بود (یعنی در مقابل هر یک نفر از یاران امام ۲۸۵ نفر آن هم با تمام تجهیزات و امکانات صف بسته بودند)، نیازمند تمرین و پروردگی فراوان است.

همین است که رهبر بسیجیان انقلاب، مقام معظم رهبری، ورزش، تهذیب و مطالعه را سه عنصر لازم برای جوان و نسل بسیجی امروز می‌داند.

کسب این سه ویژگی بخشی از عناصر و وجوه ممتاز وجودی یاران

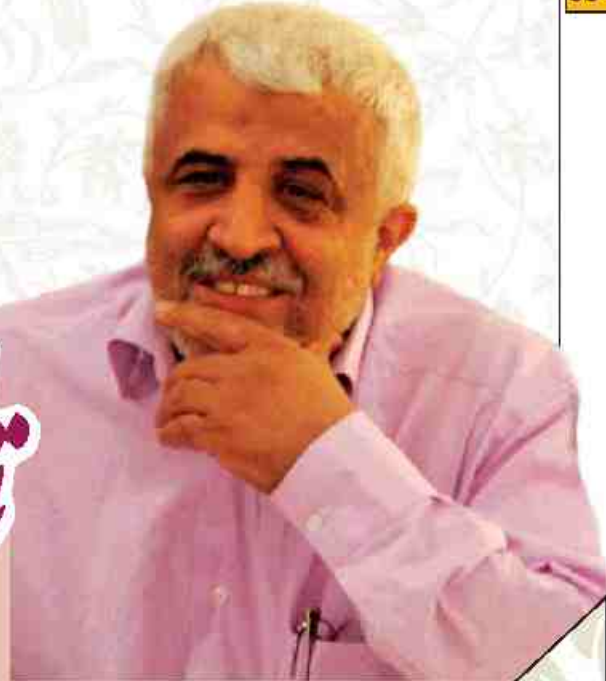
بسیجیان امروز نیز باید اهل تهذیب، خودسازی، ائس با قرآن و ذکر و خلوص و مناجات باشند

عاشوراست و بسیجیان که تمام افتخارشان همین رهپویی و سلوک در راه امام عاشورا و اصحاب حسینی است باید آراسته به چنین ویژگی‌هایی باشند، یادمان باشد عصر ظهور، کاملاً شبیه عاشوراست و امام زمان به یارانی از جنس عاشورا نیازمند است و ما که «شتاب و تعجیل» برای ظهور را با «عجل علی ظهورک» همواره تکرار می‌کنیم باید جان و جهان خود را به این قضایا بیاراییم تا در هنگامه ظهور بتوان و امکان حضور در جبهه مولای عدالت‌گستر و منقّم خون مظلومان عاشورا را کسب کنیم.

دیروز و امروز بسیج،
در گفت و گو با سردار گلعلی بابایی
پژوهشگر و نویسنده بسیجی

سید حسین امامی

تاریخ آینه ای است برای آینده



اشاره

گلعلی بابایی، متولد هفتم مهر ۱۳۳۹ روستای یزار از توابع شهرستان جالوس است. وی از جمله رزمندگان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) است که پس از پایان جنگ، رسالت خود را به عنوان نویسنده، یا ثبت و ضبط خاطرات و تجلی بخشیدن به صحنه های حماسی دفاع مقدس دنبال کرده است. کتاب هایی چون «نقطه رهایی»، «غزیت هور»، «از الوند تا قراویز»، «حکایت مردان مرد»، «فقتوس فانج»، «شپردهای جنوب اهواز»، «همبای صاعقه»، «ضربت متقابل»، «بهار ۸۲»، «در هاله ای از غبار»، «ماه همراه بچه هاست»، «راز آن سناره»، «کالک های خالی» و... از جمله آثار منتشر شده وی هستند. در گفت و گو با بابایی، ابعادی از نقش بسیج در جامعه دیروز و امروز بررسی شد که اکنون از نظر شما می گذرد:

● وقتی صحبت از بسیجی می شود، چه رفتاری برای شما که خودتان بسیجی بوده اید مورد انتظار است؟ آیا در ذهن جوان امروزی هم همان رفتاری قابل تصور است که در ذهن نسل یابی مانده از آن روزها بوده است؟ اگر متفاوت است لطفاً درباره دلایل آن هم توضیح دهید.

○ بسیج یعنی ایجاب جهش و هیجان برخاسته از یک ایدئولوژی در جامعه. بسیج عمومی هیجان و جهش عمومی برای رسیدن به هدفی خاص است. در طول انقلاب اسلامی ایران، اتفاقات مهمی افتاد که بسیج توانست خود را در صحنه عمل نشان دهد که مهم ترین آن درگیری های اوایل انقلاب و بعد از آن هم دوران دفاع مقدس بود که هشت سال طول کشید. در خلال این اتفاقات، بسترهای مناسبی ایجاد شد برای اینکه بسیج بتواند خود را نشان دهد و این تعبیر زیبا را بگیرد که «بسیج مدرسه عشق است».

پاسخ به این سؤال که آیا با بیان عنوان بسیج در ذهن جوان های امروز، همان مفهومی که در ذهن جوان های دهه ۶۰ تداعی می شد، تداعی می شود یا نه؛ باید گفت همه آن هایی که به نظام مقدس جمهوری اسلامی اعتقاد دارند و در این کشور زندگی می کنند، بسیجی هستند؛ چرا که بسیجی نه لباس خاصی دارد و نه شکل و شمایل خاصی. در حقیقت، تمامی افراد جامعه را می توان بسیجی نامید. نسل امروز جامعه با توجه به اینکه اهدافی را امتیاز با زمان، برای خودش تعیین کرده و براساس آن حرکت می کند، به نوعی راه همان بسیجیان نسل اول انقلاب را ادامه می دهد. در یک دوره ای جنگ در این کشور وجود داشت و دفاع از کشور حرف اول را می زد، اما اکنون در زمینه های دیگری مثل عرصه های علمی یا ورزشی جهان، زمینه هایی وجود دارند که می توانند میدانی برای نشان دادن

همه آن‌هایی که به نظام مقدس جمهوری اسلامی اعتقاد دارند و در این کشور زندگی می‌کنند، پس چرایی که بسیجی نه لباس خاصی دارد و نه شکل و شمایل خاصی

کنیم، اکنون به دنبال این هستیم که بتوان روش بسیجی بودن و روحیه بسیجی را در جامعه جهانی گسترش داد. اکنون مشاهده می‌کنیم ورزشکاران زن ایرانی با حجاب اسلامی در سکوهایی قهرمانی می‌ایستند و حتی شرط حضورشان در عرصه‌های جهانی را این قرار می‌دهند که باید با حجاب باشند، می‌گویند اگر اجازه ندهید یا حجاب وارد مسابقات شویم، از گرفتن مدال هم می‌گذریم. این روحيات برگرفته از همان روحیه‌ای است که در جامعه بسیج وجود داشته و به همه اقشار جامعه انعکاس داده شده است.

• ویژگی‌های فرهنگ جاری میان بسیجیان چیست و زمینه‌های پیدایش و قوام این فرهنگ چیست؟

آنچه که از مطالعه سیره بسیجیان شهید، درمی‌یابیم همین این حقیقت مهم است که اصل و میثابی که در زندگی بسیجیان وجود داشته و سرلوحه زندگی آن‌ها قرار گرفته، ایثار و از خودگذشتگی بوده و همین امر باعث شد که آن‌ها در جامعه به‌عنوان قشر محبوب در نزد اکثریت مردم جلوه کنند. البته این امر میسر نشد، مگر با اهدای خون و شهید دادن‌های زیاد. نهایت ثمره این خون‌دادن‌ها و رشادت‌ها و ایثارگری‌هایی که بسیجیان در کنار دیگر قوای مسلح داشتند این بود که جنگی را پس از هشت سال دفاع جانانه به پایان برسانند که برخلاف دیگر جنگ‌های تاریخ ایران، یک وجب از خاک این کشور هم به دست دشمن نیفتاده باشد. حاصل کار اینکه فرهنگ بسیجی بر پایه بصیرت و از خودگذشتگی و ایثارگری و شهادت‌طلبی استوار است.

• یکی از ویژگی‌های بسیجیان، دوستی‌ها و رفاقت‌های میان آن‌ها بود. آن‌ها وقتی همدیگر را برای اولین بار هم می‌دیدند، طوری رفتار می‌کردند که گویی رفقای چندین ساله هستند. به نظر شما عامل باگرفتن این احساس رفاقت‌ها و تداوم آن‌ها در دهه ۶۰ چه بود؟

• ببینید آن روزها جمع‌ها و محافلی در جبهه و پشت جبهه وجود داشت که الحمدلله امروزه هم وجود دارد، به اسم پایگاه‌های بسیج که خاستگاه اصلی آن‌ها در مساجد بود. آن زمان افرادی که در تهران و یا در شهرها و حتی روستاها زندگی می‌کردند، پاتوق‌هایی مثل همین پایگاه بسیج داشتند که در آنجا تجمع می‌کردند و به جبهه اعزام می‌شدند. همین جمع‌شدن‌ها و دور هم بودن‌ها، نوعی اخوت و برابری و نزدیکی میان آن‌ها ایجاد می‌کرد. علاوه بر آن افرادی هم بودند که در جبهه‌ها مدت زمان طولانی و در فضایی صمیمی کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. آن‌ها در بدترین و سخت‌ترین شرایط، یار و مؤنس هم بودند. یعنی با خوشی‌های همدیگر خوش بودند و با تلخی‌های همدیگر تاراحت می‌شدند. این عوامل باعث می‌شد تا انس و الفت و علاقه زیادی بین آن‌ها ریشه بدواند و حتی سال‌ها بعد

قابلیت‌ها و توانایی‌های بسیج باشند. حضور در این عرصه‌ها ثابت می‌کند که بسیجی هست و زمان و مکان نمی‌شناسد.

• یعنی به شکلی بسیجی مفهوم عام‌تری پیدا کرده است و در شکل‌های مختلف می‌تواند بروز پیدا کند؟

• بله، به نوعی همه اقشار کشور بسیجی هستند. چه کسی که کارمند است، چه کسی که کشاورز است و چه کسی که کارگر است و یا کسی که دانش‌آموز است؛ همه بسیجی هستند. شاید به همین دلیل باشد که اکنون به شکل سازمانی بسیج اقشار، بسیج عشایر، بسیج هنرمندان، بسیج کارگران، بسیج دانشجویان و بسیج دانش‌آموزی وجود دارند، یعنی بسیج هست و همه‌جا هم خواهد بود، بسیج یعنی کل ملت ایران.

• این تغییر در تعریف و شکل بسیج است. تغییر هویت که نیست. یعنی روند تغییر تعریف بسیج یک روند مثبت بوده است. آیا روند منفی هم داشتیم؟

• در هر تشکیلات، سازمان و جامعه‌ای مثبت و منفی وجود دارد. نمی‌توان به‌طور مطلق ادعا کرد که همه مظهر و پاک بودند. در تشکیلاتی به این گستردگی که اقشار مختلفی از افراد جامعه، اعم از تحصیل کرده‌ها، کم‌سوادها، اصناف و مشاغل مختلف در آن حضور دارند، هر اتفاقی ممکن است بیفتد. یعنی هم نکات مثبت و هم منفی داشته باشد. ولی قطعاً آن چیزی که در بسیج برتری دارد نقاط مثبت است و آن چیزی که در ذهن جامعه و تاریخ می‌ماند، نقش برجسته بسیجیان است که برای حفظ دستاوردهای این انقلاب واقعاً زحمت کشیدند.

• به نظر شما آیا به شکل‌های مختلف استفاده ایزاری از این عنوان شده است؟

در هر ارگان یا نهادی ممکن است کج سلیقه‌هایی وجود داشته باشد. ممکن است مسئولی در جایی، از عنوان بسیج به قول شما، استفاده ایزاری کرده باشد، ولی عامه مردم و عامه بسیجیان از این تهمت به دور هستند که از آن‌ها استفاده ایزاری شده باشد. شرط اصلی آن‌ها برای ماندن در لباس بسیج یا در کسوت بسیجی این است که می‌خواهند حافظ کشور، ولایت و مملکت باشند. حالا ممکن است در بعضی جاها اتفاق‌هایی هم افتاده باشد که مردم فکر کنند، از بسیج استفاده ایزاری شده است. تأکید می‌کنم این اتفاقات در جامعه ما خیلی نادر است.

• با توجه به اینکه هدف بسیج را مطرح کردید، اکنون با روند فراگیر تر بسیج که به شکل‌های مختلف ظهور کرده است، آیا در اهداف هم تغییری ایجاد شده است؟ آیا اهداف بسیج هم عام‌تر شده است؟

• یللا! وقتی در جامعه‌ای زندگی می‌کنید که با سیاست‌های روز دنیا پیش می‌رود، مجبور هستید که سیاست‌های داخلی خود را با سیاست‌های دنیا تطبیق بدهید. اگر زمانی فقط به این فکر بودیم که تنها در جنگ و دفاع از کشور بسیج را وارد عمل



از عشق و محبت و دوستی در مدرسه، دانشگاه و در هر جای دیگری که این گونه تجمعات وجود دارد، به وجود آوریم. مهم دوستی‌های خالصانه است که به دور از هر گونه ریا و چیزهای ساختگی باشد.

● آیا رفتار بسیجی فقط متعلق به زمان جنگ بود و یا امروز هم می‌توان این رفتارها را داشت؟

در رفتار بسیجی، رفتاری غیرعادی نبود که امروزه بتوان آن را در جامعه احیا کرد. همان رفتاری را که بسیجی در چپه و جنگ داشت، امروزه هم می‌توانیم در جامعه داشته باشیم، چون این رفتار امر خارق‌العاده‌ای نبود. فقط اخلاص و پاکی‌هایی بین بسیجی‌ها وجود داشت که این رفتار را ماندگار کرد و باعث تمام آن شد. این رفتار و اخلاق حسنه الان هم می‌تواند در جامعه تداوم داشته باشد، مخصوصاً در محیط‌های مدرسه، تاریخ‌آئینه‌ای برای آینده است. این آئینه نشان می‌دهد که گذشته ما، گذشته‌های سرشار از نقاط مثبت بوده است. ما باید این برجستگی‌های اخلاقی را در جامعه امروز گسترش بدهیم و از آن‌ها برای هدایت نسل‌هایی که در اختیارمان هستند مثل دانش‌آموزان، دانشجویان و اقشار مختلف جامعه استفاده کنیم. به فرمایش مقام معظم رهبری: «همه ملت ایران بسیجی هستند» شاید این افراد لباس یا کارت بسیجی نداشته باشند، ولی در حقیقت همه آن‌ها بسیجی‌اند.

● شرایط جنگی اقتضا می‌کرد فرهنگ نوع دوستی و ایثار، یعنی دیگران را بر خود مقدم داشتن، نمود بیشتری داشته باشد شاید اکنون این خصلت‌ها کمتر شده است!

○ بعضی از خصلت‌ها یا توجه به شرایط، زمینه بروز پیدا می‌کنند. همان‌طور که عرض کردم: در شرایط جنگی دوستی‌ها خیلی عمیق و خالصانه بوده است. تاحدی که وقتی شیمیایی می‌زدند، فردی که ماسک داشت، همین که می‌دید دوست هم‌رزم او ماسک ندارد، ماسک خودش را به او می‌داد، یعنی در خود این قدر گذشت و فداکاری می‌دید که این کار را انجام دهند. یا مثلاً در محاصره‌های قرار می‌گرفتند و شرایط به گونه‌ای پیش می‌رفت که آب و آذوقه تمام می‌شد، کسی

از جنگ هم ادامه پیدا کند، طوری که الان می‌بینیم بسیجیانی که در سال‌های جنگ یا هم در چپه بودند، تجمع‌هایی دارند و مثلاً ماهی یک‌بار و کمتر یا بیشتر دور هم می‌نشینند و با هم صحبت می‌کنند، اکنون هر کدامشان فرزندان بزرگ و عروس و داماد و نوه دارند، ولی ارتباطشان را از دست ندادند. این تجمعات و هم‌نشینی‌ها با روابط موجود در مدارس و دانشگاه‌ها قابل مقایسه نیست. هر کسی ممکن است چندسالی در دوران دانش‌آموزی یا دوران دانشجویی یا فرد یا افرادی هم‌کلاسی بوده باشد، ولی به محض اینکه سال تحصیلی تمام می‌شود، اکثر آن‌ها متفرق می‌شوند و به ندرت پیدا می‌شوند افرادی که بعد از این دوران یا هم ارتباط داشته باشند. ولی در چپه این‌گونه نبود. افرادی که چه در پایگاه‌های بسیج و چه در عملیات‌های مختلف کنار هم بودند، آن قدر علقه‌شان عمیق و عشق‌شان به همدیگر پایدار بود که هنوز بعد از ۲۵-۳۰ سال، سعی می‌کنند این ارتباط‌ها را با هم داشته باشند. شاهد هستم در لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) که بیش از ۱۵ گردان داشت، اکنون رزمندگان هر کدام از این گردان‌ها، تجمعی دارند به اسم هیئت گردان که هر از چندگاهی دور هم جمع می‌شوند. این بچه‌ها هدفشان بیشتر این است که همدیگر را ببینند، پایداری در دوستی و رفاقت بین آن‌ها نشان می‌دهد که این دوستی‌ها برگرفته از همان عشق و علاقه خالصانه و صافی است که بین بسیجیان وجود داشته و دارد.

شهید یزرگوار احمد امینی که خود تیز معلم بود، در وصف این دوستی‌ها می‌گفت: «دوستی‌های ما حجاب الفاظ را دریده، چرا که الفاظ وسیله‌ای هستند برای جلب دوستی‌ها، در حالی که دوستی ما، در اوج خود بود و احتیاجی به الفاظ، جهت تحصیل آن نبود.» به هر حال، اگر ما بتوانیم روش و مسلک بسیجی‌ها را در جامعه گسترش بدهیم، می‌توانیم از این امتیاز استفاده کنیم و دوباره محیط‌هایی سرشار

**تاریخ آئینه‌ای
برای آینده است
این آئینه‌نشان
می‌دهد که گذشته
ما، گذشته‌ای
سرشار از نقاط
مثبت بوده است.
ما باید این
برجستگی‌های
اخلاقی را در
جامعه امروز
گسترش بدهیم**



که آب کمی در قمقمه خود داشت، آن را به دوستانش می‌داد تا بنوشند. شاید شما هم آن خاطره را شنیده باشید که در یکی از عملیات‌ها، (همانند واقعه‌ای در یکی از جنگ‌های صدر اسلام) یچه‌های رزمنده در محاصره قرار گرفتند طوری که آب و دیگر مایحتاج آن‌ها تمام شده بود. فقط یک نصفه قمقمه آب داشتند. آن را دادند تا مجروحانی که در محاصره قرار داشتند بنوشند و جانی بگیرند. اما آن‌ها هم هر کدام به دیگری تعارف کردند و از آن آب نخوردند و تعدادی از آن‌ها از شدت مجروحیت و تشنگی به شهادت رسیدند.

این خاطره دارای پیام‌های زیادی برای ماست. اینکه باید زمینه‌ی بروز خصلت‌های انسانی پیش بیاید تا آن خصلت‌ها نمود پیدا کنند.

شاید در حالت عادی این خصلت‌ها در ما بروز نکنند. در جامعه امروز خودمان می‌بینیم بسیاری از جوانانی را که به ظاهر در خط بسیج نیستند، ولی وقتی بحث نظام یا پای حفاظت از دستاوردهای انقلاب پیش می‌آید، به میدان می‌آیند، مثلاً در راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن و... که به نوعی دفاع از نظام به حساب می‌آید، جوانانی می‌آیند که ظاهر مثبتی ندارند و در شرایط عادی چنین کسی را در بیرون در خیابان ببینید فکر نمی‌کنید که او این کاره است. اما در شرایط حساس این افراد طوری وارد عرصه می‌شوند و از نظام و انقلاب و ولایت دفاع می‌کنند، که انگشت به دهان می‌ماند. انجام این کارها بستگی به یستر دارد، اگر یستر فراهم شود، شاهد حضور جوانان خواهیم بود. شاید زمانی جنگ این یستر را ایجاد کند، شاید زمانی زلزله این یستر را ایجاد کند. در زلزله یم و اردبیل مردم برای خون دادن و دادن کمک‌های دیگر پیش قدم می‌شدند. این‌ها همه بستگی به شرایط دارد. شرایط ایجاد می‌کند که در بعضی از زمان‌ها چنین اتفاق‌هایی بیفتد.

● بسیج در یک سازمان یا وزارتخانه علمی مانند آموزش و پرورش چگونه باید سازماندهی شود؟

همان‌طور که بسیج در همه اقشار سازماندهی شده است، در میان دانش‌آموزان هم تشکیلاتی به نام بسیج دانش‌آموزی وجود دارد. اینکه چگونه و چقدر می‌توانیم از این یستر برای هدایت دانش‌آموزان به سمت تفکر بسیجی استفاده کنیم، بستگی به عملکرد مسئولان بسیج دانش‌آموزی و آموزش و پرورش دارد. یک وقتی هست که ما با رفتار خودمان باعث می‌شویم که فرهنگ و تفکر بسیجی انتقال پیدا کند، اما زمانی یا جزوه، موعظه، کتاب و فیلم این کار را انجام می‌دهیم. در هر حال امکانات و فضای موجود در آموزش و پرورش بسیار عظیم است و اگر به تاریخ و گذشته مراجعه کنیم، متوجه خواهیم شد که در طول هشت سال دفاع مقدس بار سنگین جنگ بر دوش دانش‌آموزان قرار داشت. اگر در یک گردان رزمی که می‌خواست عملیات کند، آمار می‌گرفتند از سیصد نفر، حداقل دویست نفر

دانش‌آموز بودند. دانش‌آموزان عزیز در آن مقطع حساس این رسالت را انجام دادند و از عهده‌اش به‌خوبی برآمدند، اکنون ما می‌توانیم این یستر را ایجاد کنیم که اگر خدای نکرده، شرایط مشابهی پیش آمد و یا حوادث غیرمترقبه‌ای در کشور حادث شد، بتوانیم از توان و قابلیت بسیج به نحو احسن استفاده کنیم. میزان استفاده برمی‌گردد به آموزه‌هایی که در طول سال از طریق اردوهای جهادی، اردوهای راهیان نور و در خلال دیگر فعالیت‌ها به دانش‌آموزان دادیم. شرط اصلی هم این است که این اردوها هدفمند باشند و نتیجه‌ای داشته باشند. متأسفانه طی سال‌های گذشته در ارتباط با راهیان نور دانش‌آموزی، چنین چیزی را مشاهده نکردیم. بارها اتفاق افتاد که دوستانی از خرمشهر یا آبادان و اهواز تماس گرفتند و از حضور راهیان نور دانش‌آموزی در این شهرها و کارها و اقداماتشان انتقاد داشتند. آن‌ها می‌گفتند: دانش‌آموزان را از سراسر کشور اعزام می‌کنند اما چون محافظت و هدایت کم است به همین خاطر، نه تنها دانش‌آموز چیزی از جنگ و دفاع مقدس نمی‌فهمد، بلکه بدآموزی‌های دیگری هم نصیب‌اش می‌شود. مهم این است از فرصتی که به‌عنوان بسیج دانش‌آموزی داریم، چگونه استفاده کنیم. باید هم از شعار دور باشیم و واقعیت‌ها را به آن‌ها نشان دهیم و بفهمانیم. و هم اینکه پیشینه افتخارآمیز آن‌ها را به رخ دانش‌آموزان بکشیم. به دانش‌آموزی که بر روی نیمکت مدرسه نشسته، بفهمانیم که قبل از تو در این کلاس مثلاً پنج دانش‌آموز یا معلمشان به اتفاق هم به جبهه رفتند و شهید شدند. این مسئله در او ثرور مقدسی ایجاد می‌کند. خیلی از مدارس هستند که اصلاً نمی‌دانند چند نفر از دانش‌آموزان آن‌ها شهید شده‌اند. یکی از رسالت‌های آموزش و پرورش این است که بر روی در اصلی هر کدام از مدارس و دبیرستان‌هایش، عکس‌های شهدا را با پیشینه و تاریخچه زندگی‌شان بزنند تا دانش‌آموز امروزی بداند روی نیمکتی نشسته که قبل از او چندین شهید روی آن نشسته بودند، یک سری از احوالات شهدا بیان شود تا دانش‌آموزان درس بگیرند. به‌نحوی که دور از شعار هم باشد به محصل امروزی یادآور شویم، بودند دانش‌آموزانی که به سن پانزده سالگی هم ترسیده بودند ولی در عملیات‌ها کارهایی می‌کردند که بزرگ‌ترها هم از عهده انجام آن کارها بر نمی‌آمدند.

ممکن است سؤال شود که چرا این یچه‌ها بیشتر از دیگران رشادت نشان می‌دادند. پاسخ این است که از آنجا که این عزیزان به‌دلیل اقتضای سنشان خیلی از وابستگی‌های دنیایی را نداشتند به‌همین خاطر در جنگ‌ها رشادت و شجاعت بیشتری از خود نشان می‌دادند. به‌عبارت ساده‌تر جدا شدنشان از زمین خیلی راحت‌تر بود. اگر بتوانیم این‌ها را به نسل امروز خوب و درست انتقال دهیم، می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم.

یکی از رسالت‌های آموزش و پرورش این است که بر روی در اصلی هر کدام از مدارس و دبیرستان‌هایش، عکس‌های شهدا را با پیشینه و تاریخچه زندگی‌شان بزنند تا دانش‌آموز امروزی بداند روی نیمکتی نشسته که قبل از او چندین شهید روی آن نشسته بودند



وبگاه‌ها

مقاله

برویژه کوزلو

- پایگاه امام جعفر صادق (ع)
- پایگاه شهید کاظمی
- پایگاه شهید صادقی مقدم
- پایگاه شهید زالی
- پایگاه شهید اژه‌ای
- پایگاه شهدای گمنام
- پایگاه شهید باهنر
- پایگاه شهید مقتح
- پایگاه شهید مصطفی یناء
- پایگاه پیامبر اعظم (ص)
- پایگاه شهید حاج همت
- پایگاه امام علی (ع)
- پایگاه حمزه سیدالشهدا
- پایگاه دانشگاه فرهنگیان

اشاره

امروزه با تحولات حوزه فناوری اطلاعات، شبکه جهانی اطلاع‌رسانی گسترده‌تر، مؤثرتر و پیچیده‌تر از هر زمانی شده است. به تعبیر دیگر، فضای دیجیتال، همه محدودیت‌های زمانی و مکانی را از میان برداشته و مخاطبان را در دنیای صفر و یک، در برابر میلیون‌ها موضوع و متن و تصویر قرار داده است.

«پسیج» نیز، به عنوان یکی از پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی برآمده از انقلاب اسلامی ایران، در بین هزاران هزار موضوع امروزی، بخشی از دنیای وبگاه‌ها را به خود اختصاص داده است.

در این نوشتار، تلاش شده است، به اختصار، برخی از مهم‌ترین وبگاه‌های مرتبط به موضوع پسیج معرفی شود.

وبگاه مرکز پسیج فرهنگیان

<http://mbfs.cbo.ir/main>

این وبگاه، مشتمل بر اخبار علمی، فرهنگی و رویدادهای وزارت آموزش و پرورش است. این اخبار به صورت خبرهای کوتاه و در بخش نخست با عنوان سخن روز درج می‌شوند، انتصاب‌ها و ایلاخ‌ها در حوزه ستادی از مطالب قابل توجه در متن وبگاه می‌باشد. گالری تصویری، گالری صوتی و همچنین یادداشت، مقالات و خواندنی‌ها از بخش‌های پرمحتوا و قابل توجه این وبگاه به‌شمار می‌رود. در صفحه نخست این وبگاه فهرستی از پیوند (لینک)‌های پایگاه‌های پسیج وابسته به وزارت آموزش و پرورش به شرح زیر درج شده است.

- پایگاه شهید رجایی
- پایگاه شهید شهسواری
- پایگاه شهید موسوی
- پایگاه شهید بهشتی
- پایگاه شهدای معلم

وبگاه سازمان پسیج فرهنگیان

<http://cbo.ir/?q=node/387>

وبگاه سازمان پسیج فرهنگیان، تحت مدیریت و هدایت پسیج وزارت آموزش و پرورش به فعالیت‌های فرهنگی منطبق با برنامه‌های پسیج می‌پردازد. این وبگاه مشتمل بر بخش‌هایی چون پسیج علمی، پسیج ورزشی، پسیج فرهنگی و پسیج سیاسی است. در بخشی از این وبگاه «تشریح ماهانه پسیج فرهنگیان» تحت همین عنوان درج شده است. این بخش مشتمل بر اخبار علمی، فرهنگی هنری و... است که به صورت نشریه الکترونیک منتشر می‌شود. از دیگر بخش‌های ویژه این وبگاه می‌توان به: پسیج / آموزش و پرورش / سبک زندگی / جنبش نرم‌افزاری / تمدن نوین اسلامی اشاره کرد. همچنین خواندنی‌ها / روان‌شناسی تربیتی / معرفی نرم‌افزارهای آموزشی / گنجینه صوتی / آلبوم تصاویر / کتابخانه / دانلود و معرفی کتاب از دیگر بخش‌های قابل توجه این وبگاه است.

وبگاه سازمان پسیج مستشرقین

<http://basij.ir/main>

پایگاه اینترنتی پسیج (basij.ir)
پایگاه اینترنتی پسیج به منظور دستیابی به اهداف ذیل راه‌اندازی گردیده است:
۱. حضور فعال و مؤثر پسیج در فضای مجازی برای مقابله با جنگ نرم دشمن.

10101101010110

11001

001010100101

11010

11001

001010100101

0101010



- ایجاد مینای پژوهشی برای فعالیت‌های بسیج:
- مطالعه و انجام تحقیقات کاربردی و توسعه‌ای در زمینه‌های علوم انسانی، دفاعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی:
- افزایش توان علمی - پژوهشی بسیجیان برای ایفای نقش در پیشبرد علم و پژوهش کشور:
- ایفای نقش بسیج در تولید علم و جنبش نرم‌افزاری:
- اطلاع‌رسانی علمی، تخصصی و پژوهشی در بسیج:
- استقرار نظام جامع پژوهشی و فناوری اطلاعات بسیج:
- نهادینه‌سازی فرهنگ تحقیق و پژوهش در بسیج:

رسالت علمی، پژوهشی بسیج

عرصه علم و فناوری و پژوهش در بسیج، نقش روشنگری در فرایند تصمیم‌گیری، حل مسائل به روش علمی، توسعه‌دهنده فرهنگ علمی - فناورانه و پژوهشی در راستای اهداف و مأموریت‌های بسیج دارد و زمینه‌ساز حضور پرشور محققان، مبتکران و نخبگان متعدد در جهاد علمی است و در این عرصه خدمات ذیل ارائه می‌شود:

- انجام تحقیقات بنیادی، کاربردی، توسعه‌ای در عرصه‌های مورد نیاز بسیج:
- سنجش افکار بسیجیان، پایوران و مردم:
- اثربخشی برنامه‌ها و فعالیت‌های بسیج:

۲. ارتباط مستقیم با بسیجیان عزیز در سراسر کشور و حتی دلسوزان نظام در سایر کشورها جهت احصاء نقطه‌نظرات، دیدگاه‌ها، انتقادهای و سؤال‌های ایشان از رئیس محترم سازمان بسیج مستضعفین:
 ۳. انتقال بدون واسطه رویکردها، سیاست‌ها و تدابیر و برنامه‌های اصلی، محوری و پایه‌ای سازمان بسیج مستضعفین به کلیه رده‌های تابعه.
 ۴. انعکاس اختیار و فعالیت‌ها و برنامه‌های بسیج.
- این پایگاه متعلق به تمامی بسیجیان عزیز است و آن‌ها می‌توانند با خدامین خود در سازمان مرکزی بسیج، به‌ویژه سردار محمدرضا نقدی - رئیس محترم سازمان - در ارتباط باشند.

پایگاه اینترنتی بسیج در سال ۱۳۸۸ به همت معاونت محترم فرهنگی و اجتماعی سازمان راه‌اندازی گردید و از پائیز سال ۱۳۸۹ مدیریت تازه تأسیس «روابط عمومی ریاست سازمان بسیج» به‌عنوان متولی این پایگاه انتخاب شد. در پی آن، نسخه جدید پایگاه اینترنتی بسیج با طرحی نو، قسمت‌های جدید و امکانات متفاوت در زمستان ۱۳۸۹ رونمایی شد و به بهره‌برداری رسید.

از آنجا که این پایگاه متعلق به همه آزادی‌خواهان عالم تحت زعامت و رهبری حضرت امام خامنه‌ای دامت برکاته می‌باشد، بی‌شک نقطه‌نظرات، انتقادهای و پیشنهادها سازنده شما کاربران محترم می‌تواند ضمن ایجاد انگیزه بیشتر، ما را در دستیابی به اهداف والای بسیج یاری نماید. ان‌شاءالله.

- پایگاه اینترنتی بسیج شامل قسمت‌های زیر است:
۱. اخبار / ۲. مطالب ادبی / ۳. گزیده سایت‌های بسیج / ۴. فیلم و نماهنگ / ۵. گزارش تصویری / ۶. سخن روز / ۷. مقالات / ۸. مسابقه / ۹. پیام شهید / ۱۰. لگوها / ۱۱. نظرسنجی / ۱۲. گزیده اخبار روزنامه‌های سراسری / ۱۳. ویژه‌نامه / ۱۴. پیوندها / ۱۵. تابلو اعلانات / ۱۶. اطلاع‌رسانی و تبلیغات / ۱۷. اعمال روز / ۱۸. کلام رهبری

پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات بسیج

<http://www.bro.ir/>

پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج به‌عنوان اصلی‌ترین مجموعه پژوهشی و مطالعاتی سازمان بسیج با سه مرکز تابعه، وظیفه اجرای پروژه‌های تحقیقاتی متعدد و اطلاع‌رسانی آن‌ها را در زمینه‌های علوم انسانی، دفاعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی، با اهداف زیر تعقیب می‌کند:





وظایف کلی

- تدوین اهداف، راهبردها، اصول و سیاست‌های پژوهشی سازمان بسیج:
- طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی پژوهشی و ایجاد هماهنگی و تلفیق برنامه‌های پژوهشی رده‌ها، اقشار و مناطق:
- شناسایی نیازها و مشکلات تحقیقاتی سازمان بسیج:
- هدایت و نظارت مؤثر بر فعالیت‌های تحقیقاتی و مطالعاتی در سازمان بسیج:
- انجام تحقیقات بنیادی، کاربردی، توسعه‌ای و مطالعات راهبردی مورد نیاز بسیج:
- آینده‌پژوهی، نظریه‌پردازی، تولید دانش و ترویج ادبیات علمی عرصه‌های مأموریتی بسیج:
- رصد محیط مأموریتی بسیج و شرایط اجتماعی کشور با سنجش افکار مردم، بسیجیان و پلیوران:
- تعامل با نظام برنامه‌ریزی و کنترل با انجام اثربخشی برنامه‌ها و فعالیت‌های بسیج:
- این وبگاه دارای بخش‌های زیر است:
 - مقالات و پژوهش‌ها
 - اخبار و اطلاعیه‌ها
 - همایش‌ها
 - معرفی کتاب
 - ماه‌نامه
 - فصل‌نامه
 - پروژه‌ها
 - ارسال مطالب
 - آلبوم تصاویر
 - جست‌وجوی پیشرفته

سازمان بسیج علمی، پژوهشی و فناوری

<http://www.basijelmi.ir/>

سازمان بسیج علمی، پژوهشی و فناوری کشور در دهم شهریور سال ۱۳۸۷، سالی که از سوی رهبر معظم انقلاب، سال نوآوری و شکوفایی نامگذاری شده بود، و از مطالبات ایشان، پشتتازی و پیشرویی بسیج در همه عرصه‌ها بود، تأسیس شد.

این سازمان هم‌اکنون ۴۰۰ مرکز را در زیرمجموعه خود دارد و در سطح ستادی دارای معاونت‌های «پژوهش و فناوری» و «برنامه‌ریزی و مالی» است. در کنار این دو معاونت مرکز حمایت از مخترعان و مبتکران نیز قرار دارد که در ارتباط با حدود ۷۰۰۰ تخیه و مخترع بسیجی می‌باشد.

- کمک به جنبش نرم‌افزاری و تولید علم و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین در بسیج:
- کمک به کاربست نتایج تحقیقات در مأموریت‌های بسیج:
- ترویج فرهنگ و تفکر بسیجی در عرصه‌های علمی و پژوهشی کشور:
- تأمین و اشاعه اطلاعات علمی مورد نیاز بسیج و انتشار دستاوردهای علمی و تحقیقات بسیج:
- توانمندسازی علمی پژوهشی فرماندهان، مدیران، کارشناسان و پژوهشگران بسیج:
- تعامل مؤثر، پویا و مستمر با دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه و مراکز علمی و تحقیقاتی سپاه، نیروهای مسلح کشور:
- توسعه و اشاعه ادبیات علمی بسیج:
- فراهم‌آوری، نگهداری و بهینه‌سازی اسناد و مستندسازی علمی تجربیات بسیج:

مأموریت

کمک به توسعه و تقویت نهضت نرم‌افزاری و تولید علم و ترویج فرهنگ و تفکر بسیجی در عرصه‌های علمی و پژوهشی از طریق:

۱. تدوین اهداف، راهبردها، سیاست‌ها، طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی، نظارت و هدایت فعالیت‌های تحقیقاتی و مطالعاتی سازمان بسیج در کلیه رده‌ها، اقشار و مناطق (ایقاعی نقش مؤثر ستادی در سازمان بسیج).
۲. انجام تحقیقات مورد نیاز بسیج، رصد کردن محیط پیرامونی بسیج، اشاعه اطلاعات پژوهشی بسیج، آینده‌پژوهی و ترویج ادبیات علمی عرصه‌های مأموریتی بسیج



اصول حاکم بر سازمان

- استعدادیاری:
- فرهیخته‌پروری و نخبیه‌پروری:
- تخبیه‌یاری: حمایت از تخبگان:
- حفظ نخبگان:

سازمان بسیج علمی، پژوهشی و فناوری برای حمایت و پشتیبانی از فعالیت‌های علمی اقدار هفت‌گانه بسیج، یعنی بسیج دانشجویی، بسیج اساتید، بسیج دانش‌آموزی، بسیج فرهنگیان، بسیج مهندسين، بسیج پزشکان، بسیج هنرمندان و بسیج طلاب در دهه پیشرفت و عدالت و برای تحقق انتظارات رهبر معظم انقلاب در خصوص جهاد علمی تشکیل شد.

رسالت سازمان

سازمان بسیج علمی، پژوهشی و فناوری، در زمینه شکل‌گیری و گسترش جهاد علمی و در راستای تحقق نقشه جامع علمی کشور در سند چشم‌انداز ۲۰ ساله و کمک به توسعه و عمق‌بخشی داخلی انقلاب اسلامی در بعد نهضت نرم‌افزاری و تولید علم تأسیس شده و لذا با استفاده از توانمندی‌های بالقوه و بالفعل بسیج در گستره کشور جمهوری اسلامی ایران، و از طریق شناسایی، سازماندهی، پرورش، حمایت و به‌کارگیری بسیجیان در عرصه‌های گوناگون علمی (به‌خصوص حوزه تحول علوم انسانی)، در پیشرفت و توسعه کشور و انقلاب اسلامی نقش بسزایی ایفا می‌نماید.

این سازمان متکی بر سرمایه‌انسانی ده‌ها میلیونی بسیج در قالب اقدار مختلف و با مدیریت دانش‌محور و آینده‌نگر، از طریق بهره‌مندی از ظرفیت‌های مختلف کشور، در پی تحقق رسالت سازمانی خود خواهد بود.

چشم‌انداز سازمان

با استعانت از درگاه خداوند متعال و با امید به الطاف حضرت بقیة‌الله الاعظم (عج) و در مسیر تحقق آرمان‌های بلند امام راجل و فرامین مقام معظم رهبری و در راستای سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام در بعد علم و فناوری در افق زمانی ۵ ساله، سازمان بسیج علمی، پژوهشی و فناوری سازمانی است:

۱. تکامل یافته در ابعاد مختلف سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در کلیه مراکز استان‌ها و واحی پرگزیده کشور
۲. بهره‌مند از نیروهای خیره و نخبه علمی در قالب بسیج اقدار مختلف در سراسر کشور از میان بسیج ده‌ها میلیونی (۱۰۰۰۰ نخبه و خیره)
۳. تعالی‌بخش در فرایند تولید علم و نهضت نرم‌افزاری (عالم عامل)

۴. برخوردار از سازمان توانمند در جذب و هدایت تخبگان علمی و پژوهشی بسیج (کشور)
۵. امیدبخش، نوآور، خلاق و مؤثر در صحنه‌های علمی کشور و برخوردار از تفکر ناب بسیجی.

عاشورائیان: اولین پایگاه جامع اطلاع‌رسانی شهدای خوزستان

<http://ashuraian.ir/>

پایگاه اطلاعاتی عاشورائیان توسط گروه فرهنگی اجتماعی ثمین و با همکاری و مشارکت معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خوزستان با هدف زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهدا و همچنین مقابله با جنگ نرم دشمنان راه‌اندازی شده است و قصد دارد در این پایگاه شهدای استان خوزستان را به تفکیک شهرهایشان و براساس حرورق القبا و دسته‌بندی که بنیاد شهید خوزستان در اختیار پایگاه قرار می‌دهد بر روی سایت درج نماید.

این وبگاه مشتمل بر اطلاعات شهدای انقلاب اسلامی، شهدای دانش‌آموز، شهدای دانشجو، شهدای دفاع مقدس، شهدای روحانی، شهدای زن، شهدای فرهنگی، و شهدای مهندس می‌باشد.

همچنین اطلاعاتی مشتمل بر دل‌نوشته‌ها، رهبری و شهدا، فرزندان شهید، و همسنگران به‌صورت مفصل در این پایگاه درج شده است.

از دیگر فعالیت‌های گروه فرهنگی اجتماعی ثمین مدیریت و راه‌اندازی سایت «شهر خمون دزفیل» (شهر ما دزفول) www.dezfulpic.com می‌باشد.



در حوزه جنگ‌شناسی که در جهان با عنوان «پولمولوژی»^۱ از آن یاد می‌شود، وقتی به مبحث جنگ دفاعی می‌رسیم، می‌بینیم بسیاری از قواعد و چارچوب‌هایی که بر اساس تجربه جنگ‌های گذشته به دست آمده و مدون شده است، در این حوزه یا چندان پررنگ نیست و یا تغییر شکل داده است. این دگرگونی زاینده زمان، جغرافیا و فرهنگ مردمانی است که در برابر تجاوزی مسلحانه از خود دفاع می‌کنند و لذا امری اجتناب‌ناپذیر است. با اینکه جنگ‌های جهان مشترکات فراوانی با هم دارند، اما تفاوت‌های ظاهری و باطنی جدی هم دارند. همین تفاوت‌ها و تمایزات است که هر جنگی را به‌طور مستقل قابل مطالعه و تحقیق می‌سازد.

در سایه این روش، یعنی مطالعه مستقل و مشخص هر جنگ، اندوخته‌های تازه‌ای در زمینه‌های علوم انسانی و نظامی به حوزه جنگ‌شناسی سررازیر شده.

طوری که این علم را روز به روز غنی‌تر و آموزنده‌تر می‌کند. درس‌ها و تجربه‌هایی که جنگ‌های گذشته، در بستر نه‌چندان هموار تاریخ، به‌جا گذاشته‌اند، برای چشم‌هایی که از کم‌سویتی رنج نمی‌برند، میراث پربهایی است.

اگر بپذیریم که جنگ، به‌طور کلی، بوته آزمایش و آیدیده‌شدن ملت‌هاست، جنگ دفاعی، بوته‌ای به‌مراتب گدازان‌تر و پرحرارت‌تر دارد. در جنگ دفاعی تمام مردم می‌جنگند و از هر وسیله‌ای که در دست دارند به‌طور مفیدتر و مؤثرتر استفاده می‌کنند: زیرا دفاع آن‌ها از آب و خاک، فراتر از صرف یک ضرورت اجتماعی و حتی ملی است. نفس حضور توده مردم در دفاع از کیان خویش، به هر شکلی که امکان دارد، برای دشمن متجاوز یأس آور و شکننده است.

در دفاع مقدس ما، رویارویی سه لشکر مدرن ارتش عراق با توده مردم خرمشهر، که حتی از داشتن ابتدایی‌ترین

سلاح‌ها محروم بودند، یک جنگ کاملاً نابرابر بود. این جنگ که بیش از چهل روز به درازا کشید، بی‌گمان یکی از صفحات درخشان تاریخ جنگ‌های مردمی در مقابله یا نیروی یک ارتش رسمی است. اگر روزی همه جزئیات این مقاومت، همراه با مشخصات فردی و اجتماعی کسانی که تن به آتش این پایداری سپردند از متن تاریخ جنگ هشت ساله استخراج شود، آن وقت مفهوم تازه‌ای از جنگ مردمی در برابر دیدگان مردم جهان قرار خواهد گرفت که مطالعه و تحقیق درباره آن از هر حیث ضروری می‌نماید.

گرچه تارهایی‌های سیاسی و نظامی و آشفتگی‌های طبیعی ماه‌های اولیه انقلاب باعث شد خرمشهر به مدت نوزده ماه در دستان ارتش عراق اسیر شود، اما در این مدت عراقی‌ها، به اعتراف بعضی از نظامیان آن‌ها که در خرمشهر بودند، حتی یک شب خواب راحت نداشتند و

پس انداز تاریخی

قهرمانان حقیقی خود را که خواهیم شناخت؟

مروزی سرشنسی



پیوسته از کابوس مقاومت‌های مردمی رنج می‌بردند: حتی بسیاری‌شان به بیماری‌های روانی مبتلا شدند. باید دانست که، البته، آن روحیه دفاعی که در مردم خرمشهر بروز کرد، در تمام مردم دیگر شهرها نیز، در سراسر مرزهای ایران و عراق، وجود داشت و بروز کرد. بعضی از صاحب‌نظران معتقدند اگر عراق آبدان را به اشغال خود درنیاورد و فقط به محاصره آن اکتفا کرد، علتش آن بود که از رویارو شدن دوباره با تیروهای مردمی، و این‌بار در آبدان، وحشت داشت. عراق مرز آبدان و وحشت را یک‌بار در خرمشهر چشیده بود و هرگز ملال نبود با این قیمت گزاف وارد آبدان شود و بیشتر ترجیح داد از محاصره آبدان بهره‌برداری سیاسی کند. قهرمانان حقیقی ملت‌ها در جنگ‌های دفاعی آنان ظهور می‌کنند. این قهرمانان، انسان‌هایی یا ارزش فوق‌العاده‌اند: زیرا آنان، اغلب، در نظامی رسمی برای جنگ تربیت نشده‌اند، بلکه مردمی عادی‌اند که برحسب

ظاهر وظیفه‌های برای جنگ کردن‌شان مقرر نشده است، اما در موقعیت‌های حساس که موجودیت ملی و دینی خود را در خطر می‌بینند، همچون یک سرباز وارد میدان کارزار می‌شوند و حماسه‌هایی می‌آفرینند که ملت‌هاشان تا قرن‌ها از یادآوری آن شکوه حماسی و از خودگذشتگی، احساس غرور و میاهات می‌کنند. چنین است که این دارایی لیدی نسل به نسل در «پس‌انداز تاریخی» ملت‌ها حفظ می‌شود.

جنگ هشت‌ساله عراق با ایران، یکی از نادرترین جنگ‌های تاریخ ایران زمین است که توده‌های مردم به‌طور جدی و تعیین‌کننده با آن درگیر شدند. آنان پیوستن به صفوف رزمندگان و رزم‌آوران را، حتی فراتر از یک ضرورت اجتماعی و ملی می‌دانستند، بسیاری از تحلیل‌گران نظامی و سیاسی جهان که پیوسته در تفسیرهای خود این حضور شورانگیز را «امواج انسانی» قلمداد می‌کردند، هرگز شجاعت آن را نداشتند که اعتراف کنند

این امواج انسانی همان مردم عادی هستند که جوهره از خودگذشتگی و فداکاری خود را تا این حد در میدان‌های نبرد گسترش داده‌اند و تا حضور آنان هست عراق به جاده پیروزی قدم نخواهد گذاشت. به همین خاطر، این مفسران با عنوان کردن امواج انسانی از دهان‌ها و قلم‌های مختلف تلاش می‌کردند تقدس از خودگذشتگی مردم ایران را تحقیر کنند و آن را یا بی‌نظمی و بی‌برنامگی یکسان جلوه بدهند. آنان می‌دانستند که پیروزی عراق در گرو دور نگه‌داشتن مردم عادی از جبهه‌های جنگ است.

آری، در جنگ‌های دفاعی جهان است که قهرمانان حقیقی ملت‌ها ظهور می‌کنند. آنچه از زیبایی‌های یک جنگ دفاعی می‌توان سراغ گرفت در وجود قهرمانان دفاع هشت‌ساله ما تبلور یافته است. اکنون، اگر ما خود را یازماندگان لایقی از جنگ می‌دانیم، این سؤال باقی می‌ماند که این قهرمانان حقیقی خود را کی خواهیم شناخت؟ قهرمانانی که هر یک به تنهایی تمام یک ملت هستند.

بی‌نویس

1. Polemologie



برخودت رحم نمی کنی، بر فرشته‌ها رحم کن!

مفهوم مطایبه و شوخی

مطایبه در لغت به معنی شوخی، مزاح، خوش مزگی و خوش طبعی است.

مطایبه در لغت به معنی شوخی، مزاح، خوش مزگی و خوش طبعی است. معادل انگلیسی این واژه humor گرفته شده است. آن زمان این واژه معنی «طوبیت» (humid) می داد. دوران قرون وسطا و رنسانس، humour، پر چهار آب گونه در بدن یعنی خون، پلغم، صفرا و سودا دلالت داشت. آن زمان باور عمومی مردم این بود که ترکیب این آب گونه‌ها شخصیت، ذهن، اخلاق، مزاج و رفتار فرد را شکل می دهد. برای مثال بخاری که از این عناصر متصاعد می شود بر مغز اثر می گذارد. با توجه به غلبه هر یک از این عناصر، انسان‌ها را به چهار دسته دموی (Sanguine)، پلغمی (Phlegmatic)، سودایی (Choleric) و صفرائی (مالیخولیایی) (Melancholy) تقسیم می کردند.

نظریه طبایع در خلق شخصیت‌های نویسندگان دوره رنسانس نقش مهمی

داشت. بن جانتسن کمدی نویس مهم قرن شانزدهم از همین منظر شخصیت‌هایش را در نمایش «هر کس سر خلق خویش» (۱۵۹۸) آفرید. مبدأ ساخت اصطلاحات انگلیسی بیماری مزاج، سیاه از خشم، صفرائی مزاج، زرد از حسادت، سرخ از حسرت، تیره خلق، و سبز از عداوت به زمان همین نوع تفکر برمی گردد. از آنجایی که در کمدی خلقیات، یکی از شخصیت‌های کلیدی فردی نامتعادل و مسخره به نام Humorous بود، از قرن هجدهم به بعد از این واژه در مفهوم «مطایبه» استفاده شد.

انگیزه خنده در مطایبه نه مانند هجو لغراض شخصی و بی‌پروایی است، نه مانند طنز به دنبال اصلاح و بیداری و نه مثل هزل مضمونی خلاف ادب و زیباتی رکیک

دارد. مطایبه پر خاشگر نیست، کمتر ذهنی است و بیشتر بر رفتارهای غریب، تقاضا ضعف و پلاست‌های اخلاقی نظر دارد.

در واقع وقتی هزل شکلی ملایم تر به خود می گیرد و از آن زبان رکیک پالوده می شود، مطایبه نامیده می شود. به همین دلیل «مطایبه» هم مانند «هزل در تقابل یا «جد» قرار دارد. واعظ کاشفی سوزواری در کتاب بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، مطایبه را «هزلی معتدل» تعریف کرده است.

ساموئل باتلر در فصل دوم کتاب زندگی و عادت (۱۸۷۷) می گوید: «مطایبه و وارونه سازی در کامل ترین شکل خود ساختی کاملاً ناآگاهانه دارد». ام. اچ. آبرامز در بیان تمایز مطایبه و بذله عنوان می کند که بذله گو «بذله» را همواره به قصد خلق فضایی کمیک بیان می کند، اما «مطایبه» سخنی جدی است که برای مخاطب خنده دار می نماید. دیگر اینکه «مطایبه» طرحی منظم ندارد. اما



مهم‌تر از همه اینکه بذله همیشه بر کلام استوار است، درحالی که مطالبه سطحی وسیع‌تر را به خود اختصاص می‌دهد. حالت نگاه، نوع لباس و حرکات بدنی چارلی چاپلین یا کارتون‌های سلامت برای ام. اچ. آبرامز جلوه‌هایی از مطالبه هستند. در صحنه چهارم از پرده سوم شب دوازدهم شکسپیر، گفته‌ها، رفتارها و نوع حضور مالولیو، نمونه مطالبه مورد نظر آبرامز است. در تراژدی رومئو و ژولیت پنج‌پنج پیرزن مطالبه‌ای است که برای مخاطبان و نه برای گوینده‌اش خنده‌دار است. در ناطوردشت اثر جی. دی. سالینجر، وقتی راننده تاکسی درباره سبک زندگی ماهی طلایی در پارک مرکزی بحث می‌کند، مطالبه‌ای غیررادی و باشکوه را می‌آفریند.

جیمز تریور در مجله نیویورک پست، ۲۹ فوریه ۱۹۶۰، گفت: «مطالبه، هیاهویی احساسی است که در آرامش به‌خاطر آورده شود.»

ملاحسن فیض کاشانی در کتاب محجة‌البيضاء مطالبیاتی را از پیامبر اسلام (ص) هنگام گفت‌وگو با مردم نقل می‌کند، او در توضیح این مطالبیات می‌گوید: «اکثر این مطالبیات که در مقام گفت‌وگو یا زنان و کودکان نقل شده است، به قصد معالجه آن‌ها و درمان ضعیف قلبشان صورت می‌گرفته، بدون آنکه این قبیل «مطالبیات» به‌سوی هزل گرایش پیدا کنند.»

صاحب محجة‌البيضاء یادکر نمونه‌ای می‌گوید: «زن دیگری نزد پیامبر (ص) آمد و گفت یا رسول‌الله مرا بر پشت شتر سوار کن، پیامبر به او گفت: «تو را بر پشت بچه شتر سوار می‌کنیم.» زن متعجبانه گفت: «من یا بچه شتر چه کنم؟ او مرا حمل نخواهد کرد.» پیامبر فرمود: «آیا نمی‌دانی هیچ شتری نیست مگر اینکه او هم بچه شتری دیگر است؟»

شوخی طبیعی در جبهه‌ها

همه را با یک چشم نگاه می‌کند. (اشاره به رزمنده‌ای که یک چشمش را در

جنگ از دست داده بود.)

اخوی، شیشه عینکت را با گل استار کن، عملیات لو نرود. (شب عملیات خطاب به رزمندگان عینکی.)

لنگه بوئین پرت نکن (خطاب به فردی که ناگهان وارد گفت‌وگوی دیگران می‌شد)

خساب که بر نمی‌کنیم، خاکریز که نمی‌زنیم. (خطاب به فردی که ناگهان وارد گفت‌وگوی دیگران می‌شد.)

به خودت رحم نمی‌کنی به فرسده‌ها رحم کن. (خطاب به رزمنده‌ای که زیاد عبادت می‌کرد.)

بی‌خود وقت خدا رو نگیر بگذار به کارش برس. (خطاب به رزمنده‌ای که نمازش را آخر وقت می‌خواند.)

وای مین یارب العالمین، (بر وزن آمین یارب‌العالمین، در مواجهه با میدان مین، ترکشا قلیلا، مرخصیا کثیرا.) (خطاب به مجروحانی که به مرخصی می‌رفتند.)

لطفاً نک نزنید؛ قبلاً سفارش داده شده. (عبارت روی بعضی از برانکاردها، کنایه از رقیبت برای شهادت.)

بردنش هوالنسافی (درباره رزمنده‌ای که بعد از عملیات مجروح می‌شد، اگر هم از حال و روزش می‌پرسیدند و می‌گفتند «هو الباقی» یعنی حالش بد است و به زودی شهید خواهد شد.)

اگر ترکیدی ما را هم شفاعت کن. (خطاب به رزمنده‌ای که زیاد غذا می‌خورد.)

استهایش دیگر عینکی شده (درباره رزمنده‌ای که بی‌میل غذا می‌خورد.)

بگذار یک بار با جفیهات صورتم را خشک کنم بعداً. (خطاب به رزمنده تازه‌واردی که زود خودموتی می‌شد.)

تو فقط یک بایت قطع شده، چه خبره؟ ببین بغل دستت سر نداره، هیچی هم نمی‌گه. (گفته‌اندادگران به مجروحانی که زیاد احساس درد می‌کردند.)

غصه نخور، می‌روم خط برایت می‌آورم. (خطاب به مجروحان وقتی اعضای قطع شده قراوان بود. مثلاً اگر

رزمنده‌ای در سر دچار آسیب می‌شد، برمی‌گفتند: «غصه نخور می‌روم خط یک سر تو برایت می‌آورم.» یا اگر از دست یا پا مجروح شده بود، می‌گفتند: «دست قطع شده؟ عیبی نداره. رقتیم عملیات یک دست قوی و سالم می‌آوریم.» «پایت مجروح شده؟ یکن بینداز دور، برو از خط یک پای قشنگ بردار.»

مرغ می‌بینمت. (خطاب به رزمنده‌هایی که چلومرغ‌های متداول قبل از عملیات را میل می‌کردند، کنایه از اینکه در عملیات شهید خواهید شد و در مراسم عزایتان چلومرغ خواهیم خورد.)

اگر با من دوست باشید زیاد گلاب می‌زنم. (خطاب به اقراردی که در معراج‌الشهدا به جمع‌آوری، بسته‌بندی و ارسال پیکر شهیدا کمک می‌کردند؛

کنایه از اینکه شما هم به‌زودی شهید خواهید شد و به‌خاطر آشنایی قبلی مان گلاب بیشتری زده خواهد شد. پاسخی که داده می‌شد گاهی این بود «خاطرت جمع باشد ما بدنی نخواهیم داشت که گلاب زیاد یا کم پزنی»، یا «قراره مققودالایر بشیم» یا «بادمچون یم آفت نداره.»

دل دادیم آشغال گوشت گرفتیم. (پس از صحبت با یکی از اسرا.)
ترکش بی‌سواد بوده. (وقتی ترکش با رزمنده‌ای که پشت لباسش نوشته بود «زود هر گونه تیر و ترکش ممنوع» برخورد می‌کرد.)

حوری هستی، پس چرا این همه زشتی. (خطاب به پرستاری که یا لباس سفید بیمارستان خود را حوری بهشت معرفی می‌کرد.)

اگر ما را ندیدید، خوب ندیدید دیگر. (در زمان خداحافظی و جدایی رزمندگان قبل که به زودی قرار بود شهید شوند از جمله، به جای «اگر ما را ندیدید، حلال کنید، ما رو ببخشید» و این قبیل عبارات.)

عرش رفتنی مواظب ضد‌هوایی‌هایش باش. (خطاب به رزمنده‌ای که زیاد عبادت می‌کرد.)



منبع
قیصی، سیدمهدی
(۱۳۷۳). فرهنگ
جبهه، شوخ‌طبعی‌ها
(جلد اول). تهران:
دفتر پژوهش و
گسترش فرهنگ
جبهه، تهران





پای صحبت
نصرت الله محمودزاده،
نویسنده و راوی جنگ
حمید نورشمسی



پسیجی از خودش می‌گذرد تا نیاز جمع برآورده شود

اشاره

نصرت الله محمودزاده، نویسنده، راوی جنگ و یک پسیجی به تمامی معناست که از قضا دل ببری هم برای روایت از «بود» ها و «باید» های پسیجی دارد. در یکی از عصرهای گرم بهران میزبان او شدیم تا گرمای کلامش پیر جانمان بیشتر بنشیند. او در این گفت و گو از بودها و بایدهای تفکر پسیجی می‌گوید؛ هر چند که سنت بر سخنش پیش از این کلمات حرف برای گفتن دارد.



● جناب محمودزاده، می‌دانم که تعریف و نظر شما از پسیج و پسیجی با تعریف‌های رسمی که امروز از آن وجود دارد بسیار متفاوت است. من هم دوست دارم در آغاز یحتمان از خاستگاه تشکیل پسیج صحبت کنید تا تعریف شما از آن را بدانم.

○ به نظر من برای این کار باید برگردیم به این نکته که حضرت امام (ره) رمز موفقیت رهبری خود در پیروزی انقلاب اسلامی را در چه می‌دید. این بحثی است که هنوز خیلی باز نشده است. خیلی‌ها بپندارند که تنها تا ۲۲ بهمن در انقلاب

بودند و بعد به راه خودشان رفتند و نه انقلاب؛ و همین شد که یک سری دعوای در بستر انقلاب ما زود شروع شد. آن‌هایی که از انقلاب سهمی می‌خواستند، احساس کردند انقلاب تنها برای خودشان است، اما شخصیتی مثل امام گفت که صاحب اصلی انقلاب مردمی هستند که نقش اصلی را در پیروزی داشته‌اند. این به نظر من یعنی هسته اول اعتقاد به مردم و وارد کردن آن‌ها به عنوان نقش اول رخداد های سیاسی و اجتماعی. اگر در سال ۵۶ مردم را وارد میدان مبارزه نمی‌کردیم اغراق نیست که بگوییم حالا حالا باید برای پیروزی انقلاب می‌دویدیم و شاید هم تسلیم می‌شدیم، اما وقتی مردم وارد میدان شدند مسئله فرق کرد.

بعضی متأسفانه به این نوع نگاه می‌گویند نگاه عوام‌گرایانه؛ اما اگر دقیق‌تر به آن نگاه کنیم متوجه می‌شویم که امام می‌دیدند که اگر مردم احساس نیاز به انقلاب نکنند اتفاقی رخ نخواهد داد. حس کردند که انقلاب اگر تنها رهبر محور باشد قایدهای ندارد و کما اینکه خیلی از انقلاب‌های رهبر محور بعد از کنار رفتن آن رهبر، مسیرشان عوض شد.



● شما جرقه بسیج را در همین تفکر می‌پیشید؟

○ بله، ماهیت بسیج یعنی حضور مردم جامعه در یک صحنه خاص، با یک هدف خاص و در یک زمان خاص، البته بسیج الان دیگر این‌گونه نیست و برای خودش نظامی دارد که گاه علیه خودش کار کرده داشته است.

● منظور نان این است که دیگر مردم و جامعه نیازی به

آن حس نمی‌کنند؟

○ نه، منظورم این است که مردم به اعتبار اعتقادی که دارند وارد جریان خاصی می‌شوند و برای رسیدن به هدف تلاش می‌کنند، در این تلاش دیگر مهم نیست که مثلاً در زمستان تفت نداشته باشیم و... در تفکر بسیجی مردم علیه رفاه خودشان برپا می‌خیزند تا به هدف دیگری برسند. و این همان ماهیت انقلاب است. باید یک چیزی از دست پدیده‌ها تا چیزی را به دست بیاوری. حالا این مردم می‌خواهد اقلیت باشند و می‌خواهد اکثریت باشند. مهم این است که به این واقعیت اعتقاد داشته باشند: وقتی این اعتقاد نمود اجتماعی پیدا کرد به این می‌گویند نهضت و البته هر جا نهضت تبدیل به نظام شد بحث خروج از مسیر هم شروع می‌شود. حالا خودتان نگاه کنید که مردم ما امروز آیا حاضرند علیه رفاه خودشان بلند شوند تا به هدف خاصی برسند یا نه!

● با این اوصاف کارکرد بسیج یا تعریفی که شما کردید

اوایل سال ۵۸ باید شروع به تغییر کرده باشد. بله؟

○ وقتی انقلاب شد جوان‌هایی ظهور کردند که می‌خواستند کارهای خاصی بکنند. اینها همان به اصطلاح بسیجی‌ها بودند که البته از آن بسیجی‌ها کم داریم. آن‌ها دنبال این بودند که چه کاری روی زمین مانده که انجام دهند، یک سری از آن‌ها بچه‌های دانشجو بودند که می‌گفتند برویم مناطق محروم را بازسازی کنیم و اتفاقاً وقتی رفتند و حضور در آن عرصه را امتحان کردند و دیدند چقدر زمینه کار بالاست، ارضا شدند. چون توانستند در قبال کاری که کردند مردم را به خود و تفکرشان جذب کنند.

● ولی چرا این نیرو به سراغ آباد کردن دانشگاه نرفت و

مثلاً بسیج دین و دانش پیش نیامد و اول از همه بحث عمران و سازندگی یا ساختمان سازی را برگزید؟

○ بسیجی دوست دارد زود نتیجه عملکرد خودش را لمس کند. یعنی اگر در روستایی لوله‌ای را می‌کشد، زود شیر را باز کند و از آب آن بخورد. اصلاً بسیج یعنی همین یعنی که یک جماعتی برای رسیدن به یک هدف خاص با یک

اثروری خاصی در زمان خاصی گرد هم جمع شوند. بر همین اساس بود که وقتی امام در ۲۷ خرداد سال ۵۸ فرمان تشکیل جهادسازندگی را داد، بسیاری از جوانان علاقه‌مند به این طرز تفکر مشتاقانه تحقق آن را دست گرفتند. هر چند که کار در این زمینه، از قیل شروع شده بود. جهاد سازندگی نوعی کار بسیجی‌وار بود که زودبازده هم شد.

آن‌ها هر کار زودبازدهی را انجام می‌دادند حتی برای کشاورزان محصول درو هم می‌کردند چون می‌دیدند اگر ۲۰ روز دیگر گندم‌ها درو نشود خراب می‌شود. یعنی نیاز روستا برایشان تعیین می‌کرد که چه بکنند. همین نیاز از آن‌ها خواست که بعدها وارد جهاد سازندگی شوند و مدرسه هم بسازند و بعد آن قدر رشد کنند که حتی سد هم بسازند. جهاد هرگز تعیین تکلیف نمی‌کرد که من چه کار کنم، می‌گفت تو چه می‌خواهی تا من یرایت انجام دهم؟ این یعنی آینده کار جهاد نیاز آن زمان جامعه‌اش بود.

البته جغرافیای انجام این کار هم مهم بود. اگر جهاد در میدان انقلاب می‌ایستاد و می‌گفت: مردم! چه کاری دارید که یرایتان انجام دهم، طبعاً کار مسخره‌ای بود. اگر مثلاً در خیابان فرشته تهران می‌رفت و می‌گفت: مردم چه کاری می‌خواهید یرایتان انجام بدهیم مسخره بود. جهاد می‌رفت به روستاها و مناطق محروم. یادم هست خود من درست در اردیبهشت‌ماه یکی از سال‌های نخست پیروزی انقلاب بود که با یک هواپیمای نظامی برای سرکوب اشرف پلوچستان به آن منطقه اعزام شدم؛ اما در آنجا حس کردیم که شرارت در منطقه به‌خاطر فقر است. یادم هست وارد روستایی از روستاهای منطقه سرپاز ایرانشهر شدیم که مردمش هنوز امام را نمی‌شناختند و اصلاً نمی‌دانستند در کشور انقلاب شده است. بعد فهمیدیم آن‌ها آردشان را از هسته خرما تهیه می‌کنند. آمدیم از تهران یرایشان دو تا کامیون آرد و یک وانت سیم‌رغ هر از روغن بردیم و به آن‌ها گفتم از این استفاده کنید: تازه اینجا بود که احساس کردیم یک چیزی کم است. دوستانم عکس امام را زدند روی ماشین و بعد پرسیدند این چیست؟ شروع کردیم به حرف زدن درباره انقلاب، آنجا بود که حس کردیم کار فرهنگی واجب شده است. دفعه بعد ما وقتی برای کمک به آن روستا رفتیم، دیدیم که منتظر ما هستند، یعنی در واقع منتظر انقلاب بودند.

منظورم این است که بر مبنای تأمین نداشته‌هایی که حاصل ظلم شاه بود: کار جهادی و بسیجی شروع شد و چون نمی‌توانست در یک سیر رسمی اداری فعالیت کند، کار به جایی رسید که آقای زنگنه وزیر جهاد سازندگی به شوخی می‌گفت هر وقت می‌روم هیئت دولت می‌بینم ۲۲ صدلی

امام گفت که صاحب اصلی انقلاب مردمی هستند که نقش اصلی را در پیروزی داشته‌اند



است، من باید به آن‌ها بگویم جمع‌وجور شوند تا من هم بنشینم. یعنی جایگاه بسیج و جهاد سازندگی جایگاهی اداری نبود.

از طرف دیگر اگر دقت کنید در دو سال ابتدای پیروزی انقلاب و در زمانی که دولت عملکردی نداشت و ارتش هم کارآمد نبود و این زمان بهترین فرصت بود تا بسیجی بیاید و کارهای سازندگی را در جهاد شکل بدهد و برای همین خیلی زود در مردم روستا جا باز کرد.

● شما در صحبت‌هایتان اشاره‌ای کردید به فعالیت بسیج بر مبنای نیازهای مردم، آیا با همین تفکر بود که بسیج در دوران دفاع مقدس هم شکل گرفت؟

○ در میان بچه‌های جهاد و کسانی که داوطلبانه برای کار وارد روستاها می‌شدند باب بود که می‌گفتند هر کجا دورتر باشد و دسترسی به آن سخت‌تر، برای کار بهتر است، وقتی هم که جنگ شروع می‌شود و صدای نیاز و محرومیت در مناطق جنگی به گوش بچه‌های جهاد می‌رسد، اغلب بچه‌هایی که در جهاد بودند و در روستا فعال به اعتبار اینکه بروند ببینند این صدا چیست می‌روند خوزستان، من به یاد دارم کسانی که از همان اول جنگ در سوسنگرد بودند، از بچه‌های جهاد سازندگی سبزواری بودند.

اکثر بچه‌ها این‌گونه بودند. هر کسی می‌رفت و در جایی مستقر می‌شد و سپس کاری می‌کرد مثلاً بچه‌هایی بودند که می‌توانستند ماشین‌ها را تعمیر کنند، آن‌ها دیدند یک‌سری ماشین نظامی خوابیده است درحالی‌که نیروهای نظامی می‌گفتند ما ماشین نداریم، جهادی‌ها گفتند می‌گذارید ما ماشین‌تان را تعمیر کنیم؟ اگر هم می‌پرسیدند شما چه کسانی هستید؟ می‌گفتند ما مردمیم! تعمیرگاه تیپ دوم لشکر خوزستان را این‌طوری راه‌اندازی کردند. ۸ ماشین که راه افتاد، نظامی‌ها گفتند راننده نداریم که راهشان ببرد، بسیجی‌های جهادی گفتند رانندگی هم بلد هستیم. گفتند خوب بیایید رانندگی کنید و این مهمات را هم ببرید.

این‌طور پای یک جهادی به خط مقدم باز می‌شود. تا جایی که اولین خاکریزی را که در جنگ زده شد، شهید طرحی از بچه‌های جهاد در اطراف سوسنگرد زد. بعد از آن آرام‌آرام این دهان به دهان در جبهه از توانایی‌های بچه‌های جهادی و کارکرد آن‌ها پر می‌شود و در همین حال و هوا بعد از چند ماه جنگ، یک اتاق طرح و برنامه ایجاد شد که جهادگران را پیدا و سازمان‌دهی می‌کرد و بعد از چند ماه هم نامش را گذاشتند «واحد پشتیبانی جنگ».

در این واحد قرار بود هر کسی از شهر خودش مواد غذایی و راننده به جبهه بیاورد و جست‌وجو برای جذب نیرو را به نتیجه برساند.

همه می‌دانیم سپاه اوایل جنگ وارد خوزستانی می‌شود که او را قبول ندارد. فرمانده کل قوا بنی‌صدر است که می‌گوید شما بسیجی‌ها بچه هستید! چطور می‌خواهید بچنگید؟ بچه‌های سپاه چند ماه درگیر بودند تا به اینها بفهمانند ما می‌توانیم بچنگیم. در این خلا، جهادگران برای اثبات خودشان هر کاری می‌کنند، رانندگی، یدک‌کشی و...

آن‌ها می‌گویند بگویند ما چه یکنیم؟ این یعنی بسیجی جهادگر خودش برای خودش و به اعتبار نیازهای موجود جایگاه درست کرد.

همه این‌ها را گفتم تا بیان کنم یک بسیجی جهادگر بر مبنای تمرینی که در روستا کرده بود، فهمید که می‌تواند کارهای متفاوتی انجام دهد تا جایی که جنگی‌های جنگ هم به‌خاطر نیازشان آن‌ها را به درون خود راه دادند.

● یک بسیجی رزمنده با یک نیروی نظامی تعلیم‌دیده رزمنده تفاوت‌شان چیست؟

○ به نظرم نباید به‌دنبال تفاوت بود. کار جهادی و کار جنگی در یک موقعیت خاص مکمل هم هستند، وقتی می‌بینیم بسیج چگونه شکل گرفت و هسته اولیه و مبانی آن را نگاه می‌کنیم می‌فهمیم می‌شود گاهی جای بسیجی جهادگر، رزمنده و خط‌شکن بگذارید و گاهی هم برعکس در این نگاه یک بنا می‌تواند فرمانده لشکر بشود. یعنی شهید برونسی، یا خبرنگاری می‌شود فرمانده. یعنی شهید باقری!

مبانی بسیج می‌گوید وقتی حرکتی توسط دشمن انجام شد باید با همه استعدادها در مقابلش عکس‌العمل نشان داد. عراق در ابتدای جنگ یازده لشکر زرهی‌اش را وارد ایران کرد و در مقابل نیروی نظامی ما نمی‌دانست چه یکنند. چون نه نظامش را دارد و نه تجهیزاتش را و نه می‌داند چطور مقابله کند. حرکت‌های خودجوشی که دو ماه اول جنگ رخ داد نتیجه چنین نیازی بود. در سوسنگرد و در روزهای نخست جنگ عراق راحت در عرض یک روز از استان تا حمیدیه ۴۰ کیلومتر پیشروی کرد اما خیلی زود به شیبی صد متر و کمتر رسید. می‌پرسید چرا؟ برای اینکه در آن زمان نماینده امام، یعنی آیت‌الله خامنه‌ای آمد جبهه و به بسیجی‌ها گفت شما چه می‌خواهید؟ گفتند ما آرپی‌جی می‌خواهیم. اگر بدهید کاری می‌کنیم که دیگر عراق نیاید. این را گندمکاری می‌گویند که تجربه نظامی هم پیدا کرده بود. همان جهادگر

مبانی بسیج
می‌گوید وقتی
حرکتی توسط
دشمن انجام
شد باید با
همه استعدادها
در مقابلش
عکس‌العمل
نشان داد



پسیجی: رفت و بچه‌هایی مثل خودش را جمع کرد و بلایی در سوسنگرد به سر عراق آوردند که عراق دیگر از آنجا عبور نکرد. البته این تشکیلات هم روز بعد متلاشی شد و هر کس رفت دنبال کار خودش. برخی شهید شدند و برخی به خانه‌شان رفتند. رفتند به سر کار قبلیشان.

● منظور تان این نیست که کار جهادگر و پسیجی در جبهه‌ها موقتی و مقطعی بوده؟

○ نه، منظورم این است که آرام‌آرام در کنار این تجربه‌ها در جبهه‌هایی که ارتش ایجاد کرد، خاکریزها و کپه‌های خاکی ایجاد می‌شود و آدم‌هایی یا لباس‌های مختلف پشت آن‌ها جا می‌گیرند و خودشان هم برای خودشان مهمات تأمین می‌کنند، جایگاه آن‌ها آرام‌آرام ثابت می‌شود و ارتش می‌پذیرد آن‌ها را به‌عنوان خاکریزی جلوتر از نیروی زرهی بنگرد. چون باید جلوی تانک یک تیروی پیاده‌ای باشد. همین می‌شود که آرام‌آرام بچه‌های دیگر که بعداً اسمشان را گذاشتند پسیجی توانستند آن خاکریزها را پر کنند و تأثیر دائمی داشته باشند.

● جناب محمودزاده، در بس همه این توصیف‌ها شما ویژگی‌های شخصیتی یک جهادگر پسیجی را چه یرمی‌شمرید؟

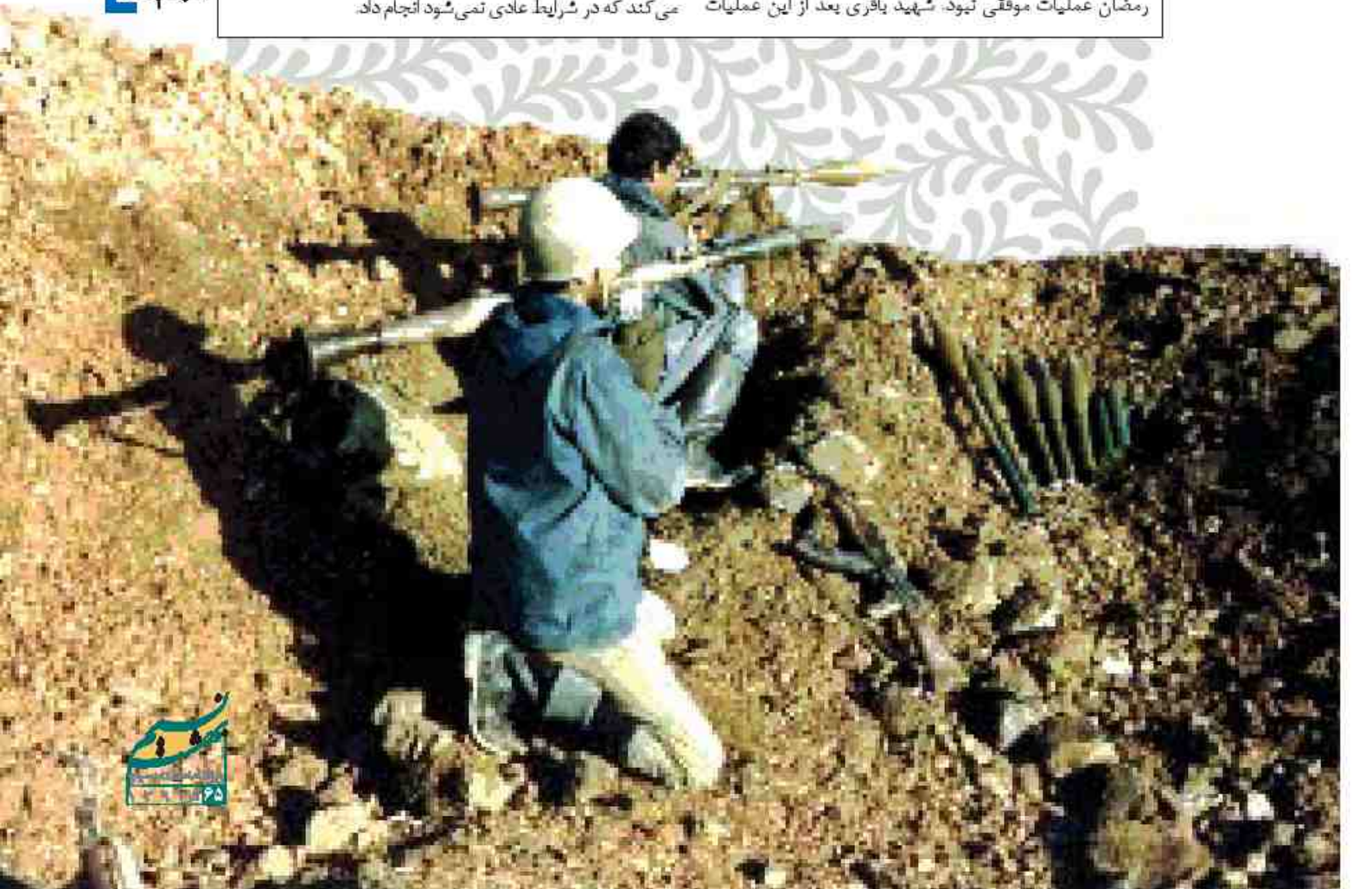
○ یک مثال از شهید باقری برایتان می‌زنم. عملیات رمضان عملیات موقتی نبود. شهید باقری بعد از این عملیات

رمضان تحلیلی دارد که می‌گوید باید ببینیم چه عاملی باعث شد در این عملیات موفق نباشیم تا بتوانیم به یک طرح جدید برسیم. او به این نتیجه می‌رسد که عامل اصلی عدم موفقیت در عملیات رمضان عدم تقویت روحیه ایمانی و اعتقادی رزمندگان بوده است. می‌گوید در این مقطع ایمان ما یک مقدار سست شد و به شکستمان انجامید.

از طرف دیگر فردی که وارد جنگ می‌شود، اولاً انتخاب بودن در منطقه نظامی با خودش است، ثانیاً حالا که انتخاب کرد، کاری که می‌تواند باید انجام دهد و ثالثاً این را باید بپذیرد که اگر در محیط جنگ می‌خواهد کاری بکند باید آن را با بزرگ‌ترین سرمایه‌اش که همان جانش است انجام دهد. این تفکر باعث می‌شود که انرژی محافظه‌کاری از او بیرون رود، پس شجاعت عامل اصلی پسیجی بودن نیست، بلکه رسیدن به اینکه من این کار را به ازای از دست دادن جانم انجام دهم، می‌تواند برایش عوققت ایجاد کند. اسم این تصمیم را بعداً می‌گذارند شهادت طلبی.

از طرف دیگر رابطه بسیار زیبایی بین این قشر و امامشان برقرار بود. اعتقاد داشتند که امامشان بی‌خود نمی‌گویند که بروند بجنگند. پس می‌دانست برای چه می‌روی و به اعتبار چه شخصیتی (رهبری) می‌رود و می‌جنگند و چند برابر کارایی از خودش نشان می‌دهند، برای اینکه چیزی ندارد که از دست بدهد تا به خاطر آن از جنگیدن امتناع کند. به این می‌گویند یک پسیجی که کارهایی می‌کند که در شرایط عادی نمی‌شود انجام داد.

فردی که وارد جنگ می‌شود، اولاً انتخاب بودن در منطقه نظامی با خودش است، ثانیاً حالا که انتخاب کرد، کاری که می‌تواند باید انجام دهد





خاطره

شب زنده دار برای طهارت!

محمد رضا حسینی

سرمد مجله رشد آموزش متوسطه

حد شرعی ریش

پس از استقاده عراق از سلاح شیمیایی، در عملیات خیبر، ماسک و داروهای ضد شیمیایی هم به تجهیزات رزمندگان اسلام اضافه شد. یکی از مشکلات ماسک زدن برای افرادی که ریش داشتند این بود که ماسک به درستی به صورت رزمنده

نمی چسبید و این امر باعث می شد گاهی مواد شیمیایی نفوذ کند. تصمیم مسئولان یگان ها این شد که قبیل از عملیات اعلام کنند افراد ریش های

خود را کوتاه کنند. این امر موجب بروز سؤالات مختلفی از روحانیون گردان ها شده بود. سؤال بچه ها از آن ها این بود که حد شرعی ریش چقدر است؟ روحانیون پاسخ های

مختلفی می دادند. مثلاً روحانی گردان ما می گفت حد شرعی ریش این است که وقتی از فاصله ۷ متری کسی به صورت شما نگاه می کند، متوجه شود که صورت شما سفید نیست! به همین خاطر بچه هایی که ریش خود را کوتاه کرده بودند در فاصله ۷ متری می ایستادند تا روحانی گردان به ایشان بگویند که ریش شما در حد شرعی است یا نه! البته من در آن ایام فقط چند رشته مو (به قول بچه ها شویدا) در صورت داشتم و از مراسم «سان دیدن ریش» معاف بودم.



کپ کردن به خاطر بی سوادی

در عملیات خیبر بی سیم چی گروهان بودم. بی سیم چی مدام باید همراه فرمانده باشد. اگر او دوید بدود اگر او نشست بنشیند و... در یکی از طرح های شناسایی، در حین عملیات قرار شد ما با فرمانده بیشتر از بقیه بچه ها جلوتر برویم تا وضعیت دشمن را از نزدیک ببینیم. به سمت جلو حرکت کردیم. وقتی به جان پناه رسیدیم تا بتوانیم موقعیت خودمان و دشمن را شناسایی کنیم. من یا دیدن تعداد زیاد تانک ها در مقابل خودمان زمین گیر شدم (کپ کردم). فرمانده فریاد می زد که پاشو برگردیم اما من از ترس نمی توانستم چیزی بگویم. در دل خودم می گفتم من همین جا می مانم شما بروید. بنده خدا فرمانده مدام داد می زد و من هم بیشتر به خاک های نرم منطقه طلائی می چسبیدم. اما پس از مدتی که دانش نظامی من بالا رفت و یاد گرفتم که تانک ها در چه فاصله ای که باشند گلوله، تیربار و تک تیرانداز آن ها برد مقید و مؤثر دارد. در آموزش هایی که با دوستاتم داشتم، سعی می کردم این عوامل آرمایش را و اطلاعات مناسب را به آن ها منتقل کنم.



با تیر شمارا می‌زنم

در عملیات خیبر، شرایطی پیش آمد که پیکر عده‌ای از دوستان شهید خود را در منطقه طلایه جا گذاشتیم و به سه راهی چقیر که عقبه لشکر بود برگشتیم. گرفتار عذاب وجدان بودیم که چرا نمی‌توانیم بچه‌ها را به عقب بیاوریم و آن‌ها زیر آتش مانده‌اند. پس از چند ساعت استراحت، ما را به پادگان دو کوهه برگرداندند و به همه تیروها پایان مأموریت دادند. ولی من و چند نفر از دوستان به کارگزینی (کار گره‌زنی) گردان رفتیم و گفتیم که طناب و وسایل لازم را آماده کرده‌ایم و می‌خواهیم برویم پیکر رفقیمان را به عقب بیاوریم. مسئولان می‌گفتند نمی‌شود. از ما اصرار بر رفتن و از آن‌ها انکار، که نمی‌شود. برگه امری‌های هم برای سوار شدن گروهی ما به قطار صادر شده بود و لذا می‌گفتند امکان ندارد شما به منطقه برگردید و خواستند هر چه سریع‌تر اسلحه و تجهیزات را تحویل تسلیحات گردان بدهیم و تسویه حساب کنیم. حسابی کلافه بودیم. فردا صبح، زمانی که مسئول کارگزینی گردان (برادر فاضلی که امروز یکی از مدرسان مراکز تربیت معلم است) در کنار منبع آب مشغول مسواک زدن بود یا اسلحه به او نزدیک شدم و گفتم: شما باید برای ما چند نفر که می‌خواهیم به جلو برگردیم امریه جداگانه صادر کنید والا شما را با تیر می‌زنم! او با یک نگاه عمیق، همراه یا لیخند، پس از مسواک زدن دندان‌ها از گردان که «شما انجام دهید»، یا شدم و دست

کنار منبع آب دور شد و چیزی نگفت. تا اینکه با تذکر فرماتده اجازه شرعی ندارید این کار (آوردن پیکر شهید) را خودسراسته لب‌ل‌ول‌چ‌ه آویزان و حال گرفته از تصمیم خودمان منصرف از پا درازتر همراه هم‌زمان در تاریخ ۶۳/۰۱/۱۴ به طرف تهران حرکت کردیم. در سال ۶۷ چند ساعتی در دبیرستان البرز تدریس داشتیم. اتفاقی آقای فاضلی را که دبیر دینی مدرسه بود دیدم و خاطرات آن روزها را مرور کردیم. هنوز هم گاهی ایشان را می‌بینم یاد آن روز می‌افتد. یا هررویی تمام آن رفتار خود را برای دیگران تعریف می‌کنم.



لجن پیمایی

در عملیات کربلای ۴ (دی‌ماه سال ۱۳۶۵) قرار بود گردان ما در مرحله دوم عملیات وارد شهر ابوالخصب عراق شود. شناسایی انجام شده بیانگر این بود که ما برای رسیدن به اهداف باید از باتلاق‌ها و آبگیرها عبور کنیم. به همین خاطر در طرح ماتور قبیل از عملیات، برنامه‌هایی تدارک دیده می‌شد که تیروها بتوانند عبور از باتلاق را با سلاح و تجهیزات تمرین کنند. در یکی از این برنامه‌ها، گردان را به نزدیکی شهر سوسنگرد بردند تا در منطقه‌ای که ویژگی منطقه عملیاتی را داشت تمرین داشته باشیم. کانال‌ها پر از لجن بودند و بچه‌ها باید در حالی که تا کمر در لجن فرو می‌رفتند با سلاح و تجهیزات از مسیری طولانی عبور کنند. این تمرین تا ساعت ۶ بعدازظهر (هوا کاملاً تاریک شده بود) ادامه داشت. پس از تمام شدن برنامه بعضی از مسئولین اعلام کردند که بنا بر گفته اهالی قسمتی از فاضلاب شهر سوسنگرد هم به این کانال ریخته می‌شود! بنابراین لباس‌ها و بدن بچه‌ها نجس شده است. پس از بازگشتن به اردوگاه کوثر، در سرمای استخوان‌سوز آذرماه، بچه‌ها یا حلب‌های خیار شور و قایللمه‌های یزرگ برای همدیگر آب گرم می‌کردند و با حمام‌های صحرایی پتویی "پدن خود را پاک می‌کردند. این عملیات نجاست‌زدانی تا پس از اذان صبح ادامه داشت و آن شب، شب‌نهداری بچه‌ها برای طهارت بود!



• حمام‌هایی که با پتویی که به دور چند درخت نزدیک کشیده می‌شد و یک حمام بدون سقف آماده می‌شد و با استفاده از آفتابه، آب به فرد تحویل می‌شد تا بدن خود را بشوید!



اصل حرکت‌ها، جهاد مردم بودند

پای صحبت رضا زهدی، مدیر امور فرهنگی حوزه نمایندگی ولی فقیه جهاد کشاورزی
حمید نور سمنی

داشتند که بخش کشاورزی و روستاها را از نظر معیشتی و کاری به نقطه قابل قبولی برسانند که همگی ضرورت فعالیت جهادی را بیش از پیش مشخص می‌کرد.

● ناکید بر فعالیت جهادی برای چه بود؟ نمی‌شد از همان اول این بازسازی و آبادانی را به دولت و روال عادی آبادانی کشور سپرد؟

فلسفه ایجاد همه نهادهای مردمی مثل سپاه و جهاد در این بود که نهادهای سنتی هر چه هم می‌خواستند کار نکنند. به دلیل نیاز روزافزون اجتماعی به خدمات در سال‌های پس از انقلاب، قادر به تأمین این نیازها نبودند و لذا تمایل به ایجاد نهادهای مردمی با حرکت‌های انقلاب و جهادی زیاد حس می‌شد. در روستاها هم یک نهاد و دو نهاد نبودند که احتیاج به حضورشان بود و در عین حال نیاز به کاری اساسی و انقلابی در آن‌ها زیاد حس می‌شد. به همین خاطر فعالیت باید فعالیتی ایثارگرانه می‌بود که از عهده افراد و سازمان‌های عادی یر نمی‌آمد. محور و بنیان این بحث بر مبنای عقیده است، یعنی شناسایی و تجمیع افرادی که به عشق خدا و رهبرشان می‌خواستند تحولی در مناطق محروم ایران ایجاد کنند. در چپه هم همین‌طور بود. اگر نیروهای بسیجی و از جان گذشته حضور نداشتند معلوم نبود نیروهای سازمانی بتوانند کاری به‌پیش ببرند.

● نقش مردم در ساماندهی این فعالیت‌های جهادی چه بود؟ بسیج مردمی چه اندازه در سامان‌دهی به این حرکت توانست نقش ایفا کند؟

○ اصل حرکت‌های جهادی در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی بر دوش مردم بود. مردم را البته می‌توان دو دسته کرد: نخست روستاییان و سپس جوانان دانشجو و دانش‌آموز شهری. این توده جمعیتی آماده به‌کار نخست‌پدون ساماندهی و با عنوان «جهاد درو» به روستاها می‌رفتند و در برداشت محصولات کشاورزی به کشاورزان کمک می‌کردند. کم‌کم اما سازمان کاری شکل گرفت و نیروها را ساماندهی کرد و از هر فرد متناسب با استعدادش بهره‌برداری شد. جهاد تا زمانی که وزارتخانه تشنه بود، نیروهای مردمی و بی‌توقع داشت که با خود مردم در روستاها کار می‌کردند و مردم هم آن‌ها را از خودشان می‌دانستند. ارتباط به‌وجود آمده در این میان بسیار صمیمی بود تا جایی که مردم حس می‌کردند می‌توانند همه نیازهایشان در بخش‌های فرهنگی، بهداشتی و

اشاره

رفسا زهدی، مدیر امور فرهنگی حوزه نمایندگی ولی فقیه وزارت جهاد کشاورزی و از جمله «السابقون» جهادسازندگی در کشور است. وی از سال ۱۳۵۸ وارد آن نهاد مردمی شد و این روزها در وزارت جهاد کشاورزی در حال فعالیت است. بهانه گفت‌وگوی ما با زهدی نگاهی بود به شکل‌گیری فعالیت‌های جهادی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون. زهدی در حرف‌هایش سعی ندارد درد دل کند. اما سینه بر دردش گاه امان از او گرفته و انتقاداتی نیز از آن لبریز می‌شود. حاصل گفت‌وگوی ما با وی در ادامه از نگاه شما می‌گذرد.

● جناب زهدی، در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی شاهد شکل‌گیری نهادهای مردمی و اجتماعی زیادی بودیم که جهادسازندگی هم یکی از آن‌ها بود. به گفته همه دوستان و فعالان این عرصه، فعالیت در جهاد دارای تفاوت قابل توجهی با سایر بخش‌ها بوده است. شما این تفاوت را در چه می‌بینید؟

در سال‌های نخست انقلاب فعالیت جهادسازندگی به‌طور عمده در روستاهای کشور تعریف شده بود که در دوره رژیم سابق از محروم‌ترین بخش‌ها بودند و ظلم وارده به آن‌ها نسبت به سایر بخش‌ها مضاعف بود، پس طبیعی بود که فعالیت‌های سازندگی و عمرانی زیادی برای رساندن آنجا به زندگی عادی مدنظر قرار گیرد. حضرت امام(ره) هم ایده‌ها و نظریات زیادی

عمرانی را از طریق آن برآورده سازند.

هنوز هم می‌شود دید.

● با این همه، چرا بدنه جهاد در ادامه راه ترجیح داد از بدنه اجرایی به بدنه سازمانی و وزار نخانه‌ای تغییر شکل دهد؟
○ بدنه جهاد با این کار موافق نبود؛ برعکس، حس غالب این بود که این کار خدمت‌رسانی را مختل می‌کند، ولی شاید چاره‌ای جز این کار نبود و باید این اتفاق می‌افتاد. از سوی دیگر یادم هست آن زمان مثلاً بحث می‌شد که فلان نماینده از فلان شهرستان می‌گفت که من با حمایت جهاد بوده که نماینده شدم و اگر این حمایت برداشته شود شاید دوباره نتوانم رای بیاورم پس باید امکانی فراهم شود که ما هم بتوانیم درباره عملکرد جهاد سؤال کنیم و جهاد هم باید یاد بگیرد که پاسخگوی عملکردش باشد از سوی دیگر یک نظر این بود که بهتر است برخی از فعالیت‌های جهاد در روستاها به وزارتخانه‌های مربوط به این کار سپرده شود. مثلاً گفتند فعالیت فرهنگی باید به وزارت ارشاد سپرده شود که شد اما شما خودتان قضاوت کنید که فعالیت کدام یک از این دو نهاد بیشتر به درد روستاییان خورد.

کاری را که جهاد کرد اگر درست بررسی کنیم، یعنی از زمان تشکیلش تا زمان تبدیلش به وزارتخانه، می‌بینید که کاری انجام شده که هیچ چیز جز روحیه انقلابی و ایثارگری نمی‌توانست آن رای به انجام برساند. یادم هست که جهادی‌ها در اوایل حتی با گرفتن حقوق هم مشکل داشتند و تنها برای رضای خدا کار می‌کردند ولی واقعیت‌های اجتماعی در ادامه افراد را به سمت‌وسوی دیگری سوق داد که البته طبیعی بود؛ با این حال، روند و ویژگی اصلی کار جهاد حفظ شد که آثارش را

● جنس کار جهادی امروز جقدر با اول انقلاب فرق دارد؟
○ تغییراتی اجتماعی سال‌های گذشته بر کار و افراد حاضر در جهاد به هر حال تأثیر داشته است. در شرایط دفاع مقدس نیروهای جهادی روحیه جهادیشان را به جبهه‌ها تزریق کردند و کار را به جلو بردند و امروز هم اگر بررسی کنید می‌بینید که جنس کار در این وزارتخانه یا سایر وزارتخانه‌ها متفاوت است، اما متأثراً به خارج شدن نیروهای قدیمی از جهاد و بازتستگی آن‌ها، جنس کار جهادی نیز در حال تغییر است.

● چه تغییری؟

○ در زمان ادغام وزارت جهاد با وزارت کشاورزی می‌خواستند فعالیت عمرانی را از جهاد بگیرند و به وزارتخانه‌های دیگر مرتبط کنند که با مقاومت جهادی‌ها این اتفاق رخ نداد اما پس از آن رفته‌رفته این تفکیک‌ها صورت پذیرفت و کارهای عمرانی و راه‌سازی و... به سایر وزارتخانه‌ها رفت و کار جهادی به وزارتخانه به‌طور عمده به موضوع کشاورزی معطوف شد.

● با این وصف به‌نظر شما نگاه و انتظار مردم هم از فعالیت جهادی تغییر کرده است؟

○ مسلماً بله. کسانی که در روستاها بودند و فعالیت بچه‌های جهاد را دیدند امروز به‌خوبی تغییرات به‌وجود آمده را

اصل حرکت‌های
جهادی در
سال‌های ابتدایی
پیروزی انقلاب
اسلامی بردوش
مردم بود





کار جهادی
همواره کاری
مشکلتی
بوده که مطابق
باشعارش همه با
هم در انجام آن
تلاش داشته‌اند

لمس کرده و چاره‌ای جز تغییر خواست و نیازهایشان ندارند.

● با این حال امروز در جوانان علاقه زیادی به فعالیت جهادی، مشابه همان کاری که شما در سال‌های قبل از ادغام انجام دادید، وجود دارد؛ به نظر شما آیا سمت‌وسوی این حرکت‌ها درست طرح‌ریزی شده است؟

○ کارهای جهادی امروز متفاوت است و تا جایی که می‌دانم در دانشگاه‌ها مرکزی هست که سالانه سه هزار نفر را برای فعالیت‌های جهادی آماده می‌کند. بعضی از کارهای انجام شده توسط این افراد و گروه‌ها هدفشان صرفاً انجام کاری برای قشر محروم است و برخی دیگر نیز هدفشان سازندگی روحی و روانی شرکت‌کنندگان در اردوهای جهادی است. یعنی منطقه محرومی انتخاب می‌شود و یا هماهنگی کمیته‌امداد به آنجا می‌روند و مثلاً تعدادی خانه را که قرار است برای مردم آن منطقه ساخته شود پاتیروهای جوان و با هزینه مشارکتی کمیته‌امداد و کمک‌های جمع‌آوری شده توسط افراد تا مرحله‌ای مشخص می‌سازند.

دیدن محرومیت‌ها و نیازهای مردم و حس انجام کار برای مردم تأثیرات روحی و روانی خاصی بر افراد دارد. کلیت حرکت خوب است اما نقاط ضعفی هم دارد به‌ویژه اینکه برخی کارها اصلاً شایسته نامیده شدن به‌عنوان کار جهادی را ندارند و صحیح نیست با این نام از آن‌ها یاد شود. تعریف و شناخت امروز ما از فرهنگ جهادی شناخت دقیقی است و نمی‌شود برخی کارهایی را که مثلاً شهرداری‌ها انجام می‌دهند یا فعالیت‌های مردمی و مقدس جهادی یکی کرد. ما کار جهادی را کاری می‌دانیم که اولاً از روی عقیده و نیت کار برای خدا صورت بپذیرد و ثانیاً یا

بسیج مردمی به نتیجه برسد، البته ما مدعی نیستیم که این کار اختصاص به جهاد دارد و مرزی برای آن تعریف نمی‌کنیم اما چون در مقطعی عمده این‌گونه فعالیت‌ها یا محوریت جهاد انجام می‌شد امروز نیز این نوع از کارها را از چشم ما می‌بینند و خوب به برخی از آن‌ها انتقاداتی وارد است. کار جهادی کاری است علمی، یا بهره‌وری بالا و یا سازمان کار ویژه.

● اما خیلی از حرکت‌ها اذعان دارند که برگرفته از حرکت‌های جهادی در دوران دفاع مقدس هستند. شما چیزی غیر از این حس می‌کنید؟

○ کارهایی توسط جهاد در جبهه‌ها انجام می‌شد که اگر به‌صورت معمولی قرار بر انجام آن‌ها بود اصلاً یاورپذیر نبود که بشود آن‌ها را به نتیجه رساند. کار جهادی همواره کاری مشارکتی بوده که مطلق یا شعارش همه با هم در انجام آن تلاش داشته‌اند. در جنگ تحمیلی بخش مهندسی در کنار همه بخش‌های نظامی وجود داشت و تجربیات جهاد در بخش سازندگی از این مجزا به کار جنگ آمد، جاده‌سازی، پل‌سازی و سایر فعالیت‌های مشابه عمده فعالیت جهاد را در آن دوران شکل داد که منجر به ایجاد رویدادهای ماندگار و شگفت‌انگیزی در جبهه‌ها شد. در یک مورد من خودم شاهد بودم که در عملیات کربلای چهار جاده‌ای که قرار بود به روال عادی شش ماهه ساخته شود توسط نیروهای جهادی بیست روزه ساخته شد. راننده بولدوزرهایی بودند که آن‌قدر کار می‌کردند که بیهوش از روی دستگاه پایین آورده می‌شدند و یا اینکه اصلاً در حال کار شهید می‌شدند که بلافاصله فرد دیگری جایگزین آن‌ها می‌شد تا کار بر روی زمین نماند.



جهاد امروز، چراغ راه جهاد امروز

حمید طاهری



نتیجهٔ مشرئمر و قابل دفاعی را از خود برجای بگذارد، با حرکت‌های جهادی از سوی جوانانی روبه‌رویم که با وجود اینکه شور و شوق سال‌های اول انقلاب را در درون خود دارند، از هیجان‌ها و شتاب‌دهی‌ها نیز برخوردار هستند.

به‌نظر می‌رسد این حرکت‌ها برای نتیجه‌بخشی مناسب نیاز به آسیب‌شناسی و بررسی حرکت‌های جهادی مشابه با خود در سال‌های ابتدای انقلاب اسلامی دارد و لزوم توجه به تجربیات نبردهای جهادی در سال‌های اول انقلاب و استفاده از آن را دو چندان می‌کند. به‌عبارت دیگر، بررسی سیر تطور جهاد و حرکت‌های جهادی در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، در کمترین وجه خود مانع از انجام فعالیت‌های تکراری شده و به افزایش بازدهی این حرکت‌ها منجر می‌شود.

الگوی مناسب در این مسیر استفاده از تجربیات جهادبان قدیم و نسل اول برای تهیه و تدوین الگوهای تازه در فعالیت‌های جهادی امروز است.

باید به یاد داشت که امروز اُفت فعالیت‌های جهادی، طی کردن راه و روش‌های از پیش تجربه شده است که گاه منجر به نتیجهٔ معکوس می‌شود. همچنین وابستگی حرکت جهادی به سازمان و سیستم سبب شده بسیاری از دانشجویان امروزه تنها در یک و در نهایت دو ارده در سال اول یا دوم شرکت کنند و سپس به‌دنبال کار خودشان بروند که به اعتقاد نگارنده تمامی این اُفت‌ها با بازنگری در نوع حرکت‌های جهادی در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی قابل رفع است.

آنچه دربارهٔ ریشهٔ حرکت‌های جهادی در سال‌های ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی مطرح می‌شود، ریشه در عوامل مهمی دارد که نخستین و مهم‌ترینش، آرمان‌خواهی انقلابی جوانانی است که براساس آموزه‌های اسلامی به حرکت جهادی عشق می‌ورزیدند و دوست داشتند از تمامیت کشور در ابعاد دینی و سیاسی و اقتصادی دفاع کنند و در نهایت، به‌سمت رفع محرومیت حرکت کنند و بر این مبنا انقلاب را به همهٔ دنیا صادر کنند.

این تفکر در بدو تولدش منجر به پرورش افرادی در جامعه شد که با وجود جوانی و تازه قدم گذاشتن به فضای دانشگاه و نیز اینکه تنها عشق و دل‌بستگی زندگی خود را پدر و مادر خود می‌دیدند، همهٔ داشته‌هایشان را نادیده گرفته و به فعالیت جهادی برای محرومیت‌زدایی تین می‌دادند.

این استقبال تا حدی بود که میانگین سن و سال جهادی‌ها در اوایل انقلاب بین هجده تا بیست سال شد به‌طوری که بسیاری از آن‌ها در سال‌های اخیر بازنشسته شده‌اند.

ریشهٔ جهادسازندگی را نیز این جوان‌ها بنا گذاشتند که عمدتاً برای فعالیت به سراع روستاهای کشور می‌رفتند، این حرکت از همان ابتدا به‌دلیل تخصص نبودن نیروها برای انجام برخی از فعالیت‌ها با آسیب‌هایی مواجه بود که مهم‌ترینش ضربه‌زدن به فعالیت اقتصادی در حال جریان و محصولات کشاورزی در منطقهٔ حضور آن‌ها بود.

امروزه با اینکه با تکیه بر آن تجربیات به این نتیجه رسیده‌ایم که فعالیت جهادی تنها در گرو حرکت‌های علمی است که می‌تواند



بنگر که عشق چه کرد با آن برگزیدگان روزگار،
پیامبران قافله سالار و چه کرد عشق با پیامبر خاتم (ص).
حق خون همه پیغمبران ریخت و خون همه
دوستان ریخت و پاک نداشت و این شمیر به همه
پیغمبران دشتند و این تازیانه به همه دوستان دشتند. او
ما را سخت گرفته است و ما او را سخت تر.

ابوالحسن خرقانی

گر تو خرابی ز عشق، جان تو آباد شد
زانکه کسی گنج عشق جز به خرابی نیافت

عطار نیشابوری

آن سرور خوبان، منزل به منزل سفر می کرد به
حکم عشق، آتش عشق گر گرفته بود و به سوختن
می آمد، و حسین علیه السلام به حکم عشق فرمود: آیا
یاری کننده‌ای هست، مرا یاری کند؟

و عشق به یاری می شتافت یار را، که دید در عالم
غوغای عشق را سرخ تر از این حکایت؟

زان یار دلتوازم، شکری است یا شکایت
گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت
رندان تشنه لب را، آبی نمی دهد کس
گویا ولی شناسان رفتند از این ولایت

حافظ

در کوچۀ دل صید پای منوم

حسین احمدی
نویسنده و شاعر



می‌روی و می‌بری، هر دلی که عاشق است
انتهای این سفر دشتی از شقایق است

حسین احمدی

-- و آن زندان در تهایت عاشقی و شیفتگی در سوز تشنگی
خونشان فواره‌ای بلند افراشت که روزگار را و مردم روزگار را
همین چراغ هدایت تلقیامت کفایت است.
در کوچه دل صدای پا می‌شنوم
آواز نگار آشنا می‌شنوم
این طرّفه صدایی که مرا می‌خواند
از نای شهید کریلا می‌شنوم

بسیجی شهید احمد زارعی

بهر روزگار ما، ما را به آن فواره بلند اشارت کرد و خود
پیشاپیش، برهنه پای و گریبان چاک، پا در راه به طواف عشق
می‌رفت و فرمود:

بسیج لشکر مخلص خداست، تنها عشق خیز از این
حکایت دارد.

این رهروان عشق کجا می‌روند زار
ره را کناره نیست کجا می‌نهد یار

امام خمینی

ای دوست پیر می‌کده از راه می‌رسد
پایک گل شکفته به همراه می‌رسد

امام خمینی

وایستگان به دوست پناهنده گشته‌اند
وابسته‌ای چو من به جهان بی‌پناه شد

امام خمینی

ماییم و دل و آرزوی یار و دگر هیچ
قاصد پیران مژده دیدار و دگر هیچ

حزین لاهیجی

سپیل عشق او آمد و همه را بسوخت، پس آن یگانه ماند،
آن گونه که بود: زیرا اوست یکتا.

بایزید بسطامی

خاکی از مردم پماند در جهان
وز وجود عاشقان خاکستری

سعدی

و این طیفور سروشان سرآمد محبان بایزید بسطام هم
فرمود: «دریا پاش تا عقوبت نگمری
هر که میتلای او شد هر چه داشت یدو بخشید.
ای عزیز من! این است بساط عشق من پیش آی...»

عشق می‌گوید به گوشم هست هست
صید بودن بهتر از صیادی است
یر درم ساکن شو و بی‌خانه باش
دعوی شمعی مکن پروانه باش

مولوی

تو شاهد این شوریدن هستی
در چهار راه شهادت
و در کنار نسل شهیدان
بر پا ایستاده‌ای
و سوگواری ما را می‌بینی

طاهره صفارزاده

از می‌عشق تو مست افتاده‌ام - بر درت چون خاک هست
افتاده‌ام

عطار نیشابوری

سر بردار، ای افتاده بر خاک و سفر کرده بر افلاک، ای
بسیجی عشق، سر بردار که سنگرت زیارتگاه مشتاقان است.
ماتم اهل دل این بود که با شیونیان
تهنیت گو به سر خاک شهیدان رفتیم

عرفی شیرازی

روحی در هیاهوی نبرد به ملکوت رفت و پیکری جاماند
در پای نخلی سوخته...

این دل که ز دست هر چه فریاد گرفت
هر تحفه که غم به دست او داد گرفت
خاموشی و یک جهان سخن گفتن را
از عکس مزار شهدا یاد گرفت

سیدحسن حسینی

تصویر توان و تاب بودی رفتی
پرونده انقلاب بودی رفتی
مواجه‌تر از سپیده در چشمه صبح
یادآور آفتاب بودی رفتی

ابرج قنبری

زنده نگه‌داشتن یاد شهیدان کمتر از شهادت نیست
مقام معظم رهبری
بی‌سایه مرا آن نور، با خود به کجا می‌برد؟
بی‌پرسش و بی‌پاسخ می‌رفت و مرا می‌برد
هلا گفت تماشا کن، گلخاک شهیدان را
خالص نشدی، ور نه این خاک تو را می‌برد

محمدعلی بهمنی



که با خود نباشد، و ترک خود نکند، و خود را ایثار عشق کند.
عشق آتش است هر جا که باشد جز او رخت دیگری نشهد.
هر جا که رسد سوزد و به رنگ خود گرداند. عشق پنده
را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمده.
عین القضاة همدانی

منصور و اناالحق زدن و دار و دگر هیچ
ماییم و لیالپ شدن از یار و دگر هیچ

عرفی شیرازی

شقایق دل من کمر گرفته دیگر یار
برای داغ در این سینه جای دیگر نیست
دل از سردی این خاک چند می تالی؟
به سوی شعله اگر پر کشیم بهتر نیست؟

شهرام رجب زاده

آن روز
بگشوده یال و پر
با سر به سوی ولای خون رفتی
گفتی
دیگر به خانه یاز نمی گردم
امروز من به پای خودم رفتم
فردا
شاید مرا به شهر بیارند
بر روی دست‌ها

قبصر امین پور

عاشق هنوز مرید است و مرید را بر درخت فراق کنند
در این عالم

عین القضاة همدانی

دوستان، یاران، عزیزان های‌های
آه و آه از درد هجران وای وای

ذبیحی بزدی

من مرغ عالم ملکوتم عجب مدار
یا یال عشق گر به سوی آسمان روم

حسین بن منصور حلاج

ای دلاور سربلند، چه یا شکوه رفتی، همسفر یا پیر عشق
که در آیین عاشقی هر که را پیر عشق نباشد او رونده راه
نباشد. می روی و هنگام رفتن، نگاهت تا دور دست رهایی
گزرده است.

هلا پیر هشیار درد آشنا
بریز از می صیر در جام ما

ما را عشق برد: ندانیم چگونه، دانستیم که ماندن نتوانیم،
هر تو عشق در ما باریدن گرفت و شگفتا که ما را قیاس کنید.
ما بی قیاسیم.

ای اهل شوق وقت گریبان دریدن است
دست مرا به سوی گریبان که می برد

سنایی

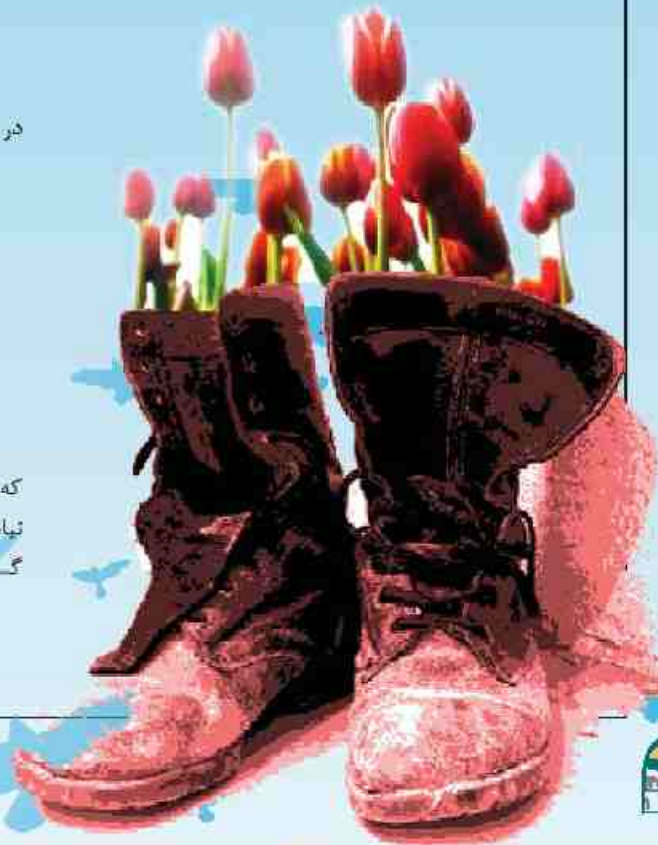
عشق به وقت ورود کرد تعارف به درد
از همه برخاست آه در جلوی پای عشق

قبصر امین پور

یار گران برگزیدم و راه بیابان گمشستگی از سر گزیدم که
بوی تماز سنگرداران می آید از نیستان نبرد.
آن روز نبودیم که این قافله می رفت
یا ما که نبودیم، بگویند کجا بود
ماندیم و نراندیم، نشستیم و شکستیم
رفتیم و شنیدیم شهیدان خدایید

سلطان هزانی

دریغاً عشق فرض راه است همه کس را. دریغاً اگر عشق
خالق نداری باری عشق مخلوق مهتا کن تا قدر این کلمات
تو را حاصل شود.
دریغاً از عشق چه توان گفتا و از عشق چه نشان داد، و
چه عبارت توان کرد! در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود





کنون صبر یابید بر این داغ‌ها
که پر گل شود کوچه‌ها، باغ‌ها

علیرضا قزوه

سوخت آن‌سان که ندیدند تنش را حتی
گرد خاکستری پمپ‌هش را حتی
داغم از اینکه نمی‌خواست که گلبوش کنند
با گل سرخ شقایق، بدنش را حتی
دل به دریا زد و دریا شد و اما نگذاشت
موج هم حس کند آبی شدنش را حتی

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

حسرت‌آباد شهادت آنقدر وسعت نداشت
خضر را در کوچه عمر دراز انداختند
بلبل و پروانه صید دام بی‌تابی شدند
خویش را در ورطه سوز و گداز انداختند

اسیر شهرستانی

چه می‌کوشی! مرا پیش از کوشیدن شما برده‌اند،
پس گیمو پهریشان کن و آه شیرین برآر که ما را روزگار با
عشق چنین افتاد. گریبان‌ها بسیار در فراق دریده‌اند که این
شوریدگی‌ها از شیرینی عشق است. ما را واگذارید به حال
عشق و بنگرید که ما را افتان و خیزان می‌برد، برده‌ای!
رنگ آرامش ندارد این دل دریایی‌ام
می‌برد سیلاب‌ها تا شورش طوفان مرا
غرق خون بسیار دیدی عاشقان را صف به صف
هان ببین لینک به خون خویشتن رقصان مرا

حسین اسرافیلی

عشق آنکه عشق گردد که محبت در عقل تصرف کند
عشق کمال دوستی باشد

شیخ احمد جام

چون قصه عشق جاودانی شده‌ای
چون طایر قدس، آسمانی شده‌ای
دانی چه لطافتی است گل را به بهار
هنگام شهادت آنچنانی شده‌ای

میرعلی افضلی

سرنوشت‌م گر شهادت نیست در کویت چرا
بوی خون می‌آید از خاکی که سر برمی‌کنم

کلیم کاشانی

معبود تویی، از تو امان می‌خواهم
زان چشمه سرمدی نشان می‌خواهم

گفتی که شهید زنده جاوید است
یا رب ز تو عمر جاودان می‌خواهم

سپیده کاشانی

گاهی تقدیر خوشایندی به سوی آدم‌ها می‌آید تا شکوه
آدمی را آشکار کند.
جنگ شکوه آدمی را در پایداری و پرواز جاودانه ساخت.
زهی عشق که گفت. مادر دلدی را اختیار کردیم، و رحمت
و لطف را نصیب دیگران کردیم!
شکسته سرو باغ آشنایی
چه سنگین است داغ این جدایی
همه کوچه به کوچه، جمله جمله
وطن از خون پاکان گشته دجله

سپیده کاشانی

آن دم که به خون خود وضو می‌کردم
دانی ز خدا چه آرزو می‌کردم
ای کاش مرا هزار جان بود به تن
تا آن همه را فدای او می‌کردم

رمضانعلی گلدون

جنگ چراگاه مرغ است. دریاور آنان که به انتظار پوسیدن
در چراگاه دنیا گرم چرا مانده‌اند و عاشقان را جنگ رنگی دیگر
است.

گر عرصه زندگی به ما گردد تنگ
ور غرقه به خون شویم در پهنه جنگ
یک نام به خون نوشته بر سینه سنگ
بهتر ز هزار نام آلوده به تنگ

محمدعلی مردانی

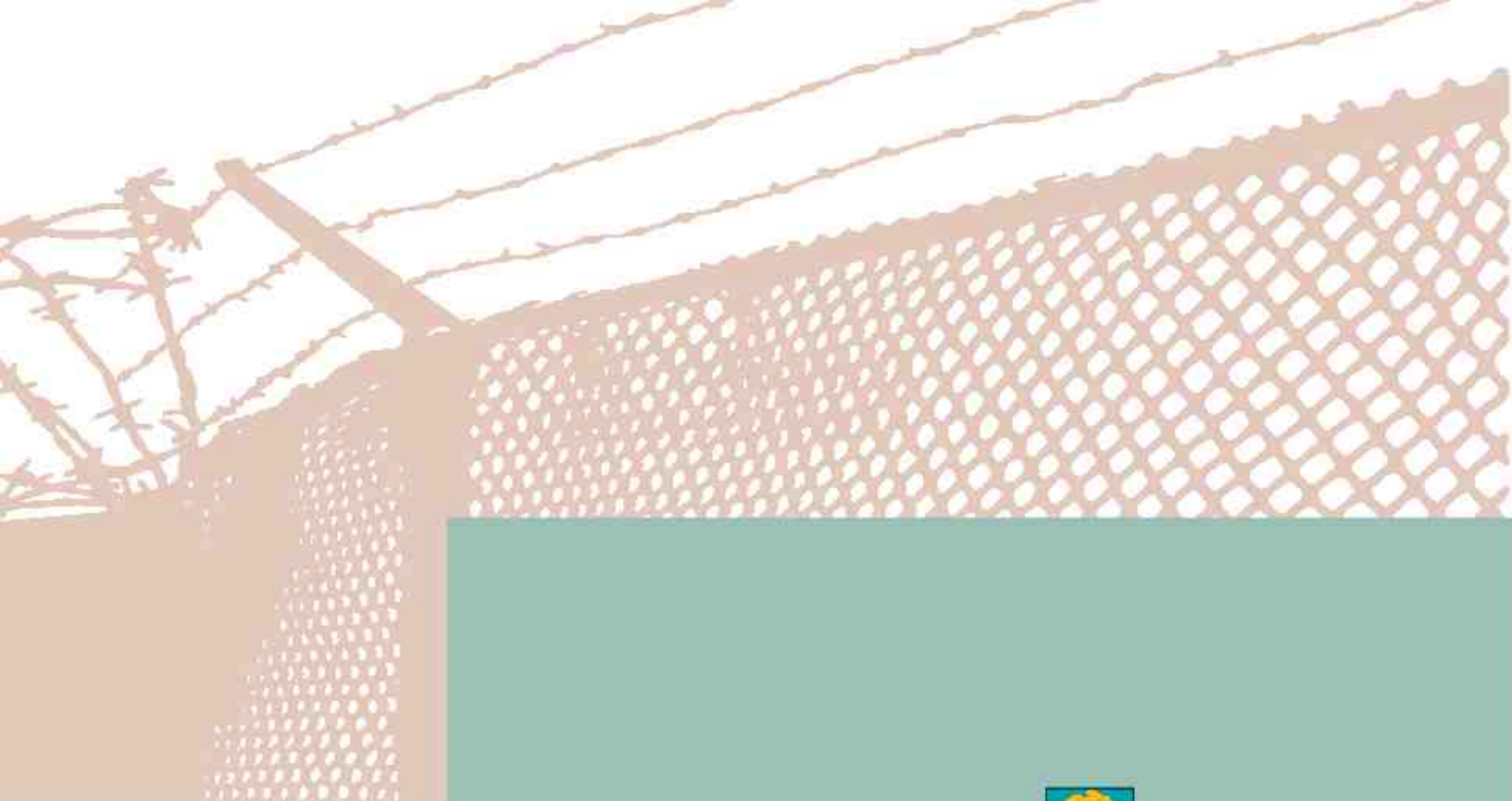
گفتی که از این گمشدگان نیست نشانی
هر لاله نشان از کفن گمشدگان است
از خویش برون گمشده خویش مجوید
در خانه دل‌ها وطن گمشدگان است

نصراالله مردانی

درنگی تا چه رنگی از قفس تارهایی...
ای شهید ای جاری گلگون
جایت از پندار ما بیرون
حجله تو مثل یک فانوس
گشت روشن با پر ققنوس
هر گل سرخی که می‌کاریم
زیر لب نام تو را داریم

سلمان هراتی





امنیت ملی و دیپلماتی هسته‌ها

اصغر ندیری

سرمدیر محله رشد آموزش ابتدایی

همزمان شاهد ماجراجویی برخی در داخل و خارج کشور باشم اما در جهت پاسداشت منافع و امنیت ملی دم برتیارم و از جنجال بهره‌نمزم. پس از مطالعه کتاب به صراحت درمی‌یابیم که آن شرحی است از رویدادها و حوادث و تصمیم‌هایی مهم و استراتژیک برای تأمین منافع حیاتی کشور. نگارنده می‌نویسد: «در این کتاب سعی وافر نموده‌ام تا رویدادهای آن روزها را صادقانه و بی‌پدرایه بیان کنم.» هم‌چنان حسن روحانی رئیس‌جمهور اسلامی ایران با تأکید بر حق به‌دست آوردن

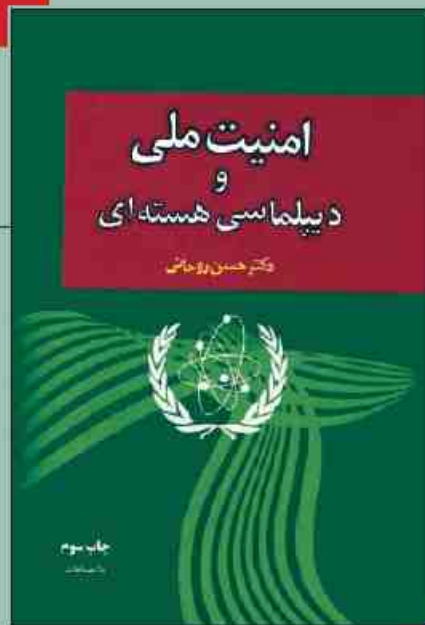
اولین بار کتاب را در سال ۱۳۹۰ به چاپ سپرده است از سال ۱۳۸۲ مسئولیت مستقیم تیم مذاکره‌کننده هسته‌های ایران را بر عهده گرفته و با آوردن ضمیر «من» تسلط خود بر متن و نقشی را که داشته است نشان می‌دهد.

حسن روحانی، مؤلف کتاب مزبور و نماینده ایران در مذاکرات هسته‌ای می‌گوید: «۶۷۸ روز به همراه همکاران به‌تلاشم کوشیدم تا خطر را از میهن اسلامی دور کنم و حاکم دستاوردهای بزرگ در زمینه فناوری هسته‌ای باشم.

» پرونده هسته‌های ایران از اهم مسائلی است که ابعاد مختلف سیاسی، علمی و امنیتی حوزه‌های مختلف را تحت تأثیر قرار داده است. در همین راستا پرونده هسته‌های و نیز امنیت ملی کشور، چالش‌هایی به‌وجود آورده و موضوعات متعددی را از لحاظ ساختار تصمیم‌گیری در سطح ملی ایجاد کرده است.»

جمله‌های بالا از پیش‌گفتار کتاب «امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای» است. مؤلف که با آگاهی کامل به مسئولیت خود و حوزه کاری آن برای





نویسنده: دکتر حسن روحانی
ناشر: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات
استراتژیک (تهران)
نوبت چاپ: سوم، تابستان ۱۳۹۱، ۱۲۱۲ صفحه.
قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

توجه بسیاری کشورها را به خود جلب کرده است.

به باور من در دنیای امروز حفظ منافع کشور - که از واجبات غیرقابل تخطی هر دولت مردمی است - ایجاد می‌کند که اختلافات موجود یا دیگران از طریق گفت‌وگو حل و فصل گردد و از مطلق‌نگری و دشمن‌انگاری طرف مقابل پرهیز شود.»

و اما در انتها و یاز دیگر با اشاره به اهمیت این پرونده می‌گوید: «تاگفته‌های پرونده هسته‌ای ایران در این کتاب بسیار بیشتر از گفته‌های آن است ولی ما در مذاکرات هسته‌ای هر جا که از طرف مقابل حسن نیت دیدیم یا حسن نیت با آن‌ها برخورد کردیم و هر جا که حسن نیتی ندیدیم در مقابل آن‌ها به جد ایستادیم.»

می‌پردازد.

از بخش‌های دیگر کتاب پیوست‌های هفتگانه آن است که در ابتدا به روزشمار پرونده هسته‌ای ایران از سال ۱۳۷۷ می‌پردازد.

مؤلف در پایان و به‌عنوان کلام آخر می‌افزاید: «بررسی فرایندها و محتوای تصمیم‌گیری‌های این دوره نشان دهنده این استوانه مهم است که حوزه امنیت ملی باید فراچنانچی، قراچیزی و قراسیاسی به‌معنای فاصله‌گیری از سیاست روزمره باشد.

موضوع هسته‌ای ایران گرچه در داخل کشور دارای وجهه کاملاً ملی و بومی است اما دارای تبعات و بازتاب‌های بین‌المللی می‌باشد. دلیل این امر حساسیت و اهمیت فناوری و دانش است که مرزها را در نوردیده و

فناوری هسته‌ای برای ایران می‌افزاید. «هر جا از فناوری هسته‌ای سخن می‌گویم، مقصود فناوری صلح‌آمیزی است که شاخصه پارزی از پیشرفت بشر در عصر حاضر می‌باشد. توسعه علمی و فنی کشور از طریق کسب دانش هسته‌ای تصویری نیست که بتوان آن را فقط برای یک دولت قاب گرفت و یا در انحصار گروهی خاص قرار داد.»

این کتاب در ۱۲ فصل به موضوعات «انقلاب اسلامی و فناوری هسته‌ای»، «چالش‌ها و ساختارها»، «شکل‌گیری تنش هسته‌ای و ضرورت‌های نوین»، «تهدیدزدایی از امنیت ملی»، «بحران جدید و تلاش‌های مضاعف»، «دیپلماسی در بحران»، «توافق پاریس» و عناوینی دیگر مانند «آغاز مذاکرات و زمینه‌های برای ایجاد فرصت»



چقش قشقره هارای کشد؟

کزیده ای از خاطرات
آزاده جانیباز، سورن ها کوپیان



اشاره

«قشقره» همان کلاغ
«زاغی» است. کلاغ سفید
و سیاه و زیبایی که با
صدای یکنواخت و
شبیطنت ها بش
جلیوه ای خاص
به طبیعت
خدا می دهد.
زاغی، انسان را
دوست دارد و یا او هم خانه

سوی مرز عراق، کسائی
مرا به اسم صدا می کردند
که می توانستم کنارشان
آسایش داشته باشم. بنابراین
بدون آنکه جوابی به سؤالاتش
بدهم، لبریز از شادی، سوار
اتوبوس شدم.

همه شوق دیدار داشتیم، دلمان
می خواست اتوبوس سریع تر بر شود و
راه بیفتد. گاه یکی را پیاده می کردند و
دیگری سوار می شد. همین تأخیرهای
کوتاه، روی اعصاب همه خط انداخته
بود و همه بی صبرانه منتظر حرکت
بودیم. در همین شرایط که هرگز دلم
نمی خواست چیزی آن را متوقف کند،
عباس روی شیشه کوبید. چشمانش پر
از اشتیاق بود. «آخرش نگفتی اون روز
چه اتفاقی افتاد؟»

اتوبوس که راه افتاد، عباس توی
غباری که بلند شد، رنگ باخت و کم کم
روی خط اول حادثه نشست. هنوز هم
توی چارچوب در، طوری نشسته بود که
سرش نیمی از تصویر ماه را پوشانده بود.
چقدر از این کارش پدم می آمد.

«از اونجا بلند شو تا ارات یگم.»

می شود؛ پس جزا انگشت ها برای
کشش روی ماشه می رود؟ کتاب «چه
کسی قشقره ها را می کشد». خاطرات
سورن ها کوپیان. آزاده ارغنی است
که خاطرات خود را از دوران اسارت
نقل کرده است. سورن اوایل سال ۶۷
به اسارت نیروهای عراقی درآمد و
در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۶۹ به میهن
بازگشت.

زمان آزادی بودند. چندتا چندتا وارد
چادرها می شدند و بعد از ثبت نام،
خوشحال بیرون می آمدند.

داخل چادر صلیب سرخ، یک
جلد قرآن دستم دادند و اسمم را وارد
لیست کردند. یک نفر هم مأمور بود از
هر اسیری بپرسد که آیا می خواهد به
کشور دیگری برود یا نه. کشور خاصی را

پیشنهاد نمی کردند و هر کس آزاد بود
انتخاب کند. نمی توانستم ایرادی بگیرم.
مسلمانم برای او هم کلمه وطن، همان
معنایی را داشت که ذهن من با آن

وقتی وارد اردوگاه صلیب سرخی ها
عجیب بود. تنها فرق بین ما، موقعیتی
بود که من در آن واقع شده بودم. آن

آنچه در اینجا می آید، گزیده ای از
این کتاب است!

بازگشت به خانه

سورن ها کوپیان



آخرین نفر که از در سوله بیرون رفت، جلو آمدم تا پزشکیار سوزن را زیر پوستم فرو کند، استوار نعره‌های کشید و مترجم تازه وارد، حرفش را تکرار کرد: «تو نمی‌خواهی واکسن بزنی.» یا تعجب استوار را نگاه کردم. سربازی که به‌تازگی جای عباس آمده بود، خشن، حرفش را دوباره تکرار کرد. شایع بود عباس راهی بیمارستان شده است. وقتی از خودشان علت را می‌پرسیدیم، با چشم‌غره جواب می‌دادند. بعد برای تحکم بیش‌تر، چوب پاتوم را بالای می‌آوردند. البته روزهای آخر کمی فرقی کرده بود و روی بدن‌ها نمی‌نشست. مترجم که دوباره حرف استوار را تکرار کرد، کمی خنده چاشنی صورتم کردم و پرسیدم:

- واسه چی من نباید واکسن بزنم؟
- بیه تو ریغی تداره، این واکسن، مخصوص مسلماته.

باید حرفشان را گوش می‌کردم. شاید برای من برنامه دیگری داشتند. از در سوله که بیرون آمدم، با دل‌شوره سراغ حاجی رفتم. از رضا خواست علت را جویا شود. مثل اینکه حرف‌های من و استوار را شنیده بود.

«استوار می‌گه واکسن فقط واسه مسلماته.»

همه نگاهم کردند و خندیدند. هیچی نشده، پنج‌پنج افتاد عراقی‌ها واکسنی کشف کرده‌اند که مخصوص ایرانی‌های مسلمان است و اگر به کس دیگری تزریق شود، مشکل‌ساز خواهد بود. گرچه این حرف بین دوستان به مسخره تکرار می‌شد، اما باعث نمی‌شد دل‌شوره من کم شود.

آفتاب که غروب کرد، دارو اثرش را کم‌کم نشان داد. می‌دانستم اتفاقی خواهد افتاد. اما از نحوه خیزش حادثه

اطلاع نداشتیم. ازدوگانه در سکوت کامل به‌سر می‌برد و کسی نبود بپرسیم بعد از تزریق واکسن، چه باید کرد.

ساعتی از شب نگذشته، ابتدا تعدادی که ضعیف‌تر بودند، از فشار درد و داغی تب، به‌طور غریبی توی خودشان پیچیدند. کسانی که هنوز هوشیار بودند، آستین‌ها را بالا زده و به کمکشان رفتند. اما آن‌ها هم کم‌کم رمق از دست دادند و کنار بقیه، روی زمین افتادند.

شب از نیمه گذشته بود که با صدای درهم و تاله‌های یک‌تواختی بیدار شدم. میان تاریکی سوله، دنبال کسی بودم تا همراه او، به کمک دوستان بروم. اما کسی رمق ایستادن نداشت و هنوز دستی را نگرفته، دیگری صدایم می‌کرد. چند بار تصمیم گرفتم به سوی در بروم و تگه‌بان را صدا کنم. اما به یاد حرف استوار می‌افتادم که تکرار می‌کرد: «تب و لرز می‌کنید، نگران نباشید.»

به‌سختی توانستم حاجی را پیدا کنم. وضع بهتری نداشت تا بتواند راهنمایی‌ام کند. حتی نتوانست بنشیند. تنها بودم و راه‌حلی هم به نظرم نمی‌رسید. تمام آبی را که داخل سوله بود، روی صورت‌ها پاشیدم تا شاید رنج دوستان را کم کنم. اما یک نفره، تلاش‌هایم به نتیجه نمی‌رسید.

کم‌کم طاقتم طاق شد. و به سوی در رفتم. مشت‌های گره کرده‌ام را روی در کوفتم و آب طلب کردم. تگه‌بان پشت در می‌خندید و با حرف‌هایی که نمی‌فهمیدم چه می‌گوید، آزارم می‌داد. این میان، تنها صدای تاله‌گونه حاجی بود که تسلائی درد و تنهایی‌ام می‌شد.

تا طلوع آفتاب، وقت زیادی باقی مانده بود. همه از قس‌ط درد، میان یکدیگر می‌لولیدند. جمع می‌شدند و یاز می‌شدند. دستی را می‌خواستند تا

بدن‌های کوفته‌شان را کش بدهد و آبی که حلقوم‌های خشک و آتش‌گرفته را تر کند. در آن شرایط سخت، کاری جز دعا کردن و کمک خواستن از خدا و مسیح مصلوب از دستم بر نمی‌آمد. شاید آن شب، یکی از شب‌هایی بود که خدا را از همیشه به خود نزدیک‌تر می‌دیدم. حس نزدیکی‌ام به خدا جوری بود که دنیا و تمام چیزهایی را که به آن‌ها دل‌ستگی داشتم، از یاد بردم. آن‌قدر از خودم جدا شده بودم که دیگر صدایی نمی‌شنیدم. وقتی به خود آمدم که خورشید نیمه آسمان بود.

مسلمان نبودم تا درک عاشورایی داشته باشم، اما درک انقلاب بهمن‌ماه و حضور در تظاهرات خرمشهر، ذهنم را به اصفهان و محله حسین‌آباد و دسته‌های عزادار آن حوالی کشاند. روزهای محرم، به‌خصوص تاسوعا و عاشورا، مردم با پرچم‌ها و علائم مختلف، خیابان را پر می‌کردند. می‌دانستم در آن لحظه، در ایران غوغایی برپاست و ذهنم به دنبال روز واقعه، منتظر بود تا قافله کریلار راه بیفتد.

به امید دیدن کسی که ایستاده باشد، میان سوله قد راست کردم. یأس سردی وجودم را پر ساخته بود. بدن‌های تپ‌دار، قوس برداشته و چون کرم درون خود می‌پیچیدند. هنوز هم سکوت یا تاله‌ها شکسته می‌شد. به سوی حاجی رفتم تا شاید با صدایش، روحی به آن جماعت مرده بدمد. اما رنگ‌پریده و تزار، چشمان بی‌رمقش را نیمه‌باز به سقف دوخته بود. چیزی زیر لب زمزمه می‌کرد که برلیم مفهومی نداشت.

به یاد چند روز گذشته افتادم و دلم سوخت. چه با شور و شوق سهمیه خرما و نان خود را به رضا دادم تا در کنار دیگران، شریک غم آن‌ها باشم. انتظار

مسلمان نبودم تا درک عاشورایی داشته باشم، اما درک انقلاب بهمن‌ماه و حضور در تظاهرات خرمشهر ذهنم را به اصفهان و محله حسین‌آباد و دسته‌های عزادار آن حوالی کشاند



عاشورا برای من، مفهوم حرکت دارد. در هر نقطه‌ای که باشی، ایستادن جایز نیست نباید برخاست و برای احیای حق، قدم برداشت باید از خود گذشت و برای معبود دیوانه شد

داشتم ظهر روز عاشورا، از آنچه دیگران داده‌اند سهمی به نیت آزادی بگیرم، اما چه سرد انباشته‌هایمان گوشه سوله، روی زمین افتاده بود. نمی‌توانستم زمان را به حال خود واگذارم. باید برای رسیدن به شور عاشورایی آن جماعت تبادار، کاری می‌کردم.

عاشورا برای من، مفهوم حرکت دارد. در هر نقطه‌ای که باشی، ایستادن جایز نیست. باید برخاست و برای احیای حق، قدم برداشت. باید از خود گذشت و برای معبود دیوانه شد. می‌دانستم که برای اجرای منظوم، همان‌طور که عیسی مسیح در کتاب مقدس فرموده است، تنها نخواهم بود.

«در طوفان‌های زندگی، شما را یتم و بی‌سره‌رست نخواهم گذاشت و به کمک شما خواهیم آمد.»

با تکیه به همین آیه و مطمئن از اینکه تنها نیستم، از جا برخاستم و دیوانه‌وار به میان دوستان دویدم. هر کس را به‌تمام می‌شناختم، فریاد کردم. سردر گوش چند نفر گذاشته و التماس کنان، خواستم از جا برخیزند. بدن‌های لخت و بی‌جان را به شدت تکان دادم. بوی خوشی می‌آمد و هر لحظه، نیروی بیش‌تری پیدا می‌کردم. آن قدر درون خود فرو رفتم که از آن لحظات، چیزی به یاد نمی‌آورم. اینکه چه حالتی داشتیم و چه کردم، هنوز هم یرایم میهم است.

نمی‌دانم چه شد. وقتی خدا را یا تمام روح و جاتم صدا کردم، دستی زیر پیکر خسته‌ام را گرفت. و خون داغ میان رگ‌هایم دوید. دلم با تمام شور و شوق، به پیش افتاد. صحنه‌های زنده‌ای از حضور مریم مقدس و فرزندش مقابل چشمانم شکل گرفت. هم‌زمان، دست‌ها بالا آمد و روی سینه‌ها نشست. از نوحه‌هایی که در روزهای قبل بچه‌ها

می‌خواندند، چیزی یلد نبودم. فقط توانستم فریاد کنم «آسدواتس». همان‌دم به یاد نوحه‌خوان افتادم و سرانگش رفتم. کمی به‌حال آمده و دو زانو روی زمین خم شده بود. گویی یا سجده‌اش، شکرگزار خدا بود. تکانش دادم و صدایش کردم. از پهلو به روی زمین افتاد و چشم باز کرد. هنوز رمق ایستادن نداشت. یا این حال، نیم‌خیز، روی دو زانو بلند شد. هق‌هق گریه اماتم نداد تا حرقم را یزتم. دست داغش که روی صورتش نشست، دلم یک‌باره شکست. «ظهر عاشورا است.»

گویی شیشه روح نوحه‌خوان هم شکست و فرو ریخت. «کریلا غوغاست.» به‌سختی بلند شد و چند بار تکرار کرد «کریلا غوغاست.» همین کافی بود تا اولین نفر یا صدایی ضعیف، با او همراه شود.

«من هر چی خوندم، تو فقط یگو یا حسین»

هر چه گفت و هر چه را خواند، یا «حسین، حسین» جواب دادم. هر صدایی که رساتر می‌شد، چند نفر را به‌دنبال خود می‌کشید و زمین خشکیده، در طلب آب، کم‌کم جان می‌گرفت.

حضور خداوند را به‌راحتی احساس می‌کردم. شاید دم مسیحایی مسیح(ع) و گرمی خون حسین(ع) بود که تب تند را پایین آورد و دمی بعد، همه روی پا ایستادند.

داغ‌داغ بودم. سینه‌ام می‌سوخت و حنجره‌ام به خارش افتاده بود. صدایم به‌سختی بیرون می‌آمد. گریه لحظه‌ای اماتم نمی‌داد تا نفس تازه کنم. خیلی دلم بی‌خواست می‌توانستم مثل دیگران تا آخرین لحظه دوام بیاورم. اما یا هجوم و حسیانه نگهبان‌ها، دردی سخت به جاتم افتاد و شوری خون، میان لب‌هایم

آمد و با ضربات یعدی، نقش زمین شدم. عیان زمین و آسمان، لگدی روی پهلویم نشست. سرم به چیزی خورد و چشمانم برق زد. زمین زیر نگاهم دوید و پوتین‌های نظامی، مقابلم صف کشیدند. وقتی راه افتادند، مرا به دنبال خود کشاندند. چند قدم پیش نرفته، بیرون سوله راهایم کردند. سرم محکم به زمین خورد و مخزن درد شد.

نمی‌توانستم چشم باز کنم. نفسم زیر فشار ضرباتی که به شکم و پهلوهایم وارد می‌شد، بالا نمی‌آمد. میان کلمات عربی که روی ذهنم آوار می‌شد، حسین حسین بچه‌ها را خوب می‌شنیدم. همه زنده بودند و من در حالی که صلیب در دست داشتم، کنار ساحل شهادت، کم‌کم جان می‌دادم. یا اصلیت ضریه یعدی، خورشید نورش را از چشمانم گرفت. همان لحظه، صدای استوار به گوشم رسید: «این پدرسگم واکسن یزید تا دیگه یا حسین یا حسین نکنه.»

و من تکرار کردم: «آسدواتس، آسدواتس.»



په‌چم سه رنگ یا ورزش یاد ملایم، روی میله بلندش موج برمی‌داشت و سایه‌اش را، حتی روی سر عراقی‌ها پهن می‌کرد. خاک بوی ملایم را می‌داد و تنم گرم‌سای، وجودش را به خود می‌کشید. قشقره‌ای سینه روی هوا بر داد و کنار تیره‌های ارتش روی زمین فرود آمد. شاید او هم آخرین قشقره‌ای بود که از بند رها شده و زیر سایه آزادی می‌نشست.

بی‌نوشت‌ها
 ۱. چه کسی قشقره‌ها را می‌کشد، خاطرات سورن هاگوپیان، گردآوری و تدوین: حجت‌شاه‌محمدی، انتشارات سوره‌مهر
 ۲. عهد جدید، یوحنا، باب ۱۴، آیه ۱۸

